دانش

۲۹ - ۳۰
بهار و تابستان
۱۳۷۱

فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

ویژه نامه

به مناسبت تشریف فرمایی ریاست جمهوری اسلامی ایران
حجة الاسلام والمسلمین آقای هاشمی رفسنجانی به پاکستان

بخش اردو

بخش انگلیسی

سخن دانش

به نام خداوند جان و خرد   کزین برتر اندیشه بر نگذرد

بخشی از مقاله های فارسی این شماره، آن گونه که از لحاظ شریف خوانندگان گرامی دانش می گذرد، به استاد سخن فردوسی طوسی رحمة الله علیه اختصاص یافته است که باوجود آن که بیش از سالی از هزاره تدوین کتاب عظیم و اثرجاودانی او می گذرد، جائی بزرگ در ذهن های محققان و صاحبنظران ایران و جهان دارد و پرمعلوم است که هنوز زمینه پژوهشهای بی شمار دیگری نیز در صحنه های مختلف اجتماعی، فرهنگی، ادبی، زبانی، تاریخی، اساطیری وغیره بزرگنامه حیات ملی مردم ایران باقی است.

حکیم بلند نام طوس نه تنها درمیان جامعه علمی و تحصیلکرده شبه قاره هند و پاکستان شناخته شده و به حق از منزلت اخلاقی و انسانی والائی برخوردار مانده است که بل درمیان عامه مردم این سامان نیز از شهرت بالائی نصیب می برد و داستانها و حکایات رزمی او به همان نحو که در شاهنامه مشهود است و با پندها و مواعظ دینی بی شمار اسلامی عجین شده، در قلب و روح مسلمانان منطقه جائی استوار پذیرفته است. نام بلند فردوسی در کنار مظاهر برجسته دیگری از بزرگان فکر و اخلاق و روحانیت و معنویت ایران همانند مولانا جلال الدین رومی، سعدی شیرازی، خواجه بزرگوار حافظ، میر سید علی همدانی، غزالی طوسی، علی بن عثمان هجویری و امثالهم بیش از هر چیز نموداری از پیوستگیهای قدیم و قویم فرهنگی و مدنی ساکنان این مناطق است که راه در اعماق قرون طولانی می برد و استوار و نستوه تا به زماننا هذا نیز می رسد. این که هنوز هم در کل سرزمینهای برصغیر تحصیلکرده و دست کم مدرسه دیده ای را نمی توان یافت که بیت یا عبارتی از اشعار ادیبان بلند نام ایرانی را درحافظه نداشته باشد، خود نماینده دیگری است از مشابهت های

بیشمار حیات معنوی مردم این صفحات با ایرانیان مسلمان و نیز تعلقات پردامنه و مأنوس و عزیزی که هر دو ملت ایران و پاکستان را به یکدیگر نزدیك کرده است.

سیری در کتابخانه های شخصی و عمومی شناخته شده پاکستان، نشان می دهد که در تمامی بخشهای سند، پنجاب، بلوچستان، سرحد و همچنین کشمیر، نسخ خطی متعددی از گنجینه عرفانی و اخلاقی حکیم بلند مقام طوس وجود دارد و گذشتگان این ملك، به تبع ذوق و علاقه وافر خود به آثار پرمایه ایرانی و خاصه فردوسی علیه الرحمه، با صرف مال و وقت کثیر مجلدات متعددی از شاهنامه، را تدارك دیده اند و ذخیره احفاد نهاده اند. ازاینها که بگذریم تأثیرات عظیم گوینده پرتوان ایران در همه سخن سرایان رزمی منطقه است که به اقتفای روح بلند استاد شاهنامه های دیگری سروده و به نامداران روزگار خویش هدیه کرده اند. گروهی دیگر نیز گزاره ای از آن کار سترگ را به زبانهای محلی پنجابی و سندی و اردو و ...... تهیه نموده اند و به زبان شعر که در عمق دل هر پاکستانی و هندی می نشیند و جای می گیرد، عرضه داشته اند.

بداهتاً امروز نیز که صحنه علم و فن گستردگی بی نظیری پیدا کرده و جهان بزرگ پیرامون ما با همه فراخی، به دهکده ای مبدل شده است، باز درمیان ملل عالم و خاصه کشورهای همجوار و هم ریشه و هم پیوند وسیلتی استوارتر از پیوستگیهای فرهنگی نمی توان یافت که بتواند از یك سو دلهای پریش از فشارهای عصر ماشین را تسلیتی دهد و از دیگر سوی، بر مراتب وحدت، و هماهنگی و یگانگی اقوام و دول دور و نزدیك بیفزاید.

مدیر دانش

بهار ۱۳۷۱ هـ.ش./مه ۱۹۹۲م

سیدابراهیم سید علوی

مشهد- ایران

شیوهٔ اصلاحات در اندیشهٔ شیخ بهائی (رح)

در شهر مقدس مشهد، کنار مرقد مطهر امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام ، در یکی از بقعه های نورانی آن آستان قدس، فقیه و عارفی جلیل القدر آرمیده که آوازه علم و عرفانش از مرزهای جهان اسلام گذشته در دیگر اقطار عالم بشری نیز صیت شهرتش پیچیده است. بهاء الدین محمد بن حسین بن عبدالصمد عاملی معروف به شیخ بهائی از چهره های درخشان اسلام در قرن دهم ه ق است.

این فقیه فرزانه و این عالم بزرگوار و این مرد عارف و روحانی، دارای تألیفات و آثار گرانسنگی است که هر کدام در جایگاه خود ستودنی است و از آن جمله است کتاب "کشکول" در سه جلد که بسیاری از تألیفات کشکول وار، تقلید و اقتباسی است از کشکول او و احیاناً به نقل مطالب آن. (۱)

بررسی گذرا و کوتاه این شیوا و خواندنی، نشان می دهد که مؤلف در زمینه شعر و ادبیات منظوم تقریبًا از پانصد شاعر نامدار قدیم و جدید (معاصروی) اشعاری نغز و دلنشین و حکمت آموز و پر مضمون نقل کرده است و همین، بیانگر احاطه بر ادبیات فارسی، عربی و ترکی می باشد و به نظر نگارنده جا دارد بررسی همه جانبه ای در این خصوص به عمل آید و رساله ای بعنوان تذکره شعرای کشکول با مراجعه به منابع تراجم و کتب شرح حال، فراهم گردد.

در این فرصت کوتاه، مروری خواهیم داشت بر "سوانح الحجاز" شیخ بهائی برخی نظرات اصلاحی اجتماعی او را مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهیم داد.

"سوانح الحجاز"، اشعاری است که برخی از آنها در "کلیّات اشعار و آثار او بعنوان "نان و حلوا" به طبع رسیده است لیکن در "کشکول" تحت همین عنوان "سوانح الحجاز" قصائد و قطعاتی اعم از فارسی و عربی آمده است که با ملاحظهٔ آنها، معلوم می شود که شیخ بهایی در این خاطرات و خطرات، همانند یك روانکار اجتماعی و همچون مصلحی جامعه شناس و متخصّص در تحلیل های روانشناسی به بررسی نقاط قوّت و ضعف جامعه بشری و شناخت ابعاد وجودی انسان، پرداخته است.

شیخ در این سخنان منظوم و کلمات حکیمانه خود، در زمینه خودسازی فردی و اصلاح اجتماعی و بیان شیوه اصولی و بنیادی راجع به تعلیم و تربیت، طرحی عمیق و قابل دقّت ارائه داده و نزدیکترین طرق شناخت و اصلاح عیوب فردی و اجتماعی و بازسازی فردو جامعه را نشان داده است.

اصلاح صوری و یابنیادی؟

هنگامی که فساد، جامعه را فرا می گیرد و مظاهر لجام گسیختگی و بی بند و باری در گوشه و کنار اجتماع خود نمایی می کند، همه عقلا و خرد منذان قوم، اتفاق نظر دارند که بایددست به اصلاح برده و در رفع فساد و انحراف کوشید لیکن آنان در راه و رسم اصلاح و اینکه از کجا باید آغاز کرد و چگونه به امور جامعه، سامان داد، اختلاف نظر دارند.

دیدگاه جامعه شناسان:

از نظر جامعه شناسی دو شیوه را مطرح می بینم. اول: رفرمیسم یا اصلاح ظاهری و صوری دوّم: رادیکالیسم یا اصلاح اساسی و بنیادی.

بسیاری از امراء و رهبران سیاسی اجتماعی را چه در گذشته و چه در حال، سراغ داریم که به صور مختلف دوباره جوانه می زند و محیط زندگی را آلوده می سازد و طبعاً چنین اصلاحی فاقد ارزش خواهد بود.

در این میان عده ای دیگر وجود داشته و دارند که به اصلاح عمیق و بنیادی عقیده مندند و می کوشند تا با فساد و عوامل آن، برخوردی جدّی و اصولی کنند و ریشه فساد را خشکانده و عوامل آن را در نطفه خفه نمایند.

پیامبران الهی بطور کلی و بویژه پیامبر اسلام، این روش دوّم را مورد توّجه دارند و در آئین جهانی اسلام تعالیم و رهنمودهائی وجود دارد که بنیاد گرایانه و عمیقانه به اصلاح و سامان اوضاع فردی و اجتماعی می پردازد.

مصلحان و عالمانی که از مشرب ز لال اندیشه اسلامی سیراب گشته و از مکتب الهی انبیاء و رسولان حقتعالی، الهام گرفته اند به اصلاح از نوع اخیر می اندیشند که از آن جمله است شیخ بهایی (قدس سرّه)

شیخ بهایی طی قصیده ای عربی و در قالب یك داستان منظوم این ایده اجتماعی و اخلاقی را چنین می سراید:

کان فی الاکراد شخص ذو سداد ... امّه ذات اشتهار فی الفساد

شقّ بالسکّین فوراً صدرها ... فی محاق الموت اخفی بدرها

قال بعض القوم من اهل الملام　　لم قتلت الأمّ یا هذا الغلام؟
انها لو لم تذق حدّ الحسام　　کان شغلی دائماً قتل الانام
(۲)

<u>گزارش کوتاه داستان:</u>

مرد غیور و رشیدی از تبار کرد، مادری نابکار داشت که با بیگانگان سروسرّی و با نااهلان خلطه و آمیزشی بهم می زد. شبی که با نامحرمی خلوت گزیده بود پسرش به سراغ وی آمد و با کاردی سینه اش بدرید و تنش را بیجان کرد.

ملامتگری از خویشاوندانش به وی گفت ای پسر چرا مادرت راکشتی که شایسته آن بود که آن مرد نا محرم را به قتل می رساندی.

پسر جوان در پاسخ گفت هر گاه ما در را زنده می گذاشتم می بایستی هر روز مردی را به قتل می رساندم و آدم کشی، کارم می شد، او را که ام الفساد بود از میان بردم و ریشه فساد و تباهی را برانداختم.

<u>داستان رمزی خضر نبی:</u>

در این جا مناسب است به ماجرای رمزی موسی و خضر علیهما السلام اشاره کنم: موسی (ع) همراه فتی به بنده صالحی که از سوی خدا مورد مرحمت قرار گرفته و علم و دانش به وی داده شده بود، برخوردند. موسی گفت اجازه می فرمائید بدنبال شما باشم تا از دانشی که داری مرا نیز بیاموزی خضر گفت: تو نمی توانی با من باشی و چگونه می توانی برکارهای من شکیبا باشی که از راز کارهای من آگاه نیستی. موسی گفت انشاء الله مرا شکیبا خواهی یافت و ترا نافرمانی نخواهم کرد.

خضر گفت: اگر بخواهی با من همراهی کنی راجع به هیچ چیز نخواهی پرسید مگر آنکه من خودم راجع به آن سخن گویم.

همگی راه افتادند ....

تا به پسر بچه ای برخوردند خضر او را بکشت موسی گفت: آیا یك آدم بی گناهی را کشتی بی آنکه او کسی را کشته باشد؟ چه کاربدی کردی.

خضر گفت: نگفتم تو نمی توانی کارهای مرا تحمل کنی. موسی پوزش خواست و به راه ادامه دادند...

خضر در مقام تشریح علّت کارهای خود گفت .... امّا آن پسر بچهٔ، پدر و مادر صالح و با ایمانی داشت بیم آن داشتیم که ایشان را به کفر و طغیان وا دارد خواستیم پروردگار شان به جای او فرزندی پاکیزه تر و مهربانتر به ایشان عطا فرماید .... (۳)

بدون تردید در هیچ شریعت و دین آسمانی، کشتن انسانی بدون ارتکاب جرم، جایز و روا نیست و داستان موسی آن پیامبر بزرگ با عبدصالح الهی، خضر نبی، داستانی رمزی و عرفانی می باشد و هدف بیان آن است که در حیات اجتماعی باید ریشه فساد خشك شود و با عوامل انحراف بطور اصولی و بنیادی باید برخورد گردد و در بعد فردی برای ایجاد صلاحیت ها و شایستگی، به تهذیب نفس و تربیت اساسی باید پرداخت. والاّتلاشها بی ثمر و کوششها بی نتیجه خواهد بود.

جهاد و لزوم مبارزه باظلم و فساد:

بررسی آیات قرآنی در زمینه تزکیه نفس و تهذیب اخلاق و مبارزه با دشمنان ارزشهای متعالی انسانی بصورت جهاد فی سبیل الله و سختگیری و بی گذشتی که در این مجموعه مورد تأکید است همگی ضرورت برخورد

اصولی و ریشه ای با عوامل فساد و انحراف را مبرهن می سازد.

جهاد نفس و نیز دفاع دشمن برونی در تعالیم اسلام از شیوه های تربیتی و اخلاقی است و اسلام بدینوسیله برای ایجاد جامعه ای سالم و انسانی، تلاش می کند و ضمن کارهای مستقیماً فرهنگی جهاد و مبارزه مسلّحانه و جنگ با سلاح برنده را نیز جزو همین برنامه می داند که با کمال تاسّف احیانا جز از این طریق فساد را نمی توان ریشه کن کرد. وقاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم ولاتعتدوا ان الله لایحبُّ المعتدین..

گزارش گونه ای از این سلسله آیات:

باکسانی که با شما کشتار می کنند، در راه خدا مقاتله کنید و تجاوز ننمایید که خداوند متجاوزان را دوست نمی دارد. بکشید آنها را هر جا که یافتید و بیرونشان کنید همانگونه که شما را بیرون کردند. و فتنه و آشوب از قتل و کشتن، شدیدتر می باشد. شما با ایشان در کنار مسجدالحرام کشتار نکنید تا اینکه، آنجا با شما کشتار نمایند اگر در کنار مسجدالحرام با شما قتال کردند پس بکشید شان که کیفر کافران همین است. اگر از کفر و فساد دست کشیدند خداوند بخشنده و مهربان است.

با آنها کشتار کنید تا فتنه نباشد و دین و آیین برای خدا باشد و اگر دست کشیدند جز برستمگران تعرّض نیست. ماه حرام و حرمتها همگی متقابلند هر کس برشما و حریم حیات شما تجاوز کرد شما نیز به حریم زندگی ایشان تجاوز کنید بهمان اندازه نه بیشتر و تقوا پیشه کنید و بدانید که خداوند همراه پارسایان است. در راه خدا انفاق و خرج کنید و بدست خویشتن خود را به هلاکت نیاندازید و نکوئی کنید که خداوند محسنان و نکوکاران را

دوست می دارد. (٤)

همین مضامین در بخش های دیگر از سور و آیات آمده است که خواننده می تواند به آنها مراجعه کند (٥)

غرب و دنباله روان غرب:

ما در جهان غرب و کشورهای متأثر از فرهنگ غربی رفرمیسم را حاکم می بینیم که برنامه های اصلاحی آنان، کاملاً سطحی وصوری است لذا با اینکه قرنها دارای قدرت و حاکمیت بوده اند نتوانسته اند به نتیجه ای قابل توجّه برسند و با کمال تأسف حرکت اصلاح دینی و جنبش های مصلحانه اسلامی را با تهمت بنیاد گرائی مورد هتك و بی حرمتی قرار می دهند و موانعی در این مسیر ایجاد می کنند.

امّا مسلمانان و پیروان انبیاء بطور کلّی باید در خط مشی اصلاح، از این مردان الهی الهام بگیرند و به سامان دادن امور بپردازند، و به جوّسازی ها و شانتاژهای شکار چیان انسانیت اعتنا نکنند.

در دهه های اخیر بویژه دهه انقلاب، فریاد (او مانیست ها) و باصطلاح حقوق بشری ها که چهره کریه خود را پشت این عناوین فریبا، پنهان کرده اند، بلند است و مردم بیخبر جهان را از جنبش های بنیاد گرایانه می ترسانند و به وحشت می اندازند و آن را عملی خشن قلمداد می کنند.

البتّه همه این بازیها به این نیّت انجام می گیرد که فساد، با ماسك های ظاهر فریب و با اصلاحات صوری، همچنان در جامعه ها بماند و مقاصد فساد گستران را تأمین نماید.

دقّت در نظام حقوقی و قوانین جزائی اسلام شاهد دیگری است بر همین

بنیاد گرائی در اصلاح و سامان اصولی آشفتگی های جامعه مثلاً جرائمی که حدّ شرعی دارند اگر شخصی بیش از سه بار با اجراءِ حَد و تنبیه شرعی ادب نشود و اصلاح نپذیرد و باز به ارتکاب همانِ جرم بپردازد بار سوم یا چهارم باید اعدام شود و بهمین سبب در نظام اسلامی از زندانهای عریض و طویل و هزینه های کمر شکن اثری نیست زیرا پس از آنکه شخصی عملاً و بطور مکرر اثبات کند که اصلاح پذیر نیست او همچون غدّه سرطانی باید از پیکر جامعه بشری، قطع و دور انداخته شود.

<u>جمع بندی بحث:</u>

بنابراین، داستان منظوم که از شیخ بهائی آوردیم، استفاده ای است از مجموع آیات قرآنی و طرح شیوه اصلاحی است مبتنی برنبیادگرایی و رادیکالیسم اسلامی که در این آئین آسمانی اصلاحات چه در سطح فرد و چه در سطح جامعه، باید اصولی باشد و انسان در خود سازی فردی باید نفس سرکش را مهار کند و هوی ها و تمایلات سیری ناپذیر را تحت کنترل در آورد.

و همین، شیوه اصلاحات اجتماعی، هم می باشد زیرا نابساما نیهای اجتماعی نیز از ناخالصیها و ناصالحیهای افراد، نشأت می یابد وریشه فساد جامعه های بشری همانا هوا پرستی ها و هوسرانی ها و دنیا خواریها و پیروی از فرمان های نفس امّاره است و اگر ما بخواهیم جامعه ای ایده آل بوجود آوریم باید تك تك افراد آن جامعه، طوری تربیت شوند که بتوانند جلو امیال وهوی های نفسانی را بگیرند و دارنده و صاحب نفسی مهذّب و وارسته باشند، زیرا اگر نفس آدمی تهذیب نشود و در وضع آلوده بماند و از بی آلتی افسرده باشد تا ابزار پیدا کند و فرصت پیش آید، جان گرفته و فساد کند،

کارهای خیر و خوب گذشته حبط و پوچ خواهد شد.

شیخ فریدالدّین عطّار چنین سروده است:

تا تو خود با نفس و شیطانی ندیم   پیشه خواهی داشت کنّاسی مقیم

گر درخت دیو از دل بر کنی   جان خود زین بند مشکل بر کنی

ور درخت دیو میداری به جای   باسگ و با دیو باشی همسرای

یادداشت ها

۱- مثلاً کشکول بحرانی کشکول احمد شکر عمدتا از کشکول شیخ بهائی نقل کرده اند نگاه کنید به طهرانی، الذریعه، ج ۱۸، ص ۷۱، علامه تهرانی متجاوز از شصت کتاب به نام کشکول ذکر کرده که بیشتر آنها متأخّر تر از شیخ بهائی می باشند.

۲- کشکول شیخ بهایی، ج ۱، ص ۲۱٤ چاپ شرکت طبع و نشر، قم، این قصیده دارای ۲۲ بیت می باشد که ما فقط به برخی اشاره کردیم و در فاصله نقطه چین و بیت های دیگر است.

۳- رک به : قرآن کریم ، کهف ، ٦٥، ۸۲.

٤- رک به : سوره بقره، ۱۹۰، ۱۹٥

٥- رک به : سوره انفال، ۳۹ : وقاتلوهم حتّی لاتکون فتنه ویکون الدین کلّه لله فان انتهوا فان الله بما یعملون بصیر.

* * * * * *

پرویز اذکائی

همدان

قرابادین شیرازی

نسخهٔ خطّی (سده ۱۱ق) در مجموعه مخطوطات طبّی کتابخانه مرکزی دانشگاه بوعلی سینای همدان (ش۱۳۸)، وانوشتی است که نویسنده یا محرّر کتاب، چون که اوراق اول نسخه ساقط است، شناخته نشد و از مطاوی متن هم در هویّت او چیزی بدست نیامد. اما اصل تألیف که عربی است، چنین نماید که "المرکّبات الشاهیه" باشد، که هیچیك از مفهرسان ایرانی نام مؤلف آن را در نیافته اند، چنان که آقای حائری در شرح یك نسخه کتابخانه مجلس (ش ۱۵۸۱) راجع به مؤلف فقط همین اشاره کرده اند که وی یکی از پزشکان معاصر شاه طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ق) بوده و کتاب را به نام وی تألیف نموده است (فهرست مجلس، ج٤، ص ۲۹۱). استاد دانش پژوه هم در شرح نسخه کتابخانهٔ ملك (ش ٤٤٤٦) همین را فرموده و افزوده است که مؤلف شاگرد پدر خود بوده است (فهرست ملك، ج ۱، ص ٦٦٣). شیخ آقا بزرگ در عنوان مذکور و علی الظاهر بر حسب نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی (مورخ ۱۰۹۵ق) نام مؤلف را "بهادر خان صفوی طبیب" یاد کرده است (الذریعه، ج ۲، ص ۳۱٤). تنها "شارل ریو"* در وصف نسخه "المرکبات الشاهیه" موزهٔ بریتانیا (Add. 23,560,II) یاد کرده است که سر عنوان آن همانا "قرابا دین حکیم عمادالدین محمود" باشد، و سپس در خصوص مؤلف و شرح نسخه (ش ۱۳٦۳ع) به "فهرست نسخ خطی عربی موزه بریتانیا" (ص ٦۳۳) ارجاع داده است. از مؤیّدات این فقره آن که

Charles Rieu*

"مرکّبات شاهیّه" بخش دوم از یك مجموعهٔ طبّی است که بخش یکم آن رساله "ینبوع" فارسی و معروف همین حکیم عمادالدین محمود شیرازی است. (فهرست نسخ خطی فارسی موزهٔ بریتانیا، ج۲،ص۴۷۴).

عمادالدین محمود بن (سراج الدین) مسعود بن(عمادالدین) محمود بن محمّد بن احمد بن حسین بن علاء طبیب شیرازی، که حسب برخی قرائن بایستی حدود سال ۹۲۰ هـ ق. زاده شده باشد، و به گفته بروکلمان حدود سال ۱۰۰۰ق/۱۵۹۲م در اصفهان در گذشته [GAL. GII. S545]، در یکی از خاندان های کهن پزشکی پیشه شیراز بالید، و چنان که از مقدمه های برخی رسالات و کتب او (مرکّبات شاهیّه، چوب چینی، ستهٔ ضروریه) برمی آید: وی از کودکی تحت نظر پدرش سراج الدین مسعود -که پزشکی ماهر بود - و دیگر پزشکان پرورش یافت، و به مطالعه آثار طبّی پرداخت. یك چند پزشك عبدالله خان استاجلو حکمران شروان بود، و هم کتاب "ستّه ضروریه" را به نام و برای امیر شاهقلی سلطان بن حمزه سلطان استاجلو (- که خود مؤلف رساله "خواصّ و منافع اشیاء" است)-چنان که گویند-در سال "۹۴۴" هـ.ق. نگاشت. رساله "چوب چینی" را هم به عنوان "پادشاه سلیمان الزمانی" - که از وی نام نمی برد -در سال "۹۵۴" هـ.ق. نوشت، که گویند آن را در هندوستان و پیش از مجاور شدن در مشهد مقدس نگاشته، -ولی از خطبهٔ رساله چنین برمی آید که آن را در شهر مشهد نوشته باشد. در هر حال، چون به دربار شاه طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ق) پیوست، کتاب "المرکبات الشاهیه" را به نام او نوشت و بدو تقدیم کرد. گویند به رساله ای دیگر- که

شاید همان "ینبوع" مذکور باشد-اشتغال داشته، و تا فصل تشریح دهان آمده بوده است. هم چنین گفته است که قریب بیست سال در فنون صحت کار ورزی نموده، و هم گوید که بیست سال در هند زیسته و به دربار سلاطین "اوده" هند راه یافته، چنان که در دیباچه "مجربات" گفته است که مدتی در طلب حکمت سرگشته آفاق بوده، بسی دیارها گردیده، و بسیار کتاب های حکمت هندوان و ابوعلی سینا و دیگران مطالعه کرده و گرد آورده، اینك از مجربات خود توشه برگرفته و بر قلم آورده تا مسلمانان را سودمند باشد. سرانجام، چنان که صاحب "الذریعه" اشاره نموده، اواخر عمر در مشهد رضوی مجاور شده، و طبیب دارالشفای آستان قدس گردیده، چنان که رساله "آتشك" را گویا در تحریر ثانوی (و شاید که تحریر اولی آن به سال ۹۷۷ هـ.ق. بوده) در همانجا نگاشته است. [فهرست "ریو"، ج ۲، ص ۴۷۴/فهرست منزوی، ج ۱، ص ۴۲۱، ۴۶۱، ۵۴۹/ فهرست مشترك، ج۱،ص ۴۱۹ و ۴۷۶ و ۷۲۴/ الذریعه، ج۵، ص ۳۱ و ج ۱۲، ص ۱۴۴].

هر چند آثار طبّی فارسی متعددی از حکیم عمادالدین محمود شیرازی برجای مانده است [رش: ادبیات استوری، ج۲، بخش ۲، ص ۲۴۱ - ۲۴۴/ فهرست منزوی، ج ۱ (فهرست مؤلفان)، ص ۷۰۹/فهرست مشترك، ج ۱، ص ۳۹۵، ۴۱۹، ۴۷۵، ۴۹۲، ۷۲۴/ فهرست فیلمها، ج۱، ص ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۹۱، ۶۹۷] بیش از آنچه گذشت، از احوال وی چیزی دیگر دانسته نیست. در نسخهٔ تحریری و مغلوط حاضر دوجا از "جدّ" خود، یك بار به عبارت "معجون مؤلفات جدّی محرا متحمدا [کذا] رحمه الله" (گ ۵۷ر)

و دیگر بار به عبارت من... [ظ: خط؟] جدّی علاء احمد [کذا] ذکر فی کتابه المسمی به "حفظ الصحة العلائیه" (گ ٤٧ر) یاد کرده است، که اگر با توجّه به سلسله نسب مذکور وی، "علاء طبیب" لقب جدّش "احمد بن حسین" یا، چنان که بیاید، "احمد حسینی" باشد، شاید که کتاب "حفظ الصّحه" مزبور همان "تحفه علائی" بوده باشد که در بیان حفظ صحت، به سال ۸٦٦/۱۴٦۲ م نوشته آمده، و به سلطان جهانشاه قراقویونلو (م۸۷۲/۱٤٦٧م) تقدیم گردیده است (رش: استوری، ۲، ص ۲۲۸/منزوی، ۱، ص. ٤۹). در صورت صحت این فرض، بدین سان، نام مؤلف کتاب فارسی طبی تحفهٔ علائی" تقریبًا به عبارت "طبیب علاء احمد حسینی "شیرازی (سده ۹ق) شناخته می آید. نسبت "حسینی" را صاحب "قرابادین فیض آبادی" (ش١٦) از برای حکیم عمادالدین محمود شیرازی یاد کرده (گ٤٥١پ،٤٩١پ) که ممکن است وجهی ازهمان "حسین" جدّ أعلای وی در انتهای سلسله نسب مذکور بوده باشد. اماجدّ أدنای او که علی الرسم باوی همنام، و همو نیز حکیم عمادالدین محمود شیرازی نام داشته و علی الظاهر در دهه یکم سده دهم(هـ.ق) هم زیسته، چنین نماید که این همنامی سبب برخی اختلاط ها یا التباس در مراتب هویّت هریك و انتساب آثارشان به یکدیگر، بدون توّجه به ابتعاد زمانی آندو شده باشد. مثلاً این که گفته اند صاحب "تحفه خانی / طبّ خانی" - یعنی: محمود بن محمّد بن عبدالله - یکی از شاگردان جلال الدین محمّد دوانی (۸۳۰ - ۹۰۸ ق) طی سه سال اقامت در شیراز (بین ۹۰۲ - ۹۰۵ هـ ق) نزد عماد الدین محمود شیرازی

هم درس طبّ خوانده [فهرست منزوی، ج۱، ص ٤٨٧ /فهرست مشترك، ج۱، ص ٥١٦] این «عمادالدین محمود» بایستی همان جدّ همنام مؤلف رساله حاضر باشد، که باید از وی به عنوان عمادالدین «جدّ» یا «اول» یاد کرد، و از نواده اش عمادالدین محمود (نویسنده دفتر ما) باید به عنوان «دوم» یا «ثانی» یاد نمود. هم چنین، این که نسخه «مفرّح یاقوتی» متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، تاریخ «ج ۲/ ۲ ۹.۰ ق» در دفتر دارد [فهرست منزوی، ج۱، ص ۲ .٦] بایستی تألیف او باشد، زیرا چنین نماید، و چنان که مرسوم بوده، آثار خاندان های پزشك موروث بین اولاد و احفاد می گردیده، بسا که تعدادی از نوشته های حکیم عمادالدین محمود بن مسعود «ثانی» (نواده) در اصل تألیف حکیم عمادالدین محمود بن محمّد «اول» (نیا) بوده باشد. حکیم عمادالدین محمود (ثانی) برادری داشته است به نام «حسن» (= حسن بن مسعود بن محمود) که گویا او هم پزشك بوده، و فرزند او یعنی برادر زاده حکیم عمادالدین بانام «علیرضا بن حسن» طبیب، کاتب بعضی از رساله های عمّ خود به سال ۹۹۰ هـ ق می باشد. [فهرست منزوی، ٥٧٤]. اما فرزند حکیم عمادالدین (ثانی) که او هم طبیب بوده، (محمد باقر بن محمود) نام داشته، که هم کاتب رساله های پدرش از جمله نسخهٔ «مفرّح یاقوتی» مزبور به سال ۹۹٦ ه ق، (بعضی در دیلمان و بعض دیگر در لاهیجان) و هم خود مؤلف یك «رسالهٔ کحّالی» می باشد [فهرست منزوی، ص ٥٨٤ و ۲ .٦] صاحب «قرابادین فیض آبادی» (ش ١٦) از وی به عبارت «میرزا محمد باقر حکیمباشی ابن حکیم عمادالدین محمود حسینی

شیرازی» یاد کرده، که نواده اش «میرزا عبدالباقی» نام داشته، و از «بیاض مجرّبات» او مکرراً نقل نموده است (گ ۴۲۸ - ۴۲۹، ۵۲۸پ، ۵۲۹پ).

باری، چنان که گذشت، «ریو» کتاب المرکبّات الشاهیه را همان «قرابادین» حکیم عمادالدین محمود شیرازی بر نوشته است، که ما حسب قواعد اختصار و موارد مشابه آن را «قرابادین شیرازی» نامیده ایم. لیکن چنین می نماید که کتاب «مرکبّات شاهیه» حکیم عمادالدین با «قرابادین» وی اختلاف هایی داشته باشد. اولاً مرکبّات شاهیه را همه مفهرسان همداستانند که در یك مقدمه و ۲۵ باب و یك خاتمه است، اگرچه متأسفانه عناوین ابواب آن را بدست نداده اند. به هر تقدیر، در «قرابادین» حاضر که تحریری از آن باشد، مطلقاً ذکر «باب» هاوعدد آنهانشده است. ثانیاً مرکبّات شاهیه را بالجمله عربی دانسته اند، حال آن که قرابادین حاضر «عربی - فارسی» و ملمّع است، بدین گونه که اصل عربی آن در تحریر عیناً به نقل آمده، و محرّر کم سواد و عجول که عربی دان و عربی نویس نبوده، اضافات و الحاقات و تعلیقات خود را جای جای در پی فقرات اصل عربی به فارسی آورده است. فقرات عربی کمابیش متضمّن نقل متکلم است به عبارت «یقول المؤلف... وقد عملتُ... (گ ۲ر)؛ اقول رأیتُ امرأة...، و فی المشهد المقدس صلوات الله علی مشرفه... (٤پ)، این مؤلف گوید...، من به شهر بلخ یکی را دیدم که درد معده بود بسیار.. (٤٠پ)، مِن خطّ جدّی علاء احمد ذکر فی کتابه... (٤٧ر) [و مکرراً عبارت «مستعمل مؤلف کتاب» در مطاوی متن آمده، تا آن که در تتمهٔ باب «جوارشات» گوید]: «تمّ فی یوم الاربعاء حادی (و) عشرین (من) شهر محرم سنة ثلاث و ثمانین و تسعمایه (=۹۸۳ق) علی ید راقمه الحقیر محمود بن مسعود بن محمّدبن احمد حسین علاطبیب

عفاالله عنهم... (۵۲ر)، معجون مؤلفات جدّی مجرا محمدا رحمه الله ... (۵۷ر)، استادی یعنی المولی رکن الدین الکاشی... (۹۸ر)، کان ... این مولانا شرف الدین حسین شیرازی در کتاب حاشیه ینبوع... (۱۱٤پ)، و مؤلف کتاب هیچ مشکلتر از... (۱۱۷ر)، عملتهُ للشیخ عزّالدین ابن عبدالسلام رحمه الله و وصف له القاضی فتح الدین رحمه الله.... (۱۲۲ر) هوالذی کان یستعمل فی دارالشفاء شیراز مذکور فی المرکّبات [یعنی المرکبات الشاهیه]... (۱۳۳پ)، همین... است از مخترعات مصنف.. (۱۷۱پ)، تمّ باب الحبوب فی یوم الاحد و آخر شهر صفر سنة ۹۸۳ [= یعنی مؤلف این باب را در تاریخ مذکور بپایان برده]. از این اشارات بر می آید که مؤلف (=محمود بن مسعود [شیرازی]) - که جدّ او «علاء طبیب» بوده - کتاب [قرابادین] را بین الدفتین طی محرّم و صفر سال ۹۸۳ هـ ق. تألیف نموده، به بعضی از آثار خود نیز اشارت کرده، از جمله گوید: «چنانچه در رساله مفرّح یاقوتی آورده ام..» (۵ر)، و دو بارهم به کتاب «ینبوع» همو استناد شده، با این استدراك که «حاشیه ینبوع» از مولانا شرف الدین حسین شیرازی طبیب است (۱۱٤پ، ۱۲۹پ).

اما آنچه محرّر کم سواد کتاب، که نسخهٔ حاضر به خامهٔ اوست، ترجمه و تعلیق و ملحقات به فارسی آورده، اغلب مصدّر به عبارت «حقیر می گوید» است، و اغلب پس از ذکر و نقل از «مؤلف» باشد، چنان که گذشت. محرّر در تصرّفات و اضافات خود گاهی از منابع دیگر یا مجرّبات دیگران و نیز از مجرّبات خود نقل میکند، چنانکه از جمله: «حقیر میگوید که ... استاد البشر عقل حادی عشر... امیر غیاث الدین منصورهر روز... تناول

می کرده اند.. (۵ز)، «حقیر گوید که این مسهل...(۷ر) و خاصیت این در یك دسته کاغذ نوشته بود اینجا کوتاه کردیم... (۷پ)، شلتاق در «مرکّبات شاهی» بدلك راست که ... معنی آن پاد زهر است، حقیر گوید که الفاظ سریانی اکثر در آخر آن الف می باشد.. (۸پ)، حقیر می گوید که در نسخه ها مذکور است نیاورده پندارم که...، و یعمل صاحب الکتاب... حقیر می گوید... (۱٦ر)، حقیر از خطّ ابونصر طبیب و او از خطّ ملا سلام الله و مولانا نعمت الله نقل کرده معجون از تراکیب ملا سعد قطب الحق والدین از خط ملا عبیدزاکانی...(۲۹ر)، این نسخه ملاعلاء الدین منصور است، حقیر گوید که شاف علایی به او منصوب [کذا؟] است و طّب مشهور به «کفایة منصوری» تألیف اوست، و مولانا نورالدین خالز [کذا] که از مشاهیر اطباء شیراز در زمان خود بوده برادر اوست... (٤۰پ)، ترکیب کبیر «نواب همایون» در اوقات که بواسطه دفع اصطلام کافوریات تناول می فرموده اند... (۵۷پ)، و این حقیر از نسخه ها التقاطی کرده... «قرص مبّرد» نام کرده.. (٦٦ر)، عن المؤلی الحکیم عمادالدین این و حورا [کذا؟]... (۹٦پ)، این مولانا شرف الدین حسین شیرازی در کتاب «حاشیه ینبوع».. (۱۱٤پ)، و مؤلف کتاب هیچ مشکلتر...، حقیر گوید..(۱۱۷پ) [و مکرر کرده است که «مؤلف گوید» و سپس «حقیر گوید»]، خط مولانا شرف الدین حسین طبیب شیرازی در «حاشیهٔ کتاب ینبوع» نسخهٔ شربت... (۱۲۹پ)، و شنیده ام که مولانا شرف الدین حسین شیرازی... (۱٦۲ر)، حقیر می گوید که امثال این ادویه در کتاب امیر بهاء الدوله نور بخشی است و بهترین مسهلات در «قرابادین» اوست .. (۱۷۱پ، و ۱۷۸پ،...).

خلاصه و نتیجه آن که راقم سطور احتمال می دهد که اصل عربی کتاب «قرابادین شیرازی» تألیف حکیم عمادالدین محمود (اول) بوده، همانطور که ظاهراً اصل «مفرّح یاقوتی» (مورخ ۹۰۲) از او باشد، چنان که گذشت، و بساکه اصل «ستّه ضروریه» و «ینبوع» نیز احتمالاً از تألیفات اوست، و چون این آثار به نواده اش حکیم عمادالدین محمود (ثانی) رسیده، وی در تتمیم و تکمیل و تحریر آنها اهتمام و اشتراك نموده، که اغلب به سبب همنامی با نیای خود، یکسره بدو انتساب پیدا کرده است. چنین نماید که عمادالدین محمود شیرازی (ثانی) کتاب «مرکّبات شاهیه» را برای شاه طهماسب صفوی (۹۳۰ - ۹۸٤ ق) بر اساس کتاب «قرابادین» جدّش - عمادالدین محمود شیرازی (اول) در ۲۵ باب تألیف نموده، که تاریخ آن دقیقاً دانسته نیست، مگر همان سال «۹۸۳» که در دفتر حاضر ضبط و تصریح گردیده، و هنوز شاه طهماسب در این سال زنده بوده است. استبعادی هم ندارد که تألیف سال «۹۸۳» خود تحریر تکمّیلی دیگری از «قرابادین» حکیم عمادالدین (اول) به دست حکیم عمادالدین (ثانی) - چنانکه گذشت: علی ید راقمه الحقیر محمود بن مسعود ...» (۵۲ر) باشد. سپس محرّر نسخهٔ حاضر آن را با حذف عدد ابواب و عناوین در آنچه بین الدفتین است معجلاً بپرداخته، که البته تمام کتاب هم نیست، بخشی از آن تحریر نیافته است.

- سرعنوان هایی که در نسخه حاضر بدیده می آید، ۱۵ تاست، و هر یك می تواند عنوان بابی فرضاً از ۲۵ باب «مرکّبات شاهیّه» یا قرا بادین مورد بحث باشد، به ترتیب عبارتند از: تریاقات(... - ۷پ)، معاجین (۷پ)، جوارشات (۳۹ر)، اطریفلات (۵۲پ)، مفرحات (۵۵پ)، ایارجات

صاحب آثار پزشکی از جمله همان]...(۶۸ر - پ)، سادرد[کذا] در قرابادینش گفته[-شاید: ثیادورس النصرانی صاحب الکناش فی الطّب]...(۷۳ر)، ابو محالذ [کذا] بن بختیشوع[-ظ: ابو صاعد عبیدالله بن جبریل ابن بختیشوع (ن ۲س ۵ق) طبیب صاحب آثار]...(۹۳پ)، سعوف للسودامن خطّ القاضی فتح الدین کابلی...(۹۵ر)، سعوف وصفه حسن[؟] بن اسحاق الشیرازی...(۹۶پ)، استادی مولیٰ رکن الدین کاشی...(۹۸ر)، الرازی فی کتابه «الجدری»...(۱۱۲پ)، من لایحضره الطبیب [للرازی]...(۱۱۳پ)، مولانا شرف الدین حسن/حسین شیرازی[صاحب کتاب «ینبوع الحکم»] در کتاب «حاشیه ینبوع»...، مولانا سعید صدر الملّة والدین عطاء الله...(۱۱۵ر)، القاضی ابن ابی الجواهر...(۱۱۷ر، ۱۱۸پ)، ملك الحکماء و العلماء عزّالدین ابوبکر کرمانی...(۱۳۲پ)، از متأخرین اطباء فارس شاید مولانا فخرالدین...(۱۴۱پ)، سمرقندی در اصول التراکیب فرموده...(۱۶۲پ)، امثال این ادویه در کتاب امیر بهاء الدوله نوربخشی است، و بهترین مسهلات در قرابادین اوست...(۱۷۱پ)، و اسامی مذکور به دفعات در مواضع مختلف تکرار شده است.

*

-آغاز (موجود) نسخه: و حاوصرمه واحده و یتصل بهاالراس و الحدب الحسددنا، صطرب معهالعد الصرمه و حرص دم کربلای، بالصطرب واحری الحری لمنه دم فله یستعمل...(الخ).

-انجام: یقارب الاخیران یوجد منه جزوی رب الوس* جزدید فان دفعمسان لحسب الشرلهمه مثقال، تم باب الحبوب فی یوم الاحد و اخر شهر صفر سنة ۹۸۳.

شکسته نستعلیق ناخوش و مخلوط محرّر که طبیبی کم سواد بوده (سده ۱۱ه‍ ق) و نسخه را علی التحریر برای خود نویسانده است. ۱۸۳ برگ، کاغذ دولت آبادی، ۲۳ سطر، ۹x۱۶/۵. در جلد چرمی قهوه ای سوخته لایی ضربی (شمسه و ترنج) ۱٤x۲٤. عنوان ها شنگرف است. رباعی های میرزا رفیعای واعظ قزوینی (۱۶۵پ) و میرزا مهدی نهاوندی (۱۶۶ر) و ابیاتی چند (۱۷۷ر و ۱۷۸پ) نوشته آمده، نسخه نمدیدگی پیدا کرده است.

* * * * * *

---

* باید "رب السوس" باشد. (ن)

عطاء اللہ خان عطا

دکتر سید علیرضا نقوی

اسلام آباد

عطاء الله خان عطا

من از عطا وکلامش بس اینقدر دانم

عرب نژاد و روایات اعجمی دارد

عطاء الله خان متخلص به عطا در دهستان تکواره بخش دیره اسمعیل خان در یك خانواده متوسط الحال بسال ۱۸۹۸م. چشم بجهان گشود. پدر وی خان محمد خان از قبیله گنداپور بود که بقول مؤلف "تواریخ خورشید جهان" و "حیات افغانی" از سادات و از اولاد سید محمد شاه گیسودراز (رح) می باشند. در قدیم این قبیله در قندهار زندگی می کرد و در زمستانها از قندهار به دیره اسمعیل خان (که منطقه گرمسیری است) سرا زیر می شد. بالآخره در حدود سه قرن پیش این قبیله در دهستان تکواره توطن گزید.

عطا هنوز دوازده سال بیش نداشت و در کلاس ششم دبیرستان درس می خواند که پدرش بدرود حیات گفت و مادر مهربانش،که به تحصیلات فرزندان خود از همه بیشتر اهمیت قایل بود، دقیقه ای در تربیت و تعلیم وی فرونگذاشت. وی پس از تکمیل تحصیلات مقدماتی و متوسطه در وطن خود، وارد دانشکده اسلامیه پیشاور شد که بزرگترین مرکز فرهنگی در استان شمال شرقی (که معمولاً بنام سرحد معروف است) بوده، و از آنجا پس از بپایان رسانیدن دوره لیسانس، از دانشگاه علیگره (هند) لیسانس در حقوق گرفت و

سپس در شهر دیره اسمعیل خان بعنوان وکیل داد گستری شروع بکار کرد.
در اواخر عمر خود بعلت کبرسن دست از وکالت کشید اما در دانشکده حقوق
دانشگاه گومل دیره اسمعیل خان حقوق را درس می داد.

عطا از زمان تحصیلات خود به شعر بسیار علاقمند بود، و بفارسی شعر
می سرود. بقول دوستان و خویشاوندان وی تمام اشعار وی بفارسی بوده است،
و چون بقول خودش فارسی درین کشور "معدوم" شده است، مردم چنانکه باید
و شاید قدر او را نمی شناختند. بنا بر این وی از اهل وطن خیلی شکوه داشت
و می خواست رخت به کابل و شیراز و فاریاب کشد، چنانکه گفته است:

از قدر ناشناسی اهلِ وطن بزود
بینی که رخت خویش به کابل کشیده ام
عطا که در وطن تو سخن نمی ورزند
بیا که عازمِ شیراز وفاریاب شوم

وی درباره وطن خود دیره اسمعیل خان که هوای بسیار گرمی دارد
می گوید:

از سواد دیره اسمعیل خان خطه چون تابه آهن تپان
سر زمین بی گیاه و سبزه ابر گاهش سائبان ناگشته
ریگزارش سوسمازان را وطن طائرانش کر کس و زاغ و زغن

آثار عطا

عطا آثاری به نثر و نظم فارسی از خود بیادگار گذاشته است.

الف-نثر

آثار مطبوعه عطا به نثر بقرار زیر است:

۱- شش مقاله عطا و شش مقاله درباره عطا

۲- مقالات نادره (اردو) در ٤٠١ صفحه.

۳- سیرت رحمة للعالمین مع احادیث اربعین (چهل حدیث) که عطا آنها را بشعر انگلیسی در آورده است. این ترجمه با ترجمه منظوم فارسی احادیث مزبور از مولانا عبدالرحمن جامی و ترجمه منظوم اردو از مولانا فتح محمد جالندهری به چاپ رسیده است.

٤- همچنین عطا کتابی به عنوان "بزم سخن" ترتیب داده است که طی آن شرح حال و آثار شعرای معروف فارسی رااز رودکی تازمان خود (مؤلف) آورده است. این کتاب هنوز به طبع نرسیده است.

ب-نظم

عطا در حدود ده هزار بیت شعر به فارسی سروده است که بصورت کلیات در سه مجلد و مجموعه ای بنام "امان نامه" گرد آوری شده و بطبع رسیده است. سه دیوان مزبور عطا بقرار زیراست.

۱- کلیات عطا. حصه (قسمت) اول- در ۳۸۵ صفحه و در فوریه ۱۹۸۲م. از مطبع حمیدیه پیشاور بچاپ رسیده است.

۲- کلیات عطا. حصه (قسمت) دوم در ۳۸۵ صفحه که مشتمل است

بر غزلیات و قصاید و مراثی و منظومات و قطعات و در فوریه ۱۹۸۲م. از مطبع حمیدیه پیشاور بطبع رسیده است.

۳- کلیاتِ عطا. حصه (قسمت) سوم در ۷۰ صفحه که حاوی حمد و نعت و غزل و قصیده و مراثی و رباعیات و قطعات (باقطعاتِ ماده تاریخ) هم بطبع رسیده است.

سیر مختصری در کلیات عطا:

چنانکه در سطور فوق گذشت، کلیات عطا به سه مجلد چاپ شده است و مشتمل است بر حمد و نعت و منقبت و مرثیه و مثنوی و قصیده و غزل و رباعی و قطعات ماده تاریخ و منظومات.

مثنوی عطا

عطا اصناف مختلف سخن را سروده است اما به مثنوی از همه بیشتر علاقه داشت. از جمله سه مثنوی به عنوان مثنویِ در حالات (اوضاع) ناهموار و مثنوی ملاّپیر خان ومثنویِ در مکالمه بین دکتر اقبال و خودی از همه مفصل تر است.

"مثنوی در حالات ناهموار "(مثنوی در اوضاع نامساعد) مفصل ترین مثنوی عطا است که تقریباً هفتصد بیت و به سبك شعر"خضر راه" (اردو) علامه محمد اقبال سروده شده است. مانند "خضر راه" اقبال درین مثنوی نیز شاعر در حال پیچ و تابست و بعضی سؤالها درباره مسائل مختلف روزگارش قلب وی را ناراحت و مضطرب کرده است.

در جهان آزردگی فرسودگی زندگی بی راحت و آسودگی

این یکی را یسر در عیش وطرب وان دگر از عسر در رنج وتعب

ناکسان براوج بام آسمان بی کسان پامالِ جورناکسان

هر دو آدم بندگانِ یك خدا این شه روی زمین و آن گدا

ناگهان خرقه پوشی ظهور می کند و شاعر سؤالهای خود را به او بازگو می کند، و خرقه پوش یکی یکی را پاسخ می دهد. بسیاری ازین سؤالهاهم شبیه سؤالهایی است که اقبال در "خضر راه" از خضر پرسیده است مانند نقش سرمایه داری و سلطنت در استثمار کارگرانِ زحمتکش. اینجاوی همچون اقبال به نظام جمهوری و انتخابات مجلس، و مجلس آیین ساز امروزه سخت حمله کرده است، چنانکه می گوید:

خرقه پوشی را بدیدم ناگهان از جبینش نورِ آگاهی عیان

گفتم ای داننده احوال راز ز ابتلای زندگانی بی نیاز

رحم فرما بر من آشفته حال غور فرما از تو می دارم سؤال

سلطنت، فرمانروا، آیین چیست؟ معنی محکوم بی تسکین چیست؟

خرقه پوش در پاسخ می گوید:

سازش سرمایه داران، سلطنت مدعای سازششان منفعت

سلطنت چاووش و دربان داشتن سلطنت جولان۱ و زندان داشتن

کارفرما شاطرانِ مایه دار۲ قابل و نادار بی ذوق و وقار

اهل زرکردند باهم ساز باز حربه۳ شان مجلس آیین ساز

طرز جمهوری فریبِ بس عظیم قلب محکومان ز کار آن دونیم

مجلس آیین، طریق انتخاب این حجاب عقل،و ان دیگرسراب

همچنین خرقه پوش درباره سرمایه داران می گوید:

مایه داران کرکسانِ جیفه اند قابضِ هر شعبه و هر صیغه اند

زر خدا و زر رسولِ مایه دار غافل از هنگامه روزِ شمار

سپس شاعر درباره کارگران زحمتکش سؤال می کند و می گوید:

لازم و ملزوم بی شك مُزد و رنج غیر ممکن زحمتی نابرده گنج

وخرقه پوش در پاسخ می گوید:

لازم و ملزوم بی شك مُزد و رنج مایه داران یافته بی رنج گنج

نسلِ آدم در کمندِ مایه دار سینه ریش و تن نزار و دل فکار

۱- جولان = کنایه از تظاهر و طمطراق

۲- این کلمه در شعر عطا به معنی "سرمایه دار" آمده است.

۳- حربه = سلاح و اسلحه

سپس شاعر درباره شاعران می گوید:

دل شاعران صورتِ یم بود   که در وی تلاطم دمادم بود

و خرقه پوش جوابش را بصورت مخمسی می گوید:

بیتی بگو که روح به بیجان در افگنی   رشح حیات در بدنِ خاور افگنی

شعری چنین بیار که چون بر فلک رسد   کلك از بنان منشی گردون برافگنی

"ناهید را بز مزمه از منظر افگنی"

سپس شاعر به خدا خطاب کرده می گوید:

ای خدای قاهر وای مالك یوم الحساب

ای عزیز و قادر و ای مصدر وحی وکتاب

ای که در دستِ تو نظمِ عالم است و انقلاب

بندگان تو ز دستِ مایه داران درعذاب

انقلاب انقلاب خانهٔ ظالم خراب

این شعر خواننده را بیاد شعر "انقلاب ای انقلاب" اقبال می اندازد.

خرقه پوش به ظلم و ستم شاهانِ گذشته اشاره کرده از دور حاضر که "دورِ جمهور" است سخن می گوید:

دورِ حاضر دورِ بی سلطان ومیر   دور بی اورنگ و بی تاج و سریر

دورِ جمهور است دورِ جورِ عام   دور کین و دور بغض و انتقام
حاصلِ جمهور بس حزن و ملال   اولِ آن نفرت و آخر جدال

سپس نظام جمهور غرب و شرق را مقایسه می کند و می گوید:

اختلافِ غرب خیر و مهرِ قوم   اختلاف شرق شرّ و قهرِ قوم
درنگاه غرب حزبِ اختلاف   صاحبِ توقیر باشد بی خلاف
لیك حزبِ اختلافِ شرقیان   مورد تحقیر و پیهم در زبان...
ظاهراً اعلانِ آزادی کنند   لیك فرمانِ خفی[1] جاری کنند..
می دهد فرمان: برو، رای بده،   لیك باهوش و خردگامی بنه
گر دهی رای خلافِ رای ما   گر روی راهی ز راهِ ماخطا
این خطای تو وبالِ تو بود   زود می بینی چها بر تو رود

خرقه پوش در جواب مختصراً می گوید:

من داده ام جواب سؤال تو بس درست
گفتم به تو هر آنچه بباید مرا بگفت

باز شاعر بصورتِ مخمسی سؤال می کند که مصرعه آخر آن اینست:

..... این گلستان خلد که بینی از آنِ کیست؟

و خرقه پوش به مصرعی جواب می دهد:

از مایه دار، این همه دیگر از آنِ کیست؟

۱- پنهان

باز شاعر می پرسد:

این لطفِ زندگانی و این عیش بی کران
شد، بازگو، چگونه نصیب تونگزان؟

و خرقه پوش در پاسخ می گوید:

حیله و مکر و فریب و بغض و کین   حربهِ سرمایه دارانِ لعین

سپس شاعر درباره آیین و ظالم و مظلوم سؤال می کند:

دیگر از کیفیتِ آیین بگو   ماجرای جابر و مسکین بگو

و خرقه پوش در جواب می گوید:

دام آیین همچو زلفِ تابدار   اندرونش حلقه های صد هزار...
درمیانِ بی زر و دارای زر   جنگِ ناهموار، عدل مختصر...
عدل و انصاف است بس جنس گران   قاصر از تحصیل آن بی مایگان
داد مرد این داد را گفتن خطاست   تو اگر بیداد گویی بس رواست

شاعر از خرقه پوش از حال او می پرسد، و خرقه پوش می گوید:

سکونِ غارِ مرا گاه گاه می شکنند   فغان که از طرف شهر خیزد و فریاد

سپس شاعر درباره حال محکوم مسکین سؤال می کند، و خرقه پوش در پاسخ می گوید:

مایه داران در حقیقت حاکم اند   بی زر و بی مایگانش خادم اند

گرگهی گویند محکومانِ زار   با گروهِ حکمرانِ مایه دار

هردو انسانیم و از یك جوهریم   اصلِ ما از آب و ما دو گوهریم

جامه تو از حریر و پرنیان   جامه ما چون گلیم صوفیان

بهرِ تو طیاره کیوان مقام   مرکبِ ما این دو پای سست گام

حکمران همچون بود چون خیره سر   دادگر هم می شود بیداد گر

شاعر چاره و مداوای این امراض را از خرقه پوش می پرسد:

بازگو از چاره سازیهای ما   و ز مداوای خرابیهای ما

و خرقه پوش در پاسخ می گوید:

وجهِ تخریب وطنِ اعیانِ ما   قائدین و کار پردازان[۱] ما

کار پردازانِ ما مسلم بنام   نزدشان یکسان حلال و هم حرام

باز شاعر می گوید:

من همی پرسم علاجش چون بود؟   حرزِ جانِ ما کدام افسون بود؟

۱- مقامات مسئول

وخرقه پوش در جواب می گوید:

علم قرآن را به قلب خویش زن		زنده گردد جان تو تا در بدن

بشکن اول سومنات[1] سینه را		از کدورت پاک کن آئینه را

استوار و بی هراس و پتن سدید		همچو زین العابدین(ع) پیش یزید

بر طریق پند گویش کای وقیح		ترک کن عادات مکروه و قبیح

سیم و زربی انتها اندوختی		دیده را از حق و ناحق دوختی

اعتبار مملکت باقی نماند		شد تهی میخانه و ساقی نماند

شاعر باز می پرسد:

چون بود فرمانروای مملکت؟		چون بود فرمانبر بی مقدرت؟

گرگ باشد کار فرما یا شبان؟		راهزن یا دیدبان کاروان؟

خرقه پوش در پاسخ می گوید:

چون چنین گردد مآل روزگار		آن جوانمردی رسد بر روی کار

آن بهی خواه معین کشوری		کاربند سنّت پیغمبری

جای آیین فرنگی لعین		در وطن نافذ کند شرع متین

مملکت از عدل گردد استوار		نی زصدها خانه گنج مایه دار

۱- بتخانه معروفی که محمود غزنوی بتهای آن را شکست.

عطا این مثنوی را با این دعا بپایان می رساند:

گرچه زار و هیچ مقداریم ما بهرِ ملكِ ما دعا خواهیم ما

بر خطای حکمران ما را مگیر عذرهای بی بسی[۱] از ما پذیر

ملكِ ما را ای خدا پاینده دار دشمنانش را همی شرمنده دار

اینجا خلاصه محتویات این مثنوی را نسبتهً مفصل تر آورده ایم تا هم سبك شعر عطا برای خوانندگان محترم واضح شود و هم فکر او در مسائل مختلف برای آنان روشن ولائح گردد.

مثنوی ملا-پیر-خان

مثنوی دوم که نسبته طولانی تراست بعنوان مثنوی "ملا-پیر-خان" است که طی آن عطا "ملا" را مسئول غفلت و بی اطلاعی مردم از شریعت، و "خان" را مسئول تخلف و عدم مراعات قوانین، و "پیر" را مسئول تباهی طریقت قرار می دهد، و در پایان می گوید:

الحذر ای ملتِ نادانِ ما از چنین ملّا و پیر و خانِ ما

مثنوی اقبال و خودی

مثنوی سوم نسبتهً مفصل تر عطا "مکالمه (بین) اقبال و خودی" است که طی آن وی اوضاع وخیم اجتماعی مسلمانان را بیان کرده است. دکتر اقبال از "خودی" می پرسد که پس از من حالِ تو در کشورِ من چطور است؟ و خودی در پاسخ می گوید:

ای حکیم ملت و ای یارِ من ای شناسای رموزِ کار من

من ز پاکستان ازان بگریختم کاندرونش نیست باقی طالبم

۱- بی طاقتی

از سواد این وطن آزرده ام هر کجا رفتم هزیمت خورده ام

نام من باقی است در اشعار تو در "رموز"۱ و نیز در "اسرار"۲ تو

خودی اضافه می کند که درین دیار او تنها مانده و تنها یك نفر عطاء الله (عطا) آشنا و همنوای اوست:

شاعری باقی عطاء الله نام از می من جرعه ای دارد بجام

قصائد عطا

تقریباً تمام قصاید عطا در حمد و نعت و منقبت می باشد و بسبك شعرای قدیم سبك خراسانی و عراقی است و بعضی ازان یاد آور شعرایی مانند عنصری، فرخی و ظهیر فاریابی و انوری می باشد مثلاً قصایدی که مطالعش بقرار زیر است:

ای روشن از تو انجم و خورشید و ماهتاب
وی از تو لعل و کرمك شب تاب نوریاب

چون نقاب او روی خود بر افکنی
آب و تاب از چهره خور افکنی

هر که خاك کوی احمد ساخته کحل البصر
گرچه نابیناست تا هفت آسمان دارد نظر

۱- اشاره به مثنوی معروف "رموز بیخودی" اقبال

۲- اشاره به مثنوی معروف "اسرار خودی" اقبال

غزلیاتِ عطا

عطا غزل و غزل گویان را دوست ندارد و محبوب ترین صنفِ سخن او مثنوی می باشد. وی مثنوی در نکوهش غزل گویان سروده است بعنوان "خطاب به شاعر غزل گو" که طی آن شعرای غزل گو را بباد انتقاد گرفته و غزل گویان را مورد نکوهش قرار داده است. علّت آن افکار واهی و بغرنج و تشبیهات بارد و استعارات دور از کار اکثر ایشانست که اغلب از روی احساسات و تجربیات خود سخن نمی گویند و معمولاً رسماً شعر می سازند، چنانکه عطا می گوید:

ای غزل گو شاعرِ سر گشته — بی خبر از عشق، و از خود رفته
در جنون شاعری مجنون شوی — ذکر خار و قصه صحرا کنی
لیك گاهی[1] چشم تو صحرا ندید — نی گهی[1] خاری بپای تو خلید
ناله ات بی سوز و ساز فطرتی — چونِ فغان نوحه خوانِ اجرتی
شعر تو بی سوز وقلبت بی گداز — داستانِ تو دروغِ خانه ساز
نظم تو الفاظِ بی معنی و بس — جامِ زرّینت ز می خالی و بس

بدیهی است که اینجا مقصودِ عطا نکوهش از غزل گویان بزرگ مانند حافظ و سعدی و خسرو و نظیری وصائب نیست بلکه غزل سرایانی است که آنان را نمی شود شاعر نامید بلکه حداکثر آنان را می توان "ناظم" خواند، چون شعر آنان خالی از احساساتِ قلبی است، چنانکه می بینیم که عطا با این همه

۱- یعنی هیچگاه، هیچوقت

نکوهش از غزل گویان خودش غزلهای بسیار زیبایی دارد که تمام اوصاف و محاسن غزل های خوب را دارد مثلاً غزل زیر:

گفتم صنمی یا قمری گفت که هر دو

جو را پسری یا بشری گفت که هر دو

گفتم ز رخ خوب و لب لعل روان بخش

گلبرگ تری یا شکری گفت که هر دو

گفتم در یکدانه دریای حجابی

یا چون سخن من گهری گفت که هر دو

گفتم شب هجران مرا کوکب نوری

یا شام غمم را سحری گفت که هر دو

گفتم که عطا تو هدف تیر بلائی

یا تیغ غمش را سپری گفت که هر دو

همچنین غزل دیگری که به مطلع زیر شروع می شود:

ز خود بیگانه هر شب بر در میخانه می رقصم

پی یك جرعه آبی چه بی تابانه می رقصم

این غزل یاد آور غزل معروف عثمان هارونی است که به همین وزن ورديف می باشد و مطلعش بقرار زیر است:

نمي دانم که آخر چون دم دیدار می رقصم

مگر نازم به این شوقی[1] که پیش یار می رقصم

همچنین بسیاری از نعت های عطا اصلاً غزلهای زیبایی است که وی بمدح سرورکائنات(ص) سروده است مانند نعت هایی که مطالعش بقرار زیر می باشد:

تا در جنون عشق گریبان دریده ام روی به حسن روی پیمبر ندیده ام

بی تو عالم خراب یابم در جهان اضطراب یابم

گهی اگر به حضور تو باریاب شوم اگرچه ذره ناچیزم آفتاب شوم

قبله گاه نوریان ابروی تو هردو عالم در خم گیسوی تو

من بدین دوریم قرین توام ای برین آسمان زمین توام

گرسوی من از لطف کنی نیم نگاهی این کاه سر راه شود کوه بجاهی

نعت گویی عطا:

عطا نعت گویی رسول کریم(ص) را از همه بیشتر دوست دارد حتی شعرهایی که به حمد پروردگار عالم سروده است اکثر به نعت سرور کائنات (ص) تمام میشود مثلاً در ذیل قصیده در حمد باری تعالی که مطلعش بقرار زیر است:

ای خدای برتر از عقل و خیال برتر از وهم و قیاس و بی مثال

۱- یا ذوقی

پس از چند بیت در حمد خداوند و چند بیت دیگر به مدح انبیاء علیهم السّلام شاعر در حدود نصف بیشتر این قصیده به نعت سرور کائنات(ص) می پردازد و باز به حمد پروردگار بر می گردد و قصیده را بپایان می رساند.

گاهی عطا پس از سرودن چند بیت در حمد باری تعالی به نعت رحمة للعالمین (ص) می پردازد مثلاً در قصیده ای که مطلعش اینست:

ای آنکه تو بودی و چیزی نبود نبود از زمان و مکانی نبود

به بیت پنجم شروع به نعت سرور مقبول(ص) می نماید و همچنان ادامه داشته این قصیده را در نعت سرور کائنات (ص) بپایان می رساند.

نظر به نعت های عالی عطا اگر وی را حسان (رض) پاکستان بخوانیم شاید راه اغراق نپیموده باشیم. نعت های وی از جذب و حال، ایمان و ایقان، کیف و سرور و عشق و ولع مشحون است و خواننده را در وجد و کیف در آورده بعالم جذب و شوق می برد مثلاً نعت هایی که بعضی بیتهای آن بقرار زیر است:

گرسوی من از لطف کنی نیم نگاهی

این کاه سر راه شود کوه بجاهی

در سایه تو ای که قدت سایه ندارد

امت همه در حشر بجویند پناهی

در هجر تو ز دیده عقیق روان کشم
و ز روی خویش در غم تو زعفران کشم
روزی که جان گداز بود تاب آفتاب
از سایه تو بر سر خود سائبان کشم
کوثر همی ز دستِ جوادِ تو در جنان
دارم عطا یقین که به رطل گران کشم

مراثی عطا:

عطا مرثیه هایی هم دارد که وی بر مرگ بعضی دوستان و شعرای معروف شبه قاره و بزرگان پاکستان سروده است مانند میر انیس[۱]، جگر مراد آبادی[۲] (سه مرثیه)، سید عطاء الله شاه بخاری[۳]، خان بهادر احمدیارخان، مهاشه جهینده رام[٤]، شیخ حمایت الله، عطاء الله خان، وغیره.

طی مرثیه میر انیس عطا می گوید:

ز بحر فیض حسین(ع) است یك جهان سیراب
حسین(ع) برلبِ دریا نیافت جرعه آب
حسین(ع) ماهی بحر شهادت کبری
امام عالم اسلام و زینت محراب

۱- بزرگترین مرثیه گوی اردو
۲- شاعر معروف اردو
۳- رهبر سیاسی معروف پاکستان
٤- رئیس انجمن وکلایَ داد گستری (دیره اسمعیل خان)

حسین(ع) ملتِ مرحوم را سبق آموخت[1]
همین که در رهِ حق جان بده و جنّت یاب
هزار داغ سیاهِ جبینِ ملتِ خود
بشست خونِ حسین(ع) شهید فیض مآب
ز بسکه چشمه فیض است ازحسین(ع) روان
ازان ز شعر انیس اند تشنگان سیراب
کسی ز مرثیه گویان هند نگشوده است
گشود از رخِ اندیشه چون انیس نقاب

عطا به ذات پاک امام حسین(ع) ارادت و محبت خاصی دارد و سر تا سر دیوان خود به شهادت امام (ع) مظلوم و درسهایی که ملت مسلمان ازان بگیرد اشاراتی کرده است مثلاً

جهان پیش یزید قهرمان وقت می رقصد
ولی من ازحسینم(ع) پیش او اصلاً نمی رقصم
تو آن بی نیازی که در کربلا
بیابان خشکاب کرب و بلا

۱- درس داد

بدست فرومایگان شقی
به قتل آوری دودمانِ علی(ع)

وی اشعار مستقلی بعنوان "ذبح عظیم" و "امام حسین(ع)" و "قربانی" در شهادتِ امام حسین(ع) و مدح او سروده است.

همچنین عطا نوحه ای به شهادت امام حسین(ع) سروده است که بصورت مستزادی است که مطلعش اینست:

ای پیشوای امت و فرزند مصطفی(ص) مظلوم کربلا
چشم و چراغ خانه زهرا و مصطفی(ص) مظلوم کربلا

رباغیات عطا

عطا رباعی خیلی کم سروده است و تنها چند رباعی از وی در جلد سوم " کلیات عطا " آمده است. اینک دو رباعی وی اینجا بطور نمونه نقل می گردد:

بباغ رفتم و گل دیدم و چنین گفتم
چه دلکشی مگر افسوس عمر یافته کم
بگفت خوشدلم از عمر خود که خوش گذرد
بگو ز عمر درازِ خود و غم هر دم

هر که بجان جنتِ ماوی خرید
زنده شود باز چو گردد شهید

زنده جاوید حسین(ع) علی(ع)

مرد شمر۱، مرد زیاد و یزید

ماده تاریخ گویی عطا

عطا در ماده تاریخ گویی هم مهارتی تمام داشت، چنانکه خودش می گوید که صدها ماده تاریخ نوشته و گفته است، در مجلد سوم کلیات دیوانِ وی (از ص ۵۹ تا ص ۷۰) بعضی ماده های تاریخ که وی سروده است آمده است مثلاً قطعه زیر در وفات محمد علی جناح (قائد اعظم) مؤسس پاکستان سروده است:

حق قائد اعظم را از دهر به جنت برد
صد آه و فغان برخاست از جمله کلان و خرد
تاریخ وصالش شد "آه قائد اعظم مرد" =(۱۳۶۷ه.ق)

همچنین ماده تاریخ پنجتن پاك (ع) را درین بند مخمس آورده است:

رفتم به باغ فکر و دویدم به هر چمن

از بهر چیدن گل تاریخ پنجتن

ناگه صدای بلبلی آمد بگوش من

داری بطبع خویش اگر آرزوی من

تاریخ وصلشان مجو الاّ ز "یاسمن"

۱– عطا اینجا بجای شِمر شَمر آورده است.

اینجا از روی حساب ابجد عدد "یا" یازده میشود که سال وفات رسول اکرم(ص) و حضرت فاطمه(ع) است وس=۶۰ سال شهادت امام حسین(ع) است وم= ۴۰ سال شهادت حضرت علی(ع) و ن=۵۰ سالِ شهادت امام حسن(ع) را می رساند.

عطا و اقبال

عطا خود را جانشین اقبال فکر می کند، و تا اندازه ای درست هم هست. شعر وی اکثر در تتبع اقبال بوده، وحتی موضوعاتش هم در تقلید اقبال معمولاً ملی بوده است. نه تنها کلمات و اصطلاحاتی که وی بکار برده است اغلب از اقبال اخذ شده، بلکه افکار وی نیز در تفسیر و تایید افکار اقبال بوده است. وی خودش نه فقط باین حقیقت اعتراف کرده، بلکه درین مورد اظهار افتخار هم می کند، چنانکه گفته است:

رفت چون اقبال از دار محن　　رفت با اقبال، اقبال سخن(۱)
روح او بخشید این خدمت به من　　تا نمیرد بعد او این پاک فن
گفت زین میخانه دل بر داشتم　　باده باقی به تو بگذاشتم
من همین دانم حریفش نیستم　　همدم و همداستانش نیستم
لیک این خدمت بجان کردم قبول　　تا نگردد شاعرِ خاور ملول

همچنانکه رومی می گوید که: "ما از پسِ سنایی و عطار آمدیم"، عطا هم می گوید که وی از پس گرامی و اقبال آمده است:

۱- یعنی هنر پاک

مادر پس گرامی و اقبال آمدیم   بر عارض عروس سخن خال آمدیم

عطا و رومی

عطا هم مانند اقبال مرید جلال الدین رومی است و نه تنها اکثر مثنوی ها را به وزن و بحر مثنوی معنوی سروده، بلکه بسیاری از افکار را هم از مولوی اقتباس نموده است و بعضی مصراعها را باکمی تغییر از مثنوی مولوی آورده است مثلاً:

بشنو از من چون حکایت می کنم   هم شکایت هم هدایت می کنم

که یاد آور اولین بیت زیر مثنوی مولانا می باشد:

بشنو ازنی چون حکایت می کند   از جدائیها شکایت می کند

همچنین وی شعری دارد در مدح مولوی و مثنوی او که بیت اول آن بقرار زیراست:

ای جلال الدین حکیم محترم   مثنوی تست شهکار عجم

و آخرین بیت آن اینست:

آفرین صد آفرین بر جان تو   برنیاکان مهین عرفان تو

همسری با نظیری و ظهیر فاریابی

گاهی عطا خود را همسر و نظیر نظیری و خاقانی حساب می کند، چنانکه می گوید:

بنده حمد گوی تو شد　　شاعر همسر نظیری

عطا که برلبِ او جز بیان پاکان نیست
ازان نظیر نظیری شده است و خاقانی

وگاهی خود را همپایه ظهیر فاریابی محسوب می کند و می گوید:

در فنِ شاعری عطا را　　شاعر فاریاب یابم

همچنین وی فکر می کند که شعرش چون به شیراز می رسد حافظ را هم به رقص می آورد:

چون به شیراز می رسد غزلم　　حافظ خوشنوا به رقص آید

درگذشت عطا

عطا بروز یکشنبه ۸ رمضان المبارك ۱٤۱۱ هـ ق. مطابق با ۲۵ مارس ۱۹۹۱م برابر با ۵ فروردین ۱۳۷۰هـش. رخت از جهان بر بست بقول خودش:

عطا آن که برخود جهان تنگ دید　　به دو گز زمین عاقبت آرمید

آقای دکتر محمد حسین تسبیحی طی قطعه ای تاریخ درگذشت عطا را چنین آورده است:

قطعه مادّه تاریخ

عطاء الله عطا خان ادیبان — سوی جنّت روان شد بادل و جان
بهشت جاودان او را مکان شد — لبش گوینده الفاظ قُرآن
به قول و فعل حق همواره گویا — صفای عشق حقّ از او نُمایان
به قرآن و حدیث آورد تفسیر — خطیب و نکته سنج و مرد میدان
غزل گو بودو ازسعدی نشان داشت — گلستان را همیشه بود خندان
عطاء الله عطا گویای اسرار — به اسرار رموز اقبال گویان
به گویایی نبود او را مقابل — نظامی را به دل بودی حُدی خوان
عطاء الله عَطا شیرین سخن بُود — چو گل اشکفته اندر سبزه زاران
چو از حافظ بیان راز می گفت — جوانان عجم بودند شادان
دلش گوینده عطّار و خیّام — ندای قلب او سُوی خُراسان
مُعلّم را یکی هَمدرد و هَمراز — قلَم در دست او پیغام گویان
چُو از دنیا سُویِ جنّت روان شد — حروف اَبجد آمَد نغمه خواتان
"عطا خان کنز اسرار" است تاریخ — بُوَد رحمت بر او از سوی یزدان

۱۳۷۰

"عطاء الله عطا خان شاه خاور"

۱۹۹۱م

شده تاریخ فوتش از دل و جان

(دکتر م. ح. تسبیحی)

بقول خود عطا عشق رسول(ص) و نعت و مدح سرورِ کائنات(ص) بهترین توشه ایست که وی باخود در مسافرت آخرت برده است:

محمد(ص) دین من دنیای من بس محمد(ص) عاقبت آرای من بس

چونبود کس معین و یاور کس محمد مأمن و ماوای من بس

چو از نیك و بدم پرسند گویم مرا مدح شهِ والای من بس

* * * * * *

منابع و مآخذ

۱- کلیات عطا-در سه مجله
۲- پیشگفتار از آقای پرتوروهیله که در آغاز کلیات عطا، حصه (قسمت) اول آمده است.
۳- مقالات نادره.
٤- فارسی گویان پاکستان، جلد اول از آقای دکتر سید سبط حسن رضوی، از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان بسال ۱۳۵۳/۱۹۷٤ ه ش.
٥- مقاله در باره شرح حال و آثار عطا از آقای عنایت الله گنداپور فرزند ارجمند مرحوم عطاء الله عطا که در مجلسی که در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان بمناسبت ترحیم و تجلیل مرحومین عطاء الله خان عطا شاعر پاکستانی و استاد مهرداد اوستا شاعر ایرانی در تاریخ ۱۹۹۱/٦/۳۰. برگزار شد قرائت شد.

تذکر:

اینجا باید تذکر داد که روز پنجشنبه نهم خرداد ماه ۱۳۷۰ ش.ه در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان مجلسی بمناسبت ترحیم و تجلیل از مرحوم عطاء الله خان عطا و استاد اوستا بر پاشد و آقای عنایت الله گنداپور از دیره اسمعیل خان و آقای مختار علی خان پرتو روهیله، شاعر و ادیب معروف پاکستان از لاهور مخصوصاً برای شرکت درین مجلس تشریف آوردند ومقالات خود را پیرامون شرح حال و آثار عطا پیش حضارمحترم که

بسیاری از شعرا و نویسندگان معروف اسلام آباد از جمله پروفسور صادق کنجاهی، رئیس دانشکده کلّر سیدان، حکیم محمد یحییٰ شفا، آقای افتخار عارف رئیس اکادمی ادبیات پاکستان،استاد دکتر توصیف تبسمؔ و فارسی گویان دیگر را تشکیل می دادند قرائت نمودند و آقای دکتر کمال حاج سید جوادی رایزن فرهنگی شعر خود را در رثای شاعر توانای ایران مرحوم استاد اوستا انشاد فرمودند و آقای دکتر رضا شعبانی مدیر محترم مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان سخنرانی فرموده از حضار گرامی مجلس اظهار تشکر نمودند.

* * * * * *

نجیب مایل هروی

مشهد-ایران

تصرف در طریق طبیعی شعر فارسی

شعرِ فارسی که در طول هزاروانْدی سال در قلمرو جغرافیای زبان فارسی چونان درختی گشن ذهن و زبان فارسی زبانان را در سایه نوازنده خود می نواخت، از سبک خراسانی سرچشمه گرفت و به رودخانه مواج سبک هندی رسید، چنان که از سرچشمه تا رودخانه به طبیعتی می ماند دست نخورده و طبیعی. اگر اندک مایه خسی داشت و یا خاشاکی، دُرّهای یتیم در بطن صدف های سیمین بسیار پرورد، اما آنگاه که به اوج طبیعی خویش با نام سبک هندی دست یافت هر چند می توانست راه همواری دیگر در طبیعت خود بجوید ناگاه به مانع اذهان تنبل بازگشتیان دچارشد وسیرِ طبیعیش را از دست داد و آنگاه توسط نوجویان دگرگون گشت و .....

از این پیش درآمد ممکن است خواننده نا آشنابه سر گذشتِ طبیعی شعر فارسی چنین تصور کند که نگارنده سرِآن دارد که ستیزِ کهنه و نو را از سرگیرد و جدالی را که سالها پیش در میان کهنه جویان و نو پردازان صورت گرفت، باز گوید. حال آنکه چنین نیست، زیرا جنگ کهنه و نو در قلمرو شعر و ادب فارسی برای دوسوی درگیر توجیه شده است و اگر بعضی از نا آگاهان به آشتی نوگرایان و کهنه جویان پی نبرده اند، می توانند حرکتهای نوگرایان را به جانب "کهنه پخته" و تلاش کهنه گرایان را در شناختن و شناسانیدن "نو پخته" بنگرند و به تأمل بردو اثرِ ارزنده ای که در اواخر سال ۱۳۶۸

و اوایل سال ۱۳۶۹ به نامهای روشن تر از خاموش و چشمه روشن عرضه شده است، پسنده کنند و درفضای روشنِ گزینشگرِ نوگرای "روشن تر از خاموش" به سوی نو کهنه نما روشن شوند و از چشمه اهتمام تحلیل گرایانه و بینش استادانه چشمه روشن به سوی نوپخته، جرعه ای بنوشند.

هم نگارنده که به مقتضای سنّ و سال در قلمرونوگرایی گذران داشته و پس از نوجویی به سخته های مشهور به کهنه پرداخته و بر جدالهای کهنه گرایان و نوجویان تأمل داشته است حتّی نقشِ واژه های "نو" و "کهنه" را برطرازِ شعر و ادب ناخوش می داند و نابرازنده. پس مرادش از پیش کشیدنِ تمهیدِ مذکور این است که چون رودخانه دلنواز و آرام شعر فارسی با طبیعت دلنشین، مواضع خرّم سبکهای خراسانی و عراقی را پی کرد به موضعی موّاج به نام سبک هندی دست یافت که این سیر و گذرها همه طبیعی بود و با هنر شاعری - که با طبیعت پیوندی استوار دارد - قرین و بامُراد، اما به عللی که خواهیم گفت، دوبار دچارِ تصرّف گشت:

یکی تصرّفی بود نا آگاهانه، که بازگشتیان در مسیر طبیعی شعر فارسی دستی بردند ناشیانه، دودیگر تصرّفی که از قلب تصرّف ناآگاهانه بازگشتیان بحاصل آمد و آن تصرّف نیما و اصحاب او بود که به رغم بازگشتیان - که شعر فارسی را از ساختارهای طبیعی آن دور کرده بودند اینان با آگاهی و شعور شاعرانه دوباره طبیعت شعر را به شعر فارسی بازگردانیدند.

تصرّف در طریق طبیعی شعر فارسی دردو نوبت مذکور، سؤالهایی

برمی انگیزد ازاین دست که چرا بازگشتییان به طبیعت شعر فارسی در سبک هندی آن دست بردند؟

آیا آنان از سنّتهای ساختاری در شعر سبک هندی دریافت درستی داشتند؟

آیا اصحاب بازگشت با تقلید و تتبّع، شعر فارسی را مجدّداً در مسیر طبیعی آن سوق دادند و انقلاب ادبی شان را در قلمرو شعر فارسی شناساندند؟

آیا وجود آنان در پیدایش راه نیما مؤثّر بود؟

آیا تصرّف نیما و اصحابش با طبیعت شعر فارسی سازگاری داشت و پیوندی با رودخانه شعر فارسی که تا جایگاه سبک هندی رسیده بود، بوجود آورد؟

آیا سبک نیمایی در شعر فارسی به قلمرو زبان فارسی راه یافت؟

در پاسخ به دو پرسش نخست بر آن نیستیم که از شناسه ها و خصیصه های لفظی و معنایی سبک هندی در شعر فارسی یادکنیم، چرا که از اینها پیش این محقّقان گفته اند و مکرّر هم کرده اند، بلکه مترصّد آنیم که پیش از نمودن علّت اصلی که بازگشتییان را به تصرّف در طریق طبیعی شعر فارسی سوق داد. از رازی ناگفته در شعر فارسی سبک هندی سخن گوییم، هر چند کوتاه باشد و به اختصار.

بیشترِ محقّقان معاصر آنگاه که از شناسه های سبک هندی در شعر فارسی سخن داشته اند، از ساختارهای شعر صائب تبریزی چنان یاد کرده اند

که از ساختهای شعر بیدل دهلوی و این رویّه در شناسایی سبک هندی حکایت از آن دارد که محقّقان مزبور به یک گونه ساختاری در شعر فارسی سبک هندی نظر دارند، که بدون تردید نظری است نارس، و حاکی از عدم آشنایی بر سروده های شاعرانی که سبک هندی را در شبه قارّه، هندوستان و در قلمرو زبان فارسی ریخته و پرورده و رواج داده اند. با مروری بر دیوانهای شاعران صف نخست که ماهتاب شعر شان را بر رودخانه سبک هندی تا بانده اند، می توان دریافت که درآن سبک لااقلّ دوگونه فرم زبانی و داده های ساختاری وجود دارد.

یکی گونه ساخت زبانی و شاعرانه آن دسته از سخنوران ایران زمین که رازِ رموز زبان را کم یابیش در ایران دریافته اند و به شبه قاره هند کوچیده و یا در ایران با سروده های سخنوران سبک هندی آشنا شده بودنده سروده های این دسته از شاعران- که می بایست آنها را ملایمتر و در راستای مسیر طبیعی شعر فارسی و دنباله راه روشنِ شاعران سبکهای خراسانی و عراقی برگرفت - با آنکه خیال پردازیهای نازک دارد و لیکن غالبًا ساختها و پسندهای زبانی و اسباب شاعرانه آنها بافرم و ساخت و ابزار شاعری رایج در ایران، همگون است و همسان. برای روشن شدن این مطلب به غزلی از غزلهای صائب توجّه کنید که او با انباشته ای از ساختهای زبانی رایج در ایران به هندوستان رفت و در سبک هندی، نشانه شد:

به جای باده اگر در پیاله آب کنیم

زتنگ حوصلگی مستیِ شراب کنیم

چونخلِ موم برو بار ما ملایمت است

چگونه سینه سپرپیشِ آفتاب کنیم

چو موج برصف دریا زنیم و خوش باشیم

به خویش کار چرا تنگ چون حباب کنیم

اگرنه خاطر روی تو در میان باشد

ز آه چشمه آیینه را سراب کنیم

بیاضِ گردن او گر به دستِ ما افتد

چه بوسه های گلو سوز انتخاب کنیم

کدام عیش به این عیش می رسد صائب

که ما و دختر رز سیر ماهتاب کنیم

در غزل مزبور هر چند خیال پردازیهای نازک سبک هندی روشن می نماید وجودِ "بوسه های گلو سوز"، سیر ماهتاب کردن "وچشمه آیینه" تأثیرِ ساختارهای زبان شاعرانه سبک هندی را در آن مسلّم می دارد، اما همین ساختهای زبانی در بافتی از ساختارهای زبان نشسته که شالوده آن را زبان

فارسی ایران ریخته است نه فارسی رایج در هندوستانِ روزگار صائب. از اینجاست که غزل مذکور را فارسی زبانانی که راز و رمز سخن شاعرانِ زاده و پرورده هند را در سبک هندی نمی دانند و نمی پسندند، می خوانند و بهره می گیرند.

به اعتبارِ همین گونه ساختهای زبانی و اسباب شاعرانه است که سروده های صائب و امثال او چون باصورَ زبانی در ایران تشبّه داشته است با همه مخالفتهایی که ادیبان عصر قاجاری با سبک هندی کرده اند، نتوانسته اند دیوان وی و اقرانش را از نظر جمهور شاعران و شعر دوستان روزگار خود بیندازند هر چند که پرده هایی به درازی چند دهه بر شعر آنان فرو کشیدند.

اما گونه دیگر سبک هندی که ساختهای زبانی وپاره ای از اسباب شاعرانه آن با توجّه به داده ها و پسندهای زبانی گونه فارسی رایج در هندوستان بحاصل آمده، به همّت سخنورانی پرورده شده است که در شبه قاره هندوستان زاده شده و قوّه تخیّلشان را با طبیعت هماتجاپیوند داده و ساختهای زبانی ایران را چونان عادات زبانی گونه فارسی هندوستان تجربه نکرده و از قلمرو گونه های فارسی ایران دور مانده بودند. اینان که همچون بیدل دهلوی واقران و امثال او، قلعه ای دیگر از سبک هندی را تسخیرکردند، ساختهای گونه فارسی هند را در سروده هایشان ضبط می کردند و به اسباب شاعرانه ای که از طبیعت پیچیده و رنگارنگ شبه قاره هندوستان برمی خاست و دیریاب می نمود و وهم انگیز، اعتنا داشتند به نمونه زیر ازاین گونه سبک هندی توجّه کنید که غزلی است از غزلهای شیوا و کم استعاره بیدل:

روشندلان چو آیینه بر هرچه رو کنند
هم در طلسم خویش تماشای او کنند

این موجها که گردن دعویٰ کشیده اند
بحر حقیقتند اگر سرفرو کنند

عنقاست در قلمرو امکان بقای عیش
اینجا بهار را ز قفس رنگ و بو کنند

ای غفلت آبروی طلب بیش ازین مریز
عالم تمام اوست کرا جستجو کنند

پرسرکش است حسن همان به که بیدلان
آیینه داری دل بی آرزو کنند

آسوده زی که اهل فنا پیش از انتقام
از وضع خویش خاک به چشم عدو کنند

بیدل به این طراوت اگر باشد انفعال
باید جهانیان ز جبینم وضو کنند

در ابیات مذکور هرچند ساختهای زبانی از جهتی با ساختهای گونه فارسی ایران مانندگی دارد اما دریافت و ترکیب، صورتی گرفته اند که گونه فارسی هندوستان روزگار بیدل را می نمایند. رابطه "آیینه" و "دل" در مصراع اوّل هرچند در ادب فارسی، برخاسته از اندیشه های عرفانی است. اما "روشندلانی که چون آیینه بر هرچه روی می کنند... ساختی است که با سنّت های زبان خانقاهیان هندی سازگاری بیشتری دارد. "گردن کشیدن" هم یك ساخت زبانی رایج در زبان فارسی است اما "موجهاکه گردن دعوی می کشند" ساختی است از اسباب زبان شاعرانه که خاستگاه آن را باید در طبیعت ویرانگر آب در شبه قارّه جستجو کرد. مصراع ششم نیز پیداست که ساختی است وهم آمیز، و نمونه های آن را در شعر شاعرانی که با سنّت های فکری و ساختهای زبان فارسی ایران ارتباطی نداشته اند، بسیار می توان یافت. در مصراع هفتم هم، "آبروی ریختن" ترکیبی است فعلی و معمول فارسی زبانان، امّا "آبروی طلب ریختن" تکاملی است که به سنّتهای فکر و زبان فارسی هند مربوط است.

به هرحال، بازگشتیبان نه تنها از این گونه شعر سبك هندی که گونه هندی آن سبك بشمار است - دوری جستند بلکه از گونه نخست آن - که گونه ایرانی سبك هندی است و باساختهای زبانی و سنّتهای فرهنگی ایران مانندگی داشته است - نیز احتراز کردند. البته روی گرداندن آنان از شعر سبك هندی بدون شك بر اثرِ ابهاماتی بوده است که در گونه هندی سبك هندی موجود بوده، و چون بازگشتیها نتوانستند گونه ایرانی سبك هندی را از گونه

هندی آن سبك ممتاز کنند. بنابراین از هر دو گونه مزبور غافل ماندند و بهره نبردند.

علّت این غفلت و بهره ور ناشدن بازگشتییان از گونه های دوگانه شعر سبك هندی و نیز تصرّف آنان در طریق طبیعی شعر فارسی را باید در تصوّری که آنان از اثر ادبی داشته اند، جستجوکرد. از سروده های منوچهری وار و فرّخی گونه و عنصری سان قاآنی - که شاخصترین شاعر بازگشتی است - بر می آید که آنان شناسه اصلی یك اثر ادبی یا به تعبیری دیگر خصیصه یك شعر ناب را در آسان بودن و معانی عریان آن می جسته اند و چنین می پنداشته اند که شعر خوب آن است که ضمیر شاعر با خواندن گذرای شعرش آشکار گردد. این پندار آنان، که در ذهن و ضمیر بعضی از ادیبان معاصر نیز رسوب کرده است از عدم آگاهی آنان نسبت به تطوّر و تکامل داده های هنر شاعری و تأثیر آن بر زبان و ساختهای شاعرانه حکایت دارد. آنان خوش داشته اند که شکوه دلپذیر سبك خراسانی با معانی زود یاب و ایماژهای استوار امّا تشبیهی و گاه ناپیچیده آن عمری دراز داشته باشد و اگر آن شکوفه می شکفد و باز می شود و به سان گل سبك عراقی - که آنان بیشتربه الفاظ فخیم آن اعتناداشتند - می نماید هم برایشان دلنشین و گیرا می نمود، اما اگر آن گل بنا بر طبیعت خود، آفتاب آخربهار و اول تابستان را در تار و پود خود احساس می کرد و چونان گلبرگ پهن و تنك سبك هندی ظاهر می شد به نزد آنان نا خوش بود و نازیبا. این پسند بازگشتییان به حکایت آن پدر و مادر می ماند که فرزندشان را در ایّام طفولیّت و با طبیعت

شیرین کودکی دوست می داشتند و در نوباوگی نیز که گفتار و کردارش نماینده گفتار و کردارِ پدر و مادر می نمود، خوشایندِ آنان بود و چون به بلوغ جسم و روح نایل شد و شناسه های فطری و داده های خودیِ او شکوفاشد او را طرد کردند و بی توجّهی به او را خوشتر داشتند.

بنا براین نخستین انگیزه ای که بازگشتییان از سبک هندی، در دو گونه ایرانی و هندی آن غفلت کردند، این بوده است که آنان داده های زبانی و اسبابِ خیال انگیز شعر را امری بی جان، ایستا و ناپویا می دانستند غافل از این که دستگاه سه گانه زبان - اعمّ از دستگاه صوتی و واژگانی و ساختی. و نیز سرمه خیال شاعرانه پدیده های‌اند‌زنده‌که جان آنها را اهل زبان خاصّه ارباب شعر و ادب، بنا بر طیران ذهن و ضمیر و بر پایه مقتضیات تکاملی به آنها می دمند. دومین انگیزه ای که بر اثرِ نکته مذکور در ذهنِ بازگشتییان خانه کرده و آنان را حتّی از گونه ایرانی سبک هندی بدور داشته. همچنان که پیش از این اشاره شد - آسان یابی و عریان جویی آنان بوده است از شعر و بطور کلّی از یك اثرِ ادبی. بازگشتییان نخست سادگی در ژرف ساخت و روساخت شعر فارسی را استقبال می کرده و نمی دانستند که خصیصه ای که به یك شعر و یا به یك اثر پروانه ورود به قلمرو ادب را می دهد ابهامها و ایهامهای خاصّی است که از ژرف ساخت ذهن شاعر و ادیب به روساختِ زبانِ تأمّل انگیزِ او سرایت می کند و واژه به نزد او شیئی می شود که در حجابهای مخیلانه فرورفته و کارگه معانی در حریر ساختهای رستاخیزانه زبانی چنان می پیچید که بازیافتن آن محتاج درنگ و تأمّل است و به عبارتی دیگر

اندیشه انگیز است و پیداری آور. این ساده جویی بازگشتییان هرچه بوده باشد گو: باش، و لیکن ما آن را اگر به حبّ و بغض سنّتهای فرهنگی به نزد آنان منسوب نکنیم بی تردید می توان آن را به تنبلی ذهن آنان نسبت داد هرچند که چون آنان از هیأت تکامل یافته داده های زبانی در سبک هندی روی بر تافتند به ساختهای زبانی و اسباب شاعرانه فرّخی و عنصری و منوچهری و بالأخره خاقانی و نظامی پرداختند و نتوانستند از قلمرو سلطنت ساختارهای شعری آنان بدر آیند، ناگزیر به آرکانیسم زبان - آن هم درهیأتِ ساده و مکرّرآن- روی آوردند و به ساخت زبانی شعر در ریختن سبدی از واژه های غلیظ و نا هماهنگ - که جز ابهامهای تصنّعی و ثقیل نمی آفریند - بسنده کردند، و بعضی از آنان در حدّ بسیار زیاد و غیر طبیعی واژه های کهن و کلمات باستانی را در شعر گنجانیدند و آغوش سروده هایشان را - که براساس فلسفه پیدایش سبک بازگشت می بایست آسان وزودیاب می بود - به روی واژگان مرده و نیم جان چنان گشودند که خواننده در حین خواندن قصاید آنان می پندارد که به روزگار منوچهری و یا خاقانی می زیبد آن هم نه در سایه گوارای خیال خاقانی یا منوچهری، بل در دشت سوزان واژگان آنان.

باری با چنین دریافتی نادرست از شعر و یک اثر ادبی در ساختهای دوگانه سبک هندی بود که بازگشتییان در طبیعت شعر فارسی تصرّفی سُبُک و سطحی به عمل آوردند و نه تنها قطّاع طریق طبیعی شعر فارسی شدند، بلکه هرگز نتوانستند خزانیه ای چونان منوچهری ابداع کنند یا با "کاروان حله"

فرّخی سفر گزینند و یا "آینه عبرتی" همچون خاقانی بیافرینند و سبکی نوبوجود آرند که در مسیر طبیعی سبکهای خراسانی و عراقی دنبال شود.

از اینرو، تلاش ادبی آنان هر چند در نظر خودش انقلابی بود در شعر فارسی، و لیکن چنین تصوّری از بازگشت نادرست آنان، حتّی درمیان فارسی زبانان شعر دوست و شعر خوان معاصر شان هم پذیرفته نبود، به همین جهت، آنگاه که بازگشتیان شعر منوچهری وار و خاقانی گونه می ساختند، بسیاری از فارسی زبانانِ قلمرو ایران با آنکه گونه هندی سبک هندی را مقبول نمی دانستند امّا به گونه ایرانی سبک هندی توجّه می کردند. تداوم شعر و شعور صائب درمیان ایرانیان آن روزگار و نیز در عصر ما و همچنین وجود نسخ متعدّد دیوان او در ایران عصر بازگشت، از چنین گرایشی به گونه ایرانی سبک هندی در عهد بازگشت و پس از آن خبر می دهد. در قلمرو زبان و ادب فارسی هم سبک بازگشت راه نیافت و مقبول نیفتاد. البتّه درست است که پیش از بازگشتیان، قلمرو فارسی زبانان در قسمتهای بخارا و ماورا ء النّهر ازپسندهای مذهب گویانه صفویان دور افتاده بود و رابطه فرهنگی خود را که با شبه قارّه هندوستان از سده های هفتم و هشتم آغاز کرده بود، دنبال می کرد و به بیدل خوانی توجّه داشت و نیز درست است که قبل از بازگشتیان، خراسان شرقی از ساختهای زبانی و سنّتهای فرهنگی ایران برید و به نام افغانستان، با سنّتهای فرهنگی و داده های زبانی شبه قارّه هند پیوندی تنگاتنگ پیدا کرد و نه تنها به سروده های بیدل، دل داد بلکه درباره اشعار صائب نیز نظری صائب داشت و هر دو گونه سبک هندی را پذیرا بود هر چند

به پیشینیانی چون حافظ، مولوی وغیره هم می پرداخت.

بنا بر این اگر نفوذ طرزی مشخّص از شعر فارسی را در قلمرو دوگانه یا چند گانه فارسی زبانان معیاری بر گیریم که به مقبولیت طرز مزبور اعتبار می دهد "شعر نا شعر" بازگشتیان هرگز به این قلمرو راه نیافته و هیچگاه با چنین معیاری قابل سنجش نبوده و نیست، در حالی که دیگر طرزهای شعر فارسی با معیار مذکور به آسانی قابل ارزیابی است.وقتی سبك خراسانی چنان می نماید که در آذربایجان مورد تتبّع و استقبال قرار می گیرد، و وقتی ساختهای زبانی وشاعرانه مولوی و حافظ در قلمرو فارسی زبانان، قرنهای متوالی مورد نظر شاعران است و وقتی شعر نو فارسی در قلمرو فارسی زبانان و فارسی دانان دور از مرزهای معاصر ایران مورد تأمل، تتبّع و اقبال است و آنگاه طرز بازگشت حتّی در اذهان مأنوس به سنّتهای فرهنگی و زبانی ایران رسوب نمی کند، نشان از آن دارد که سبکهای مذکور به رغم طرز بازگشت، باطبیعت شعر فارسی سازگار است و قابلیت تطبیق را با پسندهای زبانی و طیّران خیال فارسی زبانان دارد.

غفلت بازگشتیان حتی از گونه ایرانی سبك هندی و تصرّف آنان در طریق تکامل طبیعی شعر فارسی، هرچند بسیاری از فارسی زبانان را نسبت به ساختهای زبانی و ساختارهای شعر سبك هندی ناآگاهانه بدبین کرد و لیکن سبب بیداریی شد که از یکسو ایرانیان در شناخت خود از شعر سبك هندی و خاصه گونه ایرانی آن تجدید نظر کنند و همچنین از سوی دیگر حادثه ای در تاریخ شعر فارسی بیافرینند که درعین ابداعی بودنش طبیعت تکامل یافته

شعر فارسی را در سبکهای خراسانی عراقی و هندی، قرین کمالی در خور تحسین سازد، حادثه ای که نتیجه اش شعر نو فارسی است، شعری که امروز در گسترهٔ جغرافیایی زبان فارسی شناخته است و در حدِّ وسیعی مورد توجّه و تأمّل و بیداری.

حادثه شعر نو در زبان فارسی، که بر اثرِ تصرف ناآگاهانه بازگشتیان در طبیعتِ شعر آن زبان روی داد هر چند خود تصرفی دیگر در طریق طبیعی شعر فارسی محسوب است اما تصرفی است آگاهانه، که برپایه شناخت دقیق از ساختهای زبانی و ساختارهای شاعرانه صورت گرفت و براساس آگاهی عمیق از صورتهای ادبی و تکامل داده های یك اثر ادبی شکل پذیرفت، آن چنانکه شناخت و آگاهی متصرّف یا متصرّفان این نوبت را نمی توان با متصرّفان نوبت نخست قیاس کرد و حتی درست نیست که از آنان به عنوان متصرفان طریق طبیعی شعر فارسی سخن گوییم بلکه اینان را باید به صورتهایی چون "دمندگان جان تازه در کالبد شعر فارسی" و "سوق دهندگان شعر فارسی به سوی طبیعت آن" و یا با تعبیرهایی بهتر از اینها بخوانیم، طبیعتی که هم با طبیعت تاریخی شعر فارسی پیوستگی دارد و هم باطبیعتی که به مقتضیات زمان، دگرگونیهایی یافته است در طبیعت روزگار ما. مانند گیهایی که در ساختهای زبانی و ساختارهای شعری نوپردازان با داده های زبانی و یافته های شاعرانه شاعران پیشین چونان فردوسی، خاقانی، نظامی، سعدی، مولوی، حافظ وغیره مشهود است، و تشبُهی در خورِ تأمّل که میان اسباب شاعرانه شعر سبك هندی آن و شعر نو دیده می شود و ردپای

ساختارهای خیال انگیز بیدل و صائب که درسروده های سهراب سپهری و امثال اوپیدا است اززوایی و پیدایی طبیعت شعر فارسی خراسانی، عراقی و هندی در شعر نو حکایت دارد و از پیوند بجای طبیعت شعر نو با طبیعت تاریخی شعر فارسی خبر می دهد.

پیوستگی درمیان طبیعت شعر نو و شعر کهن فارسی و نیز مانندگیهای آگاهانه و در عین حال تازه و متکامل که در ساختهای زبانی و ساختارهای شاعرانه بین شعر نو و شعر سبك هندی و یا سبکهای پیشین آن آشکاراست، باعث شد که از یکسو حجاب فترت و وقفه ای که بازگشتیان در تاریخ طبیعی شعر و در قلمرو جغرافیایی زبان فارسی ایجاد کردند فرا پس رود و شعر نو در ورای مرزهای سیاسی ایران، درمیان فارسی گویان و فارسی دانان تاجیك و افغان و هندی رواج پذیرد و از سوی دیگر ساختهای زبانی و داده های شاعرانه شعرنو، حتّی بر شاعرانی که هرگز عروض نیمایی را نپذیرفتند و یا نفهمیدند، اثر بگذارد و شعر شان را در قالبهای کلاسیك تازه و نو بنمایانند.

پیش از این گفتیم که یکی از معیارهایی که به اعتبار آن می توان، سبکهای شعر فارسی را ارزشیابی کرد، این است که سریان و جریان کیفی و کمّی آن را در قلمرو زبان فارسی جستجو کنیم، شعر نو برپایه این معیار، باآنکه عمری دراز و طولانی ندارد، در خور توجّه بسیاراست. سوای ایران که زادگاه سبك نیمایی در شعر فارسی بشمار می رود، در دو منطقه سیاسی زبان فارسی یعنی افغانستان و تاجیکستان نیز شعر نو جایی فراخ دارد و

حتّی در شبه قاره هند و پاکستان نیز ادیبان و شاعران فارسی دان باآن آشنایند و در خصوص آن تحقیقاتی دارند.

درست است که برخی از فارسی زبانان در قلمرو جغرافیایی زبان فارسی و بیرون از حوزه سیاسی ایران به علّت نبودنِ وزن دیداری* در شعر نو، چنین تصور کردند که صرفاً با کوتاه کردن و بلند نمودن ارکان عروضی مصراعها به شعر نو دست یافته اند، اما کم نبودند و نیستند که شعر نورا چه در ژرف ساخت ذهنی و چه در روساخت طبیعی شعر دریافتند و آن را در جامعه فرهنگی خود رسوب دادند. آوردنِ شواهدی از شعرِ این دسته از شاعران تاجیکستان، افغانستان و شبه قاره هندوستان در حوصله این گفتار نیست، به یك نمونه آن، که گوینده اش را خوانندگان ایرانی بدرستی می شناسند و اورا صرفاً از زمره شاعران کلاسیك معرّفی می کنند - یعنی روان شاد خلیل الله خلیلی - بسنده می کنیم:

شب اندر دامن کوه،

درختان سبز و انبوه،

ستاره روشن و مهتاب در پرتوفشانی،

شب عشق و جوانی،

میان سبزه و گل

نشیمنگاه بلبل،

ز دور آید صدایی از سروش آسمانی،

ز - نی های شبانی،

---

* وزن دیداری، که براثرِ آدابِ کتاب آرایی و سنّت کتابت در شعر کهن فارسی بوجود آمده، عبارت است از قرینه سازی در ضبط ظاهر دو مصراع متقابل، و هم ایجاد قرینه های همگون بین آن دو مصراع با مصراعهای دیگر.

فراز کوهساران،

قدمگاه غزالان،

قدمگاه غزالان را کنم گوهرفشانی،

ز اشك ارغوانی،

ببارد ابر نم - نم

بلرزد شاخ کم - کم

نباشد جز طبیعت هیچ کس را حکمرانی،

به غیر از شادمانی،

من و تو هر دو باهم،

نشسته شاد و خرّم،

من از دل با تواندر گفتگوهای نهانی،

تو گرم مهربانی،

بچینم گل برایت،

بریزم پیش پایت،

حمایل سازمت از لاله های ارغوانی،

چویاقوت رمانی.

وجود نمونه های شگرفتر شعرنو در قلمرو سه گانه زبان فارسی - که به لحاظ ساخت و پیام در خور اعتنایند - نشان از آن دارد که این سبك شعر فارسی باهمه تناقضهایش درپیام، به اعتبار پیوندی که با ساختهای زبانی و ساختارهای شاعرانه سبکهای کهن شعر فارسی دارد و نیز به اعتبار آنکه

طبیعت آن باطبیعت شعر کهن، خاصّه در اشعار مهدی اخوان ثالث (م. امید)، سهراب سپهری، ۱.ه. سایه، م. سرشک، نادر نادر پور و دیگران سازگاریِ تمام دارد در راستای طبیعی خود قرار گرفته و فترت بازگشتییان را بفراموشی سپرده است، هرچند ما در عنوانِ این گفتار از هر دوی آن به نام تصرف در طریق طبیعی شعر فارسی یاد کردیم اما در متن گفتار خود کوشیدیم تا تصرف آگاهانه نیما و اصحابش را که شعر فارسی را با طبیعت تاریخی آن آشتی دادند، تصرفی شعور آمیز و شعر انگیز بخوانیم علی رغم تصرف ناآگاهانه بازگشتییان که نا شاعرانه وغیر طبیعی بوده است.

* * * * * *

دکتر محمد ریاض
اسلام آباد

شمه ای از تأثیر شاهنامه در ادبیات فارسی بویژه در مثنوی وامق و عذرا

یکی از مختصات زبان و ادبیات فارسی، وفور قصص و داستانهائی است که در واقع برای استنتاج نکات حکمی و استناد حقائق و پندو اندرزها در نثر جمع آوری شده یا در سروده های شاعران بسلک نظم کشیده شده است. هیولای این کار به فارسی والسنهٔ پیش از اسلام در ایران وجود داشته و زمان آغاز و مطرح شدن آن در شعر فارسی به اواسط قرن سوم هجری و در نثر دری به اوائل قرن چهارم هجری می رسد توضیح این نکته ضروری است که ادبیات فارسی با انقراض دولت ساسانیان و با شکست خوردن و به قتل رسیدن یزدگرد سوم با رکود و بن بست مواجه شد و با طلوع سیطره ستاره دودمان صفاریان در سده سوم هجری دنباله این ادبیات در خط عربی از سر گرفته شد.

نویسندگان و شاعران متقدم به جمع آوری و سرودن داستانها بیشتر توجه داشته اند. گذشته از ابیات پراکنده شاعران دیگر، نمونه های جزیل اشعار

رودکی سمرقندی (۳۲۹ه) را مربوط به قرن سوم و چهارم هجری بدست می آوریم(۱). به رودکی، سرودن یکصد و هشتاد هزار (۲) بیت نسبت داده اند که داستانهای کلیه و دمنه و سندباد نامه و شاید مثنوی بلوهر و بود الف هم شامل ابداعات اُو بوده است.

در نثر فارسی مجموعه داستانها را در شاهنامه نثر ابوالموید و شاهنامه نثر ابومنصوری، کتاب غرر ثعالبی به عربی، ترجمه تاریخ طبری از عربی به فارسی و داراب نامه ابوطاهر محمد طرطوسی می توان ملاحظه کرد. البته باید اذعان کرد که شاهنامه استاد ابوالقاسم حسن فردوسی طوسی (۴۱۱ یا ۴۱۶ه) که در بحر متقارب مثمن محذوف یا مقصور سروده شده بیش از هر اثر دیگر در سائر منظومه های مثنوی های بزمی یا رزمیّ شعرای معاصر و متأخر تأثیر مستقیم گذاشته است. برداشت شاعران از سائر داستانها البته مطابق ذوق و میل بزمی، رزمی یا عرفانی خود آنان بوده است. در عین حال شاعران غیر از شاهنامه، به مثنوی یوسف و زلیخا منسوب به فردوسی هم اشاراتی کرده اند حکیم ناصر خسرو قبادیانی (۴۸۱ه) مثلاً از رفتار و اعمال قهرمانان داستانهای شاهنامه عبرت بی ثباتی دنیا می اندوزد:

نامهٔ شاهان عجم پیش خواه
یک ره و بر خود به تحمل بخوان
کوست فریدون و کجا کیقباد؟
کوست خجسته علم کاویان؟
سام نریما کو و رستم کجاست؟
پیشر و لشکر مازندران؟

پاپک ساسان کو و کو اردشیر؟
کوست نه بهرام و نه نوشیروان؟
این همه با خیل وحشم رفته اند
نه رمه مانده است کنون نه شبان

حکیم سنائی غزنوی (و-۵۳۵ھ) در ضمن مدح و ستایش بهرام شاه غزنوی و دیگران در مثنوی ''حدیقتہ الحقیقتہ'' خود از بیداد مرگ و فانی بودن دنیا سخن می سراید و از رجال و زنان بنام شاهنامه اسم می برد:

زان سخنهای ملک کیخسرو
رستم زال و بیژن و جم و زو
حال جمشید و حال افریدون
حال ضحّاک کافر ملعون
سرگذشت سیاوش مظلوم
پدر بی حفاظ و آن زن شوم
گرترا از حواش مرگ برید
مرگ هم مرگ خود بخواهد دید

قاضی نوراللہ شوشتری (و ۱۰۱۹ھ) در ابتدای مجلس دوازدهم کتاب ''مجالس المومنین'' خود از دو نمونه فوق بیشتر بی پروا سخن رانده و شاهنامه فردوسی را از حیث کتاب حکمی و اخلاقی ارج نهاده است:

''۰۰۰۰گفته اند آنچه از اشعار حکمت نثار در آن کتاب اعجاز آثار مندرج است چهار برابر کتاب بوستان شیخ سعدی است بلکه فی الحقیقته سخنان آن حکیم یگانه از احوال مبداء و معاد نشانه ایست و قصّه پادشاهان عجم مجرد بهانه۰۰۰''

حدیث پادشاهان عجم را
حکایت نامه ضحاک و جم را
نخواند هوشمند نیک فرجام
نشاید کرد ضائع خیره ایام
مگر کز خوی نیکان پند گیرد
و ز انجام بدان عبرت پذیرد''

شاعران معاصر متاخر فردوسی سترگان داستانهای شاهنامه را احیاناً ضمن باب مثال ذکر نموده سعی کرده اند مراتب ممدوحانِ خویش را بلند تر نشان بدهند۰ بعضی ها البته بخاطر مقاصد دیگر دست به چنین کار می زده اند۰ مثلاً اسدی طوسی (شاعر قرن ۵ھ) به بیان فضل عجم(۳) برعرب توجه کرده و در قصید ای می گوید:

عیب از چه کُنی اهل گرانمایه عجم را؟
چبوید شما؟ خودگله ای غرّ شتربان
شه ازاہل عجم بودچوکیو مرث و ہوشنگ
چون جم که ددودیو و پری بدش بفرمان

چون شاه فریدون و چو کیخسرو و کاووس
چون نرسی و بهرام و چو پرویز و چو ساسان
گردان چونـریمان و چو سام یل و گرشاسپ
چون بیژن و گیو و هنـری رستـم دستان
در دانش طب چیره چو ابـن زکـریا
در حکم فلک جلو چو جامـاسپ سخنـدان
شاعـر چو گزین رودکی آن کش بود ابیات
بیش از صد و هشتـــاد هزار از در دیوان
چون عنصـری و عسجـدی و شهره کسائی
وانـان که ز بلخ وحد طوس و ری و گرگان

ارزقی هروی البته ممدوح خویش را از پادشاهان عجم مذکور در شاهنامه برتر می شمارد:

اگـر کسری و دارا را در این ایام ره بودی
شدی گنجـور تو کسری بدی دربان تو دارا
چنـان کردی که در ایوان شاهـان
بجـای جنـگهـای رسـتـم زر
جمـشـید زمـان سکـنـدر وقـت
مقـصـود وجـود نسـل آدم
جمـشـید برایت نام کرده
نام تو سواد نقش خاتـم
خاک در تسـت قصـر قیصـر
گرد ره تسـت رخش رسـتـم

مثنوی وامق و عذرای حکیم عنصری در تتبّع ''شاهنامه''

حکیم ابوالقاسم حسن عنصری بلخی (۴۳۱ھ) ملک الشعراء و سرآمد شعرای دربار سلطان محمود غزنوی و فرزندش سلطان مسعود غزنوی و مدّاح امرای غزنه بوده است. اُو داستان وامق و عذرا در مثنوی برشته شعر فارسی در کشیده ولی با بررسی و مطالعه بامعانِ نظر معلوم می شود که این اثر معاصر نامی فردوسی هم از تاثیر شاهنامه بی بهره نبوده است. قهرمانهای داستان اسامی متفاوت دارند ولی اصل قصه باداستان شاهنامه وفق دارد.

از اسمهای قهرمانان داستان 'وامق و عذرا' پیداست که اصل قصه شاید عربی الاصل بوده است. امیر دولت شاه سمرقندی در ''تذکرة الشعرای''خود مدعی است که این داستان در عهد انوشیروان دادگر (۵۷۹م) از روی منابع عربی جمع آوری شده است. بهر صورت این مثنوی عنصری مانند دو مثنوی دیگر وی موسوم به شاد بهر و عین الحیات و خنگ بت و سرخ بت مقصود الاثر مانده و لو ابیات پراگنده آنها درلغتها مشهود بوده است. میدانیم که در اوسط قرن ششم هجری سلطان علاؤالدین جهان سوز، دارالحکومت غزنی و اطرافش رابآتش کشانده بود و مثنویهای عنصری شاید در همان حریق سال ۱۱۵۱م از بین رفته باشند: از مثنوی وامق و عذرای عنصری تنها ۱۳۳ بیت درلغت فرس اسدی طوسی (۴۶۵ھ) ولغات دیگر بدست آمده و اشعار جمعی آن اینکه به ۵۱۵ بالغ گردیده است (لاهور ۱۹۶۷م) هنوز هم مثنوی بصورت کامل بدست نیامده

ولی بکوشش شادروان دکتر مولوی محمد شفیع اصل داستان از پرده خفا بیرون آمده و داستانهای نویسندگان وشاعران دیگر به فارسی و زبان های دیگر هم معرفی گردیده است• اصل قصه سرودهٔ عنصری متعلق به کشور یونان است و شاعران فارسی عهود و ازمنه متاخر از قرن پنجم هجری گویا از آن آگاهی داشته اند• مثلاً خواجه عماد فقیه کرمانی(۷۷۳ھ) درین بابت داستان منظوم دارد• قبل از وی رومی (۶۷۲ھ) فرموده است:

در دل معشوق جمله عاشق است
در دل عذرا همیشه وامق است

در اشعار متفرقه شیخ سعدی نسبت باین داستان اشاراتی دیده می شود:

کسی ملامت وامق کند بنادانی
حبیب من که ندید است روی عذرا را
سعدیا بارکش و یار فراموش مکن
مهر وامق بجفا کردن عذرا نرود
نه وامقی چومن اندر جهان بدست آید
اسیر قید محبت نه چون تو عذرائی

شیخ محمد یعقوب صرفی کشمیری (۱۰۰۳ھ) شاعر خمسه سراست• بعد نظامی گنجوی (و، در حدود ۵۹۸ھ) امیر خسرو دهلوی (و ۷۲۵ھ) و

مولانا عبدالرحمن جامی (و۸۹۸ھ) از مهم ترین خمسه سرایان شاید هموست که خمسه یاسبعه نظامی را بوسیله مثنویهای مسلک الاخیار، مغازی البنی، لیلی و مجنون، مقامات مرشد و وامق و عذرا خود جواب گفته است صرفی مردی فاضل بوده و بنابر تبحر در صرف و نحوزبان عربی چنین تخلص را برگزیده بود۔ او بر تفسیر بی نقط ''سواطع الہام'' فیضی اکبر آبادی (۱۰۰۴ھ) ارتجالاً تقریظی نوشته و هموست که شیخ احمد سرهندی معروف به مجدد الف ثانی (م۱۰۲۴ھ) از وی سند علم حدیث را دریافته بود۔ اُوجزو متصوفه بوده و داستان وامق و عذرا را نخستین بار صبغه عرفان داده است:

ببین شیرین و عذرا و زلیخا
چگونه گشته اند از عشق شیدا
نه تنها بود مجنون در غم عشق
که لیلی نیز بوده همدم عشق
بعالم قصه آنها مشهور
بجز عذرا که نامش مانده مستور
در این ایام می خواهم که آن هم
بیابد شهرت از کلک بیانم

بخاطر نمونه توصیف صرفی، آه و فغان شیرین را آنطور که نظامی منعکس ساخته با فریاد و اظهار ناراحتی وامق می سنجیم۔
نظامی:

ز تنهائی دل شیرین چنان تنگ
که می کرد از ملالت با جهان جنگ
زبان بگشاد و می گفت ای زمانه
شب است این یا بلای جاودانه؟
چه جای شب؟ سیه ماری است گوئی
چوزنگی، آدمی خواراست گوئی
از آن گریان شدم کیف زنگیِ تار
چو زنگی خود نمی خندد یکی بار
چه افتاد ای سپهر لاجوردی
که امشب چون دگر شبها نگردی
شبا، امشب جوانمردی بیاموز
مرا یا زود کش یا زود شوروز
اگر کافر نه ای، ای مرغ شب گیر
چرا بر ناوری آواز تکبیر؟ (۴)

صرفی:

درون خیمه خون دل همی خورد
به سینه سوز دل پنهان همی کرد
همه شب کار وامق آه و ناله
بگرد ماه آهش بسته هاله
ولی مستوره چون بوده است عذرا
نشد رازش چو وامق آشکارا

داستان وامق و عذرا: این داستان چنان که عنصری آن را منظوم ساختــه در کتـاب منثـور ''داراب نامه (۵)'' ابوطاهر محمد طرطوسی هم وجود دارد.

عذرا دختر فلقراط بوده که مقام پادشاهی یونان را احراز کرده بود پایتخت این پادشاه شهر شامش بود. بعد از ازدواج پایانی، فلقراط در رویا نویدی از ولادت فرزندی را دریافت کرده بود.

همانـا که فرزنـد آید مرا
کزو کارها بر گشـاید مرا

در تعبیر خواب چندین ماه بعد عذرا چشم بگیتی گشود. فلقراط دخترش را پسرانه تربیت نمود وسائر فنون حرب و شاهسواری را باو آموخت. معلم عذرا فلاطـوس نام ذاشت در عنفـوان جوانی عذرا روزی باتفـاق مادرش یانی برای زیارت مسجد و هیکل شهر شامش رفته. در آن مسافرت ملاقاتش با وامق اتفاق افتاد که جوانی رعنا و دلربا بود. در آن ملاقات، عذرا اسیر نخچیر محبت وامق گردید. از سوی دیگر ناوک نظر عذراهم دلدوز واقع شد و وامق هم گرفتار صحبت عذرا گردید. نتیجه این بود که هر دو بپوسته در یاد یکدیگر عاشق و واله می زیسته اند.

وامق جوانی بخرد و از خویشاوندان عذرا بوده است. مادرش در گذشته و پدرش بازنی دیگر رشتهٔ ازدواج بسته بود. پدرش مردی تند خو و تنگ مزاج بوده و نا مادرش هم زنی حسود و بدطینت بود. شدت حسادت

احیاناً اورا وادار می کرد که وامق را زهر خورانده هلاک سازد• وامق جوانی هوشمند بوده و به عداوت نا مادرش متوجه بود• او با دوست صمیمی، خود طوفان مشورت کرد وطبق توصیهٔ وی به شامش گریخت تا از فلقراط کمگی بگیرد یا لا اقلّ از وی پناه بجوید• هیکلی در راه بود• در نزدیکی آن ملاقاتش با عذرا بار دیگر اتفاق افتاد• هر دو بادیدار یکدیگر سخت خوشحال بلکه مبهوت گردیدند• عنصری می گوید•

چو وامق بنزدیک هیکل رسید
به آن هیکل اندر یکی بنگرید
چنان بد که عذرا ز در ناگهان
برون آمد و گشت روشن جهان
همی کرد عذرا به وامق نگاه
که شاه دیداز دور به تاج وبگاه
دل هر دو بُرنا برآمد بجوش
تو گفتی تهی ماند جان شان زهوش

هر دو به احوال پرسی و معرفی متوجه شدند• خلاصه، فلقراط به وامق پناه داد واُوهمانجا ماندنی شد• البته رازِ عشق و محبت وامق و عذرا دیگرمستتر نماند ولی هر دو عاشق و محب عفیف بودند• آنان به هوسنا کی توجه نداشتند• دیری نگذشت که عذرا خواستار ازدواج با وامق شد ولی پدرش فلقراط با پیش نهاد وی موافقت نکرد• بلکه وامق را از حدود سلطنت خود بیرون راند• هر دو عاشق پس از یکدیگر جدا شدند ودرهجروفراق دست به آه و فغان می زدند•

مگر کمی بعد دشمنی صعب به شامش هجوم آورد. فلقراط در حین جنگ با وی کشته شد. عذرا هم گرفتار شد و بدست بازرگانی نیکو سرشت هر نقالیس فروخته شد. او چهار سال در اسارت و دستگیری ماند تا اینکه در نتیجه کوششهای خویش و کمک جوانمردانهٔ وامق رہا گردید و به وصال محبوب خود، وامق در رسید. در اوان اسارت هر نقالیس، اُورا باحترام و بزرگداشت نگاه داشته اند:

چو آواز وامــق به عذرا رسـید
یکــی تیر مهــر ازدلش بردمــید
همــی خواســت آن سیم تن سروبــن
که با دلــربــایش بود هم سخــن

اصل قصه همین قدر است البته رنگ آمیزی شاعرآنرا اطناب داده است.

داستانهای دیگر با این نام:

داستانهای متعدد منثور یا منظوم موسوم به ''وامق و عذرا'' وجود دارند البته تشابه بیشتر در نام آنها است نه دراصل. مطابق بررسی استاد فقید دکتر مولوی محمد شفیع (۱۹۶۳م) در مقدمه مثنوی''وامق و عذرا عنصری'' ۱۴ داستان فارسی وامق و عذرا بعد ازاین مثنوی عنصری بوجود

آمده که سه ازان میان منثور، نه عدد منظوم و دو مفقود الاثر می باشند۰ پنج منظومه باین عنوان به ترکی و یکی در زبان کشمیری بدست آمده است۰ جمعاً ۲۰ نظم و رساله این داستان را در بردارد۰ استاد دکتر محمد جعفر محجوب، استاد دانشگاه تهران در شماره شهریور ماه ۱۳٤۸ ش ضمن مقاله ای در ماهنامه ''سخن'' و همچنین در برنامهٔ تلویزیونی سراسر ایران در همان اوان، در طی معرفی تحقیقات استاد دکتر محمد شفیع، دو داستان مطبوع وامق و عذرا و سه داستان دیگر را که هنوز طبع نگردیده ارائه داد۰ در داستانهای چاپ شده یکی منظوم است و دیگری نیمی نثر و نیمی نظم۰ نخستین اثرطبع ملّا محمد رضا نوعی قوچانی است (و ۱۰۱۹ھ در برهانپور، هند) و دیگری از آن ظهیر نویسنده اطناب دوست و شاعر عصر قاجاری۰ این کتاب به سبک منشیان عصر قاجار نگارش یافته و تکرار ها و اطنابهای آن ملال آور است۰

کتاب مذکور در ٥١٤ صفحه بوسیله کتاب فروشی اسلامی تهران در سال ۱۳۳۷ ش چاپ گردیده است۰ مطالب این کتاب باداستان وامق و عذرای صرفی کشمیری تاحدی تشابه دارد۰ در این داستانها بیان صرفی عارفانه است در صورتی که نوعی قوچانی ساده حرف زده و مثنوی خود را بعلّت خود سوزانی زن هندو، ''سوز و گداز'' نامیده است۰ شاعر مدعی است که بیانش به واقعه اصل منوط است نه به داستان۰ اُو واقعهٔ دلگداز مرگ داماد و عروس نامرادش که بدون حصول لذت وصال طبق آئین هنود خودرا در آتش سوزان انداخته و پاک سوزانده بود منظوم ساخته است۰

طبع این منظومه پانصدو اندبیت در چاپ خانه معروف نول کشور انجام پذیرفته است (٦). راجع به مرگ داماد شاعر می نوسید که آن جوان هندو در اوان شب عروسی در نتیجه فرود آمدن سقف ناهموار منزل وی در شهر اکبر آباد برخاک هلاک افتاد و عروس جوان بدبخت را بیوه تیره روز و بیچاره مردنی ساخت. در نظر شاعر این دو جوان تازه ازدواج نموده گویا وامق و عذرای نامراد بوده اند:

دو هندو زاده مشرب فرشته
بشر خلقت، ولی قدسی سرشته
یکی را نام وامق از پدر بود
به شیرینی مثل همچون شکر بود
دگر را نام عذرا کرده مادر
رخش در نیکوئی خورشید انور

وامق و عذرای نوشته و سروده ظهیر(متعلق به عهد قاجاری)، به مثنوی خمسه صرفی شباهت بیشتر دارد. در این داستان وامق از خویشاوندان ملکهٔ ملک سبا بلقیس است و عذرا دختر پری زاد و یگانه فرزند ملک شهبال شهر جابلقا. از زمان حضرت سلیمان تمام دیوها و پریها در زیر فرمان او بوده اند ولی فرزند ملک شهبال هم اسیر محبت وامق شده بود. البته انجام این جفت نیکو بوده و هر دو بوصال یکدیگر موفق گردیدند. با معرفی ''وامق و عذرا'' هائی ارائه شده، اینک ما ۲۵ داستانها رابدین

عنوان به فارسی و ترکی و کشمیری می شناسیم. استاد دکتر محمد جعفر محجوب در شماره ارجاع گردیده مجله سخن نوشته بود: ''شادروان استاد دکتر مولوی محمد شفیع در نظر داشته کتاب خودرا کامل ترازاین بسازد و انتشار دهد.... اما باید اذعان کرد که کتاب به همین صورت فعلی نیز غنیمتی گران و گنجینه ای گران بها است و علاوه برارزش ادبی و تاریخی منظومه عنصری و اطلاعات فراوان و دقیق درباب آن و سائر وامق و عذرا های بعد از عنصری در آن گرد آوری شده و باانتشار آن نوسیندگان فارسی زبان و دوستداران زبان فارسی از برادران هم کیش پاکستانی و دانشوران آن دیار تحفه ای دلپذیر دریافت داشته اند. (صفحه مسلسل ۱۳۳ مجلّه مزبور).

تاثیر شاهنامه در مثنوی وامق و عذرای عنصری:

نویسنده در حین مطالعه شاهنامه و وامق و عذرا باین تاثیر متوجه شدم و خواستم که در این مورد مبادرتی بورزم. نخست باید متوجه باشیم که عنصری هم جزو شاعرانی است که واله وقدردان هنر و جزالت وانسجام فردوسی بوده اند. چنانچه انعکاس داستانهای شاهنامه دردیوانش مکرر می بینیم مانند:

نبوده بود برآن شهر هیچکش رابست

زعهد سام نریمان و گاه رستم زر

اگر ز جمله فریدون گذشت بی کشتی

به شاهنامه بر این برحکایتست و سمر

سمر درست بود، نا درست نیز بود
توگردرست ندانی سخن، مکن باور
از حاتم و رستم نکنم یاد که اُورا
انگشت کهین است به از حاتم و رستم
خدایگانه گفتم که تهنیت گویم
به جشن دهقان آئین و زینت بهمن
که اندرو بفروزند مردمان مجلس
به گوهری که بود سنگ و آهنش معدن
چنین که بینیم آئین نو قوی تر بود
به دولت اندر ز آئین خسرو و بهمن
تو مرد دینی و این رسم رسم گبران است
روانداری بر رسم گبرکان رفتن

مثنوی وامق و عذرای عنصری صریحاً تحت تاثیر داستان رستم و سهراب شاهنامه فردوسی است. این نویسنده دراین مورد به بیان مختصر اکتفا می نماید:

وزن شعر و سبک داستان سرائی عنصری ظاهراً یاد آور وزن و شیوهٔ شاهنامه فردوسی است یعنی مثنوی وامق و عذرای عنصری هم در بحر متقارب مثمن محذوف یا مقصور سروده شده است (فعولن فعولن فعولن فعل یا فعول). یکی از داستانهای دلاویز شاهنامه قصه رستم و سهراب

است. درین داستان بیانات ولادت و جلادت سهراب و دلیری و تهمتنی رستم هر دو اعجاب آور است. آنچه که فردوسی در مورد ولادت و بزرگ شدن سهراب نظم کرده، کمابیش همان را عنصری دربابت زایش و نمو عذرا بیان کرده است. بقول فردوسی سهراب در یک ماه چون پسران یکساله بود و در سه سالگی به جنگ بامردان جوان و جنگی می پرداخته. در پنج سالگی آنقدر قوی بود. که بعضی از مردان جنگی و دلآوران نامی از مقاومت باوی دوچار ترس و باک می گردیدند. چون او به ده سالگی رسید، برنای نامور شد و دیگر کسی را حوصله و همت نبود که باوی نبردآزمائی بنماید:

چون نه ماه بگذشت بردخت شاه
یکی کودک آمد چو تابنده ماه
چو چندی شد و چهره شاداب کرد
ورا نام تهمینه سهراب کرد
چو یکماه شد همچو یکسال بود
برش چون بر رستم زال بود
چو سه ساله شد ساز میدان گرفت
به پنجم دل شیر مردان گرفت
چو ده‌ساله شدزان زمین کس نبود
که یارست با او نبرد آزمود

بتن همچو پیل و بچهره چوخون
سطبرش دوبازو بسان ستون
بتک در دویدی پی باد پای
گرفتی دم اسپ ماندی بجای
بدو گفت مادر که بشنو سخن
بدین شاماان باش و تندی مکن
تو پور گو پیلتن رستمی
زدستان سامی و از نیرمی
جهان آفرین تاجهان آفرید
سواری چو رستم نیآمد پدید
دل شیردارد تن زنده پیل
نهنگان برآرد زدریای نیل
چو سام نریمان بگیتی نبود
سرش را نیارست گردون بسود (۷)

بیان اغراق آمیز عنصری در مورد عذرا، دختر مرد آسا بقرار زیر است:

چون زین کار بگذشت یک چندگاه
یکی دختر آورد "یانی" چوماه
هر آنکه کزو بوی و رنگ آمدی
جهان برگل مشک تنگ آمدی

چون از جامه آن ماه برخاستی
بچهره جهان را بیاراستی
یکی ماه بالا گرفت آن نهال
فزون زانکه دیگر درختان بسال
چوشد هفت ماهه برفتن گرفت
سخن گفت ده ماهه‌نیز ای شگفت
چو دو ساله شد راه آموختن
گرفت او بدانش دل افروختن
چو برهفته شد سال دانش پذیر
ستاره شمر گشت و چابک دلیر
چو ده ساله شد، شد بمیدان گوی
به تیر و کمان اندر آورد روی

سهراب اسپ دوانی، شاهسواری و جنگجوئی چابک دستانه یادگرفته و مهارت و جزالتِ واقعِ کار آموخته بود که با کاووس، پادشاه ایران بجنگد:

چنین گفت سهراب با آفرین
که چون اسپم آمد بدست اینچنین
من اکنون بباید سواری کنم
به کاووس بر روز تاری کنم
چو شاه سمنگان چنان دیدباز
به بخشید او را زهر گونه ساز

زخـــفـــقـــان رومـــی و ساز نبرد
شکـفـتـید از آن کودک شیر خورد
بــــدادو دهــش دســت را بر گشــاد
همـــه ساز و آئـــین شاهان نهــاد (۸)

عذراهم بخاطر دفاع از سلطنت بدرخود فلقراط از دشمنان و مهاجمان آداب حرب آموخته بود.

به نیزه که از جای برداشـتـــی
بپـــولاد بر، تیر بگـــذاشـــتـــی
فلقــراط شه را گراز هیچ روی
پدید آمـــدی دشـــمـــن جنـــگ جوی
به عذرا سپردی سپــر پیش خویش
فرســتـــادی اُورا بدان کارپـــیش

شیوه رزم آرائی فردوسی را هم عنـصـــری تقـــلید می نماید. مثـــلاً جنـگ جوئی های سهـــراب با هجیر و دختر گرد آفرید را بخاطر بیاورید. فردوسی در آرایش صحنهٔ جنگ چنین گفته است.

سپهـدار هومـــان سوار دلــیر
به سهراب گفـــت ای یل نره شیر
بخــوان نامـــهٔ شاه توران زمـــین
ببـــین تاچـــه فرمان‌دهی انـــدرین

کسی را نبد تاب با او بجنگ
اگر شیر پیش آیدش با نهنگ
سبک نیزه برنیزه انداختند
که از یکدگر باز نشناختند
چو آتش بیامد گو پیل زور
چو کوهی روان کرد از جاستور
عیان برگرائید و برداشت اسپ
بپتاید بکردار آذر گشسپ
بدست اندرون نیزهٔ جان ستان
پس پشت خود کردش آنگه ستان
سوی مرز ایران سپه را براند
همی سوخت آباد چیزی نماند (۹)

عنصری هم دربارهٔ عذرا این گونه منظری دارد. در جنگ با دشمن پدرش، عذرا چنان مردانه جنگید که دل معلم وی فلاطوس بهم برآمد و او بگریه افتاد. البته انجام کارزار دربارهٔ گرد آفرید دختر هجیر و عذراهم تاحدی یکنواخت بوده است. همانطور که گرد آفرید بدست سهراب دستگیر گردید. دشمن پدرش عذرا راهم اسیر نموده بدست بازرگان فروخته بود. چنین بنظر می رسد که عنصری حین بیان وقائع و کردار آفرین کاملاً به شاهنامه سر داده بود.

به تنجید عذرا چو میدان جنگ
ترنجید با بارکی تنگ تنگ

آغاز کار داستان ها را هم ببینید در شاهنامه سهراب از مادرش تهمینه نسب نامه خویش را می پرسد و مادرش با اجبار و تحت اصرار وی بالآخر پرده را ازین رازبرمی دارد:

برمادر آمد بپرسید از وی
بدوگفت گستاخ با من بگوی
که من چون ز همشیرگان برترم
همی آسمان اندر آید برم
زتخم کیم و زکدامین گهر
چگویم چو پرسد کسی از پدر؟
گرین پرسش از من بماند نهان
نمانم ترا زنده اندر جهان
چو بشنید تهمینه گفت جوان
بترسید از آن نامور پهلوان...

در مثنوی وامق و عذرا بتفاوت بیان، عذرا از وامق جویای نسب نامهٔ او می گردد:

چو آواز وامق به عذرا رسید
یکی تیر مهر ازدلش بردمید
همی خواست آن سیم تن سرو بن
که با دلربایش بودهم سخن

چنین گفت عذرا که ای خوب روی
بدین روی و بالا و این رنگ و بوی
یکی تو مرا باز گوی از نسب
بیاگاه ما را ز حال و سبب

ازاین گونه شواهد زیاد می توان ارائه داد که مثنوی ملک الشعراء دربار غزنین تحت تاثیر شاهنامه جاودان استاد طوس سروده شده است۰

شاهنامه و آثار متاخران:

راجع به شاهنامه دوستی شاعر لاهوری مسعود سعد سلمان (۵۱۵ھ) تذکره نویسان زیاد نوشته اند۰ او منتخباتی از شاهنامه را ترتیب داده بود که اینک مفقود الاثر می باشد۰ خواجه ابونصر فارسی وزیر سالار سلطان مسعود بن ابراهیم غزنوی که ممدوح مسعود سعد سلمان بوده و ملقب به قوام الملک نظام الدین هبته الله، یک سوم شاهنامه (خدود ۲۰ هزار بیت) را ازبر داشته است۰ مسعود سعد سلمان در سبک خراسانی قصیده می سروده و در وصف اغراق آمیز خود از شخصیتها و کردار های شاهنامه استفاده های شایان می نموده است؛ در برداشتهای خود مسعود سعد ممدو حان خویش را مانند قهرمانان شاهنامه قرار می دهد و احیاناً ممدوحانش را برآن دیگران ارج و رحجان می نهد مثلاً:

از آنچه پار تو کردی شها هزار یکی
نکرد رستم دستان زال در پیکار
خبر شنیده ام از رستم و زتو دیدم
عیان و هرگز کی بود چون عیان اخبار
ای ترافرّفریدون و نهاد جمشید
وی ترا سیرت کیخسرو ورای هوشنگ
ای بصدر اندر بایسته تراز نوشروان
وی بحرب اندر شایسته تر از پورپشنگ
به روستمش خوانم در حمله که گوئی
با تاج قبادستی و باتخت جمستی

شها خواهدی رخش تو تابه تگ
عنانش زباد وزان باشدی
فلک خواهدی تاترا روزوشب
چو شبدیز در زیرران باشدی

از جود تو سخاوت حاتم شد هبا
وز زور تو شجاعت رستم هدر شده
از بیم گرز وتیغ تو خورشید گشته زرد
وزبانگ نای و کوس تو بهرام کرشده

تا فتــح جنگــوان تو در داستــان فزود

گم شد حدیث رستم دستــان ز داستــان

پرداختــی طریقی مشکــل بهفت روز

برکــوفتی ثغــوری هائل چو هفت خان

شده زو تازه عزم اســکــندر

مانــده زوزنــده عدل نوشــروان

ای جهــان را ز تو پدید شده

همــه آثــار رستــم دستــان

هستی تو چون کیخســرو هر بنده به پیش تو

چون رستــم و چون بیژن چون نوذر و چون گرگین

ای خداونــد ، شاه و شاهــی را

از وغــای تو انــدر این گیهــان

زنــده گشتــست ملک کیخســرو

تازه گشتــــست عدل نوشــروان

اشعار فوق از صفحات متفاوت قسمت قصائد دیوان مسعود سعد سلمان انتخاب و نقل گردیده است. سوزنی سمرقندی (محمد بن علی ملقب به شمس الدین یا تاج الشعراء ۵۶۲هـ) هم به رزمندگان شاهنامه اشاراتی جالب می نهاید و بیان قصاید خویش را میآراید همچون ابیات زیر:

سوار بی جان پیش سپاه دشمن تو
رود چو بیژن جنگی بسوی جنگ گراز
به شاهنامه بزار هیبت تو نقش کنند
زشاهنامه بمیدان رود بجنگ فراز
زهیبت تو عدو نقش شاهنامه شود
کزو نه مرد بکار آید نه اسپ و نه ساز

به قصیده سرائی ارزقی هروی (ابوبکر زین العابدین م در حدود ۴۶۵ ه) قبلاً اشارتی رفته و مثالهائی ارائه گردیده است. چند مثال جالب دیگر هم در دیوانش یافت می شود:

مبارز تو کسی شاها که مرزخم سنانش را
بهیجا آفرین خواند روان رستم و نوذر

تو گوئی مگر جام کیخسرو ستی
منقش درو پیکر هفت کشور

سیاوش را و خسرو را نیازرد
چو فر ایزدی بود، آب و آذر

آنچه تو کردی زبهادشاهی و مردی
پورسیاوش نکرد و رستم دستان

مهرگان کو جشن نوشروان بود خرم گذار
یانگـارنـدش لب جشن ملک نوشیروان
بزم کیکاوس وار آرای و در وی برفـروز
زانچه سوگند سیاوش را ازو بود امتحان
گربـدیدی زنده اورا پیش او بستی کمر
بهـمـن اسفـنـد یار و اردشیر پابکـان

تو بـرمثـال فریدون نشسـتـه از بر تخت
عدو بگـونـه ضحـاک در فگنـده بچـاه
نادران ملک بودنـدار دوان و اردشـیر
اردوان دیگـری یا اردشـیر دیگـری
گرزسـد اسکندر رومی چنان معروف شد
کمـترین فرمـان تو سدی بود اسکـندری

ابـوالنجم احمد منوچهری دامغانی (۴۳۲ ﻫ) نیز از معاصران جوان فردوسی بود. او لغات نادر و کلمات عربی و اصطلاحات علمی را بکار می برد و در قضای شعرای عرب می رفت. معذالک او به تلمیحات تاریخ و داستانهای ایران هم متوجه بود و دراین کار او تحت تاثیر شاهنامه فردوسی بچشم می خورد. نویسنده چند مثال را از روی دیوان منوچهری مرتبه و بچاپ رسانده آقای دکتر محمد دبیر سیاقی نقل می نماید:

بلبـل باغـی بـبـاغ دوش نواتـی بزد
خوبـتر از باربـد خوبـتر از بامشـاد

بنشین خورشید وارمی خور جمشید وار
فرخ و امیدوار چون پسر کیقباد

جشن سده ایران رسم کبار باشد
این آئین کیو مزث و اسفند یار باشد

بکوبی زیر پای خویش خردم
دو کتف من بسنبانی چو شاپور
خواجه احمد آن رئیس عادل پیروزگر
آن فریدون فر و کیخسرو دل و رستم براز

توران بدان پسر دهی ایران بدین پسر
مشرق بدین قبیله و مغرب بدان تبار
سیصد و زیر گیری بیش از بزرگمهر
سیصد امیر بندی بیش از سپندیار

کمند رستم دستان نه بس باشد رکاب او
چنان چون گرز افریدون نه بس مسمارو مزرافش
مهرگان جشن فریدون است و اورا حرمتست
آذری نوباید و می خوردنی بی آذرنگ
ارزنی باشد به پیش حمله اش ارژنگ دیو
پشه ای باشد به پیش گرزه اش پورپشنگ

آفرین زان مرکب شبدیز رنگ رخش روی
آنکه روزجنگ بریشتش نهد زین زرنگ
ای رئیس مهربان این مهرگان خرم گذار
فرد فرمان فریدون را تو کن فرهنگ و هنگ

خسرو ما پیش دیو جم سلیمان شده است
وان سر شمشیر او مهر سلیمان جم
دانی کاین قصه بودهم بگه بیوراسپ
هم بگه بخت نصرهم بگه بوالحکم
هم گه بهرام گورهم گه نوشیروان
هم بگه اردشیر هم بگه رستهم

بازدگر باره مهر ماه درآمد
جشن فریدون آتبین پدر آمد

همچو سلیمان که بیش بود ز داوُد
بیشتر از زال بود رستم بن زال

شبی گیسو فرو هشته به دامن
پلاسین معجر قیرینه گرزن

شبی چون چاه بیژن تنگ و تاریک
چو بیژن درمیان چاه او من

ثریا چون منیژه برسرچاه
دو چشم من بدو چون چشم بیژن
تهمتن کارزاری کوبه نیزه
کند سوراخ در گوش تهمتن
شنیدم من که برپای ایستاده
رسیده تا بزانو دست بهمن

پادشاه ممدوح منوچهری، سلطان مسعود غزنوی ابن سلطان محمود غزنوی بوده ولی او فلک المعالی منوچهر و شمگیر زیاری علی دایه سپه سالار مسعود، خواجه احمد عبدالصمد وزیر و ابوسهل زوزنی و غیرهم را نیز مدح می گفته است و از ابیات معاصرش حکیم فرخی سیستانی راست:

سلاح یلی باز کردی و بستی
به سام یل و زال زر دوک و چادر
مخوان قصه رستم ز اولی را
ازین پس دگر، کان حدیثی است منکر
ازین پیش بوده است زاولستان را
به سام یل و رستم زال مغفر
ولیکن کنون عاردارد ز رستم
که دارد چو تو شهر یاری دلاور
زجائی که چون تو فلک مردخیزد
کس آنجا سخن گوید از رستم زر؟

تا جنگ بندگانش پدیدند مردمان
کس در جهان همی نبرد نام رستم

به راه رایت او پیشرو بود هر روز
چو پیش رایت کاووس رایت رستم

آنکه تا او به سپهداری بربست کمر
گم شد از روی زمین نام و نشان رستم
(۱۰).

یکی دیگر از متبعان شاهنامه فردوسی، امیر الشعراء ابوعبدالله محمد معزی (تقریباً ۵۲۰هـ)است.

او مادح و وصاف پادشاهان سلجوقی و امرای سلجوقی بوده و در غزل و قصیده سرائی بویژه دست قوی داشته است. البته توصیفات وی گاهی از حدود اغراق گذشته به گستاخی و بی رویی می رسد. در مورد تتبع شاهنامه و فردوسی او بهمین روال و منوال گام زنی می کرده است:

هر روز هر نظام که ملک جهان گرفت
از سنجر ملکشه الپ ارسلان گرفت
تاگشت شاهنامه او فاش در جهان
از شرق تابه غرب همه داستان گرفت

ایدون گمان برند که او در هنرمگر
رسم قباد و سیرت نوشیروان گرفت
نه نه که او همه هنر از خویشتن بیافت
حاجت نیامدش که ره باستان گرفت
رستم کجا شده است که تنها دلیروار
شیر و سپید دیو به مازندران گرفت
اسفندیار نیز کجا شد که بی عدیل
سیمرغ و اژدها به ره هفت خان گرفت
نام و نشان جمله کنون گم شد از جهان
زان ملکها که خسرو، خسرو نشان گرفت
زاسفندیار و رستم تا کی بود حدیث
وقت حدیث رستم و اسفندیار نیست
اندر سپاه شاه جهان بیش از آن دوتن
گر نیک بنگرند کم از صد هزار نیست

کهینه پهلوانت به ز بیژن
کمینه مرزبانت به ز گرگین
اگر فرهاد در عصر تو بودی
نوشتی مدح تو برجان شیرین
نگاریدی هنر وی تو برسنگ
بجای صورت پرویز و شیرین

هرج از سفند یارو و رستم شنیده ای
باور کن و حکایت هر دو عجب مدار
کامروز ده هزار غلام اند پیش تو
هر یک به رزم رستم و زور سفند یار

شعرای متاخر ترهم بتقلید شاهنامه فردوسی می پرداخته اند و کار هنوز هم ادامه دارد٠ یوسف و زلیخا باشتباه بفردوسی نسبت داده شده ولی شاعران مانند عبدالرحمٰن (۱۱) جامی (و ۸۹۸هـ) و خواجه مسعود قمی (۱۲) (۸۹۰هـ) در تتبع آن هم منظومه هائی سروده اند٠ مثنوی یوسف و زلیخای جامی جزو هفت اورنگ (هفت مثنوی) وی قرار می گیرد٠ این مثنویها عبارت انداز: سلسلة الذهب، سلامان وابسال، تحفة الاحرار، سبحة الابرار، یوسف و زلیخا، لیلی و مجنون وخردنامه سکندری٠

تتمه مقال:

فردوسی بدون شک زنده‌نگاه دارندهٔ مفاخر ملت ایران و محافظ داستانها و آداب و سنن این ملت است که فوائدمساعی وی عالمگیر وگیتی گستربوده است٠ نگارنده این مقال مختصر را با نقل سطوری چند نوشته محمد حسن علمی صاحب مطبع سازمان انتشارات جاودان تهران که بعنوان گفتار ناشر عرضه نموده، بپایان (۱۳) می رساند والبته این نکته را اضافه می نماید که مانند هر اثر جاویدانی و جهانی، نکات حکمی و هنری و ذوقی

شاهنـامـه، متعلق به کشور خاصی نیست و به ملیت منحصر نیست ولو مخاطبین اولیه وی ایرانیان بوده اند:

۰۰۰۰'' فردوسی برگردن ایرانیان حقوق فراوان دارد و می توان گفت کمتر منت اواحیاء وابقای زبان فارسی وزنده کردن تاریخ کهن ملت ما است:

چو عیسـی من این مردگـان را تمام
سراسـر همـه زنـده کردم بنـام

یکی دیگر از حقوق فردوسی، حفظ شئون اجتماعی و ملیّت وقومیّت ایران و ایرانی و یادآوری مفاخر گذشته و احوال نیاکان ما و شرح دلاوریها و فداکاریهای سیاسی آنان در راه حفظ حقوق و تمامیت ارضی این آب و خاک می باشد و براستی باید گفت خواندن شاهنامه برای هر فرد ایرانی لازم و ضروری است چون آنچـه که ما از یک کتاب تاریخی انتظار و توقع داریم، یعنی حس وطن پرستی و شجاعت و از خود گذشتگی، بنحو اکمل در شاهنامه موجوداست و این تاثیر و نفوذ کلام فردوسی در مردم بقدری زیاد بوده که اغلب موجب جان بازیها و رشادتهای قهرمانانهٔ ابنای وطن مادرمقابله بادشمنان گردیده و تا بامروز یکی از موجبات نجات خاک کشور عزیز ما، ایران گشته است. همچنین قطعات پرمغزپندها واندرز های شاهنامه که در ضمن داستانهای آن آمده، بهترین درس اخلاق و روش زندگانی است و به‌جرأت می توان گفت که تاجهان باقی است کاخ رفیع نظم فردوسی نیز پایدار و برقرار خواهد ماند:

چو آواز سم ستوران شنید
فلاطوس را دل یکی بر تپید
"پی افگندم از نظم کاخ بلند
که از باد و باران نیابد گزند"

درآمدها و هوامش:

(۱) — دکتر ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران جلد اول، تهران و نیز دکتر عبدالحسین زرکوب دو قرن سکوت تهران (صفحه های مربوط)۔

(۲) — اسدی طوسی در شعرش هم آورده است:

شاعر چو گزین رودکی آن کش بود ابیات
بیش از صد و هشتاد هزار از دردیوان

(۳) — اسدی طوسی همان صاحب لغات فرس است که جزوکتابهای اساسی فرهنگستان ایران بوده است؛

(۴) - هفت خوان رستم مذکور در شاهنامه: جنگ باشیر، یافتن چشمه آب، جنگ با اژدها، کشتن زن ساحر، گرفتار شدن اولاد، جنگ بادیو (ارژنگ) و جنگ با دیو اسپید (شاهنامه هفت خان اسفندیار را هم داراست).

(۵)— چاپ دردو مجله بوسیله دکتر ذبیح الله صفا، تهران ۱۳۴۱، ۱۳۴۲ ش

(۶)— چاپ سنگی ۱۳۰۶ ه ق بعنوان سوز و گداز بوسیله مطبع نولکشور هند۔

(۷)— شاهنامه فردوسی با مقدمه محمد علی فروغی (س،ن) تهران، سازمان

انتشارات جاویدان، (باعکسهای قهرمانان و مناظر) قطع وزیری ٤ ستونی، صفحه ۸۵۰.

(۸) و (۹)— ایضاً صفحه بالترتیب ۸۶، ۸۷.

(۱۰)— دیوان حکیم فرخی سیستانی، مرتّبهٔ دکتر محمد دبیر سیاقی کتابفروشی، زوار تهران، چاپ چهارم ۱۳٦۳ ه ش، صفحات بالترتیب ۱٤۸،۲۲٦ و ۲۳۰

(۱۱)— داستان (بلکه واقعه) یوسف وزلیخای جامی مستقیماً از قرآن مجید اخذ گردیده (احسن القصص) ونه فقط در فارسی معروف است بلکه در زبانهای دیگر نیز ترجمه گردیده است.

(۱۲) — خواجه مسعود قمی بیشتر مقیم هرات بوده. باجامی معاشرت داشته است. جامی مثنوی یوسف و زلیخا را در ۸۸۸ه بتکمیل رسانده و دوسال بعد ازان در سال ۸۹۰ه خواجه مسعود قمی در گذشته است. نسخهٔ خطی منحصر بفرد مثنوی یوسف وزلیخای خواجه مسعود قمی با افتادگی چند برگ از آغاز در کتابخانه مجلس شورای ملّی در تهران نگاهداری می شود. او در ۵۴ سالگی مثنوی خود را سروده و پسر ۵ ساله خویش غیاث الدین محمد را درآن بحوزیر پندواندرز می دهد:

فرزند غیاث دین محمد
ای مد سرتو بخت سرمد
امروز که پنج کرده ای بُز
در عقد ششم کشیده ای در
ترسم که کنی تو طفل بی درد
از لوح کتاب تخته نرد
تاسرنزند ز صافیت لای
از بادهٔ صاف لب میالای
خود در همه وقت از اوبپرهیز
چون خارضعیف از آتش تیز
ای طفل حدیث پیر بشنو
پندپدر فقیر بشنو
گرمن نشدم کسی به کاری
آن کن که کسی شوی تو باری
نادان منشین که شد زمانه
نادانی من مکن بهانه
ای جان پدر مباش غافل
غفلت زدگی سیه کند دل

ر.ک به مثنوی شمس و قمر و اشعار پراکنده وی چاپ کرده مرکز تحقیقات فارسی اسلام آباد ۱۳۶۷ش/۱۹۸۹م صفحه شانزده وهفده.

(۱۳) ـــ صفحه دو (آغازی).

مثنوی

شمس و قمر

به انضمام

غزلیّات و اشعار پراگنده

اثر

خواجه مسعود قمی

(متوفی ۸۹۰ھ ق)

به تصحیح و اهتمام

سیّد علی آل داود

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
اسلام آباد

دکتر گوہر نوشاہی
اسلام آباد

دونقش مهم در ترجمه شاهنامه بزبان اردو*

هانطور که مستحضرید، مردم پاکستان که همیشه دم از همکیشی و همفکری و همبستگی باستن و آداب ایرانی زده اند و فراگرفتن زبان شیرین و شیوا ای فارسي را از جمله افتخارات زندگانی خود بشمار برده اند، شاهنامهٔ حکیم ابوالقاسم فردوسي را یکی از آثارِ الهامی در زمینهٔ حماسه سرائی دانسته و آنرا ارج نهاده اند. دانشمندان و آشنایان باادب ایرانی عقیده دارند که حماسه ہائی هانندِ شاهنامه در ادبیات جهان کمتر وجود دارد و اینگونه شعر زیبا نظیری در دیگر ادب هائی دنیا ندارد. بدون تردید شاهنامهٔ فردوسی سنتی را در شعر خاور زمین بوجود آورد که تمام لهجه ها، اوراق سبکی و افکار شعری سرتا سرمنطقه را تحت تاثیر خود قرارداد. می توان گفت که حماسه ای که دارای ویژگی ها و زیبائی های شاهنامه فردوسی باشد در هیچ یک از زبان های جهان سروده نشده و شاید نخواهد شد.

* این مقاله در کنگرهٔ جهانی بزرگداشت فردوسی در دانشگاه تهران مورخ ۳ دیماه ۱۳۶۹ش قرائت شد.

ابراز علاقهٔ مردم پاکستان به شاهنامهٔ حکیم ابوالقاسم فردوسی و پیروی از سنن فردوسی طوسی دارای سوابق و دلایل ویژه ای می باشد. مطالعهٔ تاریخ غزنویه اشاره هائی باین حقیقت می کند که دانشمندان ایرانی و پارسی سرایان تمام منطقه با علاقهٔ وافر به در بار سلطان محمود غزنوی راه یافته و سهم خود را در ترویج و توسیع فارسی ایفاء نموده اند. دربار محمود غزنوی را می توان بعنوان زادگاه علم و ادب و شعر و هنر نام داد. او شخصی بود که از ادب فارسی سرپرستی های ارزنده ای را بعمل می آورد و در عین حال از دیگر زبانهای متد اول نیز سرپرستی مینمود. این رفتار باعث شد که یک گونه ارتباط فکری و تبادل نظر علمی نیز بین ندیمان خاص وی بعمل آید. بهمین دلیل بود که بعضی از شعرای فارسی الاصل دربار غزنوی، منجمله فرخی، عسجدی، انوری، مسعود سعد سلمان و حتی فردوسی نیز از واژه های هندوی (اردوی امروزی) استفاده نمودند و بسیاری ازین واژه ها در اشعار آنان بچشم می خورد. من باب مثال، مسعود سعد سلمان می گوید:

چون رعد ابر بغرّید کوس محمودی
بر آمد از پس دیوار حصن "مارامار"

نمونهٔ دیگر از فردوسی چنین است:

ز سر شارهٔ هندوی برگرفت

پیادهٔ شد و دست بر سر گرفت

مطالعه عمیقی از شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی ثابت می کند که فردوسی اطلاعات و آشنائی وافری از تاریخ، فرهنگ، سنن، طرزبومی و زبانهای مختلف شبه قاره داشته و به آن علاقمند بود۰ این امرنیز ثابت گردیده که بعد از قصیده فقط حماسه های فردوسی مورد توجه شعرا ، فضلاء و ندیمان خاص دربار محمودِ غزنوی بود و در این باب نکتهٔ موردِ توجه این است که نزاعها، حسادتها، توطئه های باهمیٔ شعرای دربار محمود غزنوی بطور قابل ملاحظه ای باعث آن شد که باشتهار و اعتراف شاهنامه افزوده شود۰ این امر نیز به گیرائی جذابیّت و قبول شاهنامه در پنجاب افزود۰ بطوریکه می بینیم که بدنبال معروف شدن پنجاب بعنوانِ ''غزنی ثانی'' شاهنامه در سر تا سر پنجاب شهرت بدست آورد و بسیاری از شعرای محلی از سبک و حتی بحور و قوافی شاهنامه پیروی کرده و نسبت به این پیروی ابراز افتخار می کردند۰ تعدادی از کتب سانسکریت که نقش نفوذِ شاهنامه در آن ها ثبت است، عبارتست از راجاولی۰ راج ترنگنی راجاولی پتاکا و پرتهی راج راسا۰ این آثارِ مهم بین قرنهای یازدهم و چهاردهم میلادی نگاشته شده است۰

تعدادی از شعرای قدیم شبه قاره نیز عظمت شاهنامه را معترف بودند۰ دکتر شهریار نقوی در اشعارِ شعرائی همانند مسعود سعد سلمان ، ابوالفرج رونی ، تاج الدین ریزه ، بدرچاچ و امیر خسرو دهلوی پژو هشهائی

بعمل آورده و ثابت کرده است که آنان نیز از افراد، داستان ها و افکارِ اصلی شاهنامه استفاده هائی بعمل آورده بودند (۱) فخر الدین قواس که در عصر علاء الدین خلجی می زیسته است، ''فرهنگ نامه قواس'' را نگاشته وطی آن واژه های پهلویِ شاهنامه را شرح داده است. وی در پیش گفتار این اثر تاریخی می گوید:

''...... نخست شاهنامه را که شاهِ نامه ها است، پیش آوردم و از سرتاپا بخانه فرو خواندم. آنچه از سخنِ پهلوی بود همه را جداگانه بر کاغذ نوشتم فرهنگ نامه های دیگر که آن را فرهنگ نامه نبشته اند، در زبان تازی و پارسی ترجمان کردم. همه را فرد فرد، یکان یکان در خانه کاغذ نگار آوردم و آنرا بخش بخش و بهره بهره کردم.''(۲)

فرهنگهای دیگر نیز وجود دارد که به پیرویِ از فرهنگنامهٔ قواس نگاشته شده است.

یکی از آنها گنج نامه نام دارد که توسط علی بن طیفور بسطامی در سال های فرمانروائی سلطان عبداللہ قطب شاه فرمانروای ایالت گولکنده (۱۰۳۵ — ۱۰۸۳ ھ) نگاشته شد.(۳)

عصر مغول درشبه قاره با حکومت ظهیر الدین بابر آغاز و با مراجعتِ همایون شاه از ایران تحکیم گردید. طی همین عصر بود که شاهنامه بارِ دیگر توجهٔ بومیان شبه قاره را بخود جلب نمود. دانشمند محترم ایرانی، دکتر احمد تمیم داری، طیِ مقاله ای تاثیر شاهنامه را در ادب و شعر فارسی شبه قاره مورد بحث قرار داده ویکی از نتیجه هایی که دکتر تمیم داری به آن رسیده است این است که از یک طرف محاسن و

زیبائی ادبی و فنی شاهنامه تقدیر بعمل آمد ، ولی از سوی دیگر اجتماع نفاست گرای مغول نسبت به طول مطالب شاهنامه ابراز نارضایت کرد. بهمین دلیل جلال الدین محمد اکبر شاه به تقی شوستری دستور داد که خلاصه ای از شاهنامه را بنگارد و بدین ترتیب نخستین خلاصهٔ شاهنامه به علاقمندان حماسه سرائی عرضه شد.(۴)

خلاصهٔ دیگر در عصر شاهجهان شاه توسط توکّل بیگ ابن تولک بیگ حسینی با نام ''تاریخ دلگشای شمشیر خان'' یا عنوان ''تاریخ شمشیر خانی'' نگاشته آمد. این کتاب در سال ۱۰۶۳ هجری هنگامی نوشته شد که شمشیر خان حاکم غزنی بود و منصب و مقام شامخی از دربارِ مغول بوی اعطاء گردیده بود (۵) توکّل بیگ ضمن توضیح علل نگاشتن خلاصهٔ شاهنامهٔ فردوسی چنین می نویسد:

''پوشیده نماند که این رساله مختصر در هنگام سنه هزار و شصت و سه هجری مطابق با سنه بیست و شش جلوس همایون صاحبقران ثانی شاهجهان پادشاه غازی در وقتیکه صوبهٔ دار الملک کابل را بشهزادهٔ والا گهر جهان پناه کشورستان درة التاج زینت الملت و الدین آنکه عالم جهان صاحبقران این چنین جهان بان در هیچ مکانی ندیده و در هیچ قرنی نشنیده یعنی شهزاده داراشکوه سلمه الله و البقا بادشاه پدر بزرگوار آنگوهر والا نژاد تفویض فرمود، اقل العباد یعنی توکل دارِ شهزاده بلند اقبال بجهت خدمتِ امینی و واقع نویسی بلدهٔ غزنین تعین نموده بودند، باتمام و انصرام رسید. باعث این تحریر و مقصدِ این تقریر بدان بود که امارت و ایالت پناه حشمت و اجلال دستگاه شوکت اشتباه ، خان عالیشان،

سُمو و المکان، شمشیر خان حاکم غزنین که متحلی بحلیه عدالت و فتوت و مزین بزینتِ سخاوت و شجاعت است و در خلق و حلم نظیر و ہمتا نداشت، بااینہمہ صفت ہای حمیده که ایزد متعال طبع بلند و ادراک عالی بخان مشارً الیه نیز عطا فرموده۔ لذا دایم الاوقات ذہن مستقیمش بدریافت مطالب اعلیٰ و مقاصد عظمیٰ توجه داشت۔ روزی خان رفیع المقدار برسبیل اتفاق بیاران سخندان که در مجلس جنت آسائش حاضر بودند، اشارت نمودند که اگر کتاب تاریخی بہم رسد که ازاحوال پادشاہی ایران و توران بطریق اجمال و بلغت اختصار توان برکیفیت آن وقوف یافته بسیار خوب است۔ حضار مجلس جواب دادند بر حصول این مطلب به از شاہنامه حکیم فردوسی ہیچ کتابی ندارد۔ امّا امارت پناه مشار'' الیه گفت که شاہنامه را حکیم فردوسی بسیار طولانی گفته است۔ عرض مصنف فصاحت و بلاغت شعر است۔ بنابران بعضی مطالب اند که از برای شاعری و قدرت ہمین نمودن در لغت بسیار آورده است۔ حاصل کلام بعد از دیر و انتظار بسیار مفہوم می شود و از خواندن و شنیدن این پارسی سامع راملال دست میدہد خصوصاً اہل حکومت را که ہمیشه در تدبیر مملکت داری اشتغال دارند و فرصت مطالعهٔ کتب کمتر رو می دہد، اگر کسی ترجمهٔ نظم شاہنامه را لباس نثر پوشانیده بعبارت مؤخرو مختصر ربط داده بیان نمایدبس نیکو باشد۔ یاران خاموش ماندند۔ این خاکسار محض برای رضامندی آن والا جاه این معنی قبول نموده محررّ این نسخه گردید تا ہر کرا شوق و ارادهٔ اطلاع براحوال تاریخ پادشاہان ماضی شود، ازین مختصر بآسانی و خوبی تمام مقصد کلام معلوم خود حاصل سازد و این رساله

''تاریخ دلگشائی شمشیر خان'' نام نهاد و امیداز قاریان محترم آن است که بر جا که سهوی و خطائی بینند با اصلاح کوشند.''(۶)

از وقایع مختلفی که در کتاب مزبور و سایر سند های تاریخی مذکور گردیده است چنین برمی آید که این اثر مهم در ظرف ۲ ماه و ۲۷ روز در بین ربیع الثانی و جمادی الثانی در سال ۱۰۶۳ ه نگاشته شده و طی مدت بسیار کوتاهی با اشتهار کم نظیری نایل گردید. استاد احمد منزوی در فهرست خود حد اقل ۵۰ نسخه مختلف خطی از این کتاب را معرفی نموده اند.

عصری که بدنبال این خلاصه شاهنامه بوجود آمد، شاهد نگاشته شدن ترجمه هایی بزبان اردو بود. از این ترجمه ها می توان دو اثر مهم را بطور ویژه نام برد که عبارتند از: شاهنامهٔ اردو اثر مولچند منشی و سرور سلطانی اثر رجب علی بیگ سرور. اما پیش از آن که این آثار مهم را بررسی نمائیم، بسیار مناسب خواهد بود که بطور خلاصهٔ به ترویج تراجم شاهنامهٔ بزبان اردو بپردازیم:

مطالب و طرز شاهنامهٔ فردوسی از راه های ترجمه وارد ادب اردو گردیده است. ایالت دکن در نیمه دوم قرن هفدهم میلادی مقام مرکز اردو و فارسی در شبه قاره را بخود گرفته بود. در همان سامان بود که سلطان محمد عادل شاه از ملک خوشنود خواست که یوسف زلیخا و هشت بهشت امیر خسرو دهلوی را باردوی دکنی برگرداند. این عصری بود، که اثر سانسکریت از اردو کم کم از بین رفته بود و نیاز به عنصره های حیات بخش فارسی جهت احیای زبان اردو بشدت حس می شد. در همان

عصر کتابی با نام ''خاور نامه'' توسط کمال خان رستمی نگاشته شد که بگونه ای ترجمهٔ اردو از خاور نامهٔ فارسی توسط ابن حسام میباشد۰(۷)

سیری از ادب دکنی باین امر اشاره می نماید که در بیشتر ترجمه هایی باردو از سبک و بحر و قوافی شاهنامه استفاده گردید۰ تعدادی از این کتاب ها عبارتست از:(۸)

۱— سیف الملوک بدیع الجمال: غوّاصی	تصنیف	۱۰۲۵ھ
۲— تحفة العاشقین: قطب رازی	تصنیف	۱۰۳۵ھ
۳— طوطی نامه: غوّاصی	تصنیف	۱۰۴۹ھ
۴— گلشن عشق: محمد نصرت نصرتی	تصنیف	۱۰۶۸ھ
۵— پدماوت: غلام علی دکنی	تصنیف	۱۰۹۱ھ
۶— ظفر نامه: عبدالّطیف	تصنیف	۱۰۹۵ھ
۷— قصه ملکه مصر: سید محمد عاجز	تصنیف	۱۰۴۴ھ
۸— اشارات الغافلین: عشق الله عشق	تصنیف	۱۱۴۳ھ
۹— مثنوی چهار درویش: محمد علی خان شوق	تصنیف	۱۲۱۲ھ

ہنگامیکه شعر اردو از جنوب به شمال هند سفر کرد ، شاهنامه فردوسی نیز همراه آن بود بطور یکه میر حسن درمثنوی سحرالبیان در سال ۱۷۸۵ میلادی کاملاً از فردوسی تتبع نمود۰ تاریخ شمشیر خانی بارہا توسط مترجمین مختلف باردو برگردانده شد۰ قدیمی ترین ترجمه آن توسط مولچند منشی به اردو انجام شد.(۹)

لاله مولچند منشی کایست از مردم دہلی بود۰ وَی شاگرد نصیرد ہلوی (۱۷۶۱-۱۷۳۸) و از متوسلّین شاه عالم آفتاب بوده و قصیده ہائی

در مدح وَیْ می سرود. در عصر همین پادشاه بود که شاهنامه را باردو برگرداندند. او به قصر و قلعهٔ شاہی رفت و آمد داشت و در سال ۱۸۳۲ میلادی چشم از جهان بربست. اسم و احوال مختصروی توسط تذکره نویسان زیر مذکور گردیده است:

۱ــ نواب مصطفیٰ خان شیفته	در گلشن بی خار
۲ــ قطب الدین باطن	در گلستان بی خزان
۳ــ قادربخش صابر	در گلستان سخن
۴ــ گوکل پرشادرسا	در ارمغان گوکل پرشاد
۵ــ سعادت خان ناصر	در خوش معرکهٔ زیبا
۶ــ شیرنگر	در یادگارِ شعراء
۷ــ کریم الدین	در طبقاتِ الشعرای هند
۸ــ ادواردسیل	در جامع الاشعار
۹ــ قدرت الله قاسم	در مجموعه ی نغز

این ترجمه در سال ۱۲۲۵ هجری برابربا ۱۸۱۰ میلادی انجام گردید. اسم تاریخی این کتاب ''قصه خسروانِ عجم'' است.(۱۰)

(۲)

میرزا رجب علی بیگ سُرور در سال ۱۲۰۰ هجری در لکهنو بدنیا آمد. پدرش اصغر علی بیگ نام داشت. بعقیده گارسان دتاسی' وی

از کانپور و بنا بگفته مخمور اکبر آبادی او از شهر اکبر آباد بود
شرر لکهنوی عقیده داشت که وَی در لکهنو بدنیا آمد و دوران کودکی را
در کانپور طی کرده سپس واردِ اکبر آباد گردید۔ امّا سرور خود را منحصرًا
از لکهنوٴ معرفی کرده است او مهارت کاملی در عربی و فارسی داشت وَی
به اسب سواری و شنا علاقمند بود۔ اندکی از موسیقی و خطاطی را نیز فرا
گرفته بود۔ بنا بگفته دکتر نیّر مسعود یک نسخهٔ خطی وَی از کلام الله
مجید در کتاب خانهٔ دانشگاهِ علی گره وجود دارد۔ شعر های فارسی او در
''انشای سرور'' درج است۔ در سال ۱۸۹۹ بدرودِ حیات گفت۔
میرزا رجب علی بیگ دوازده اثر ادبی و شعری از خود بجای گزارد که
بعضی از آنها بقرار زیر است:

فسانهٔ عجایب۔ فسانهٔ عبرت۔ سرورِ سلطانی۔ شکوفهٔ محبت۔ گلزار
سرور و نامه های سرور۔ وَی بدستور نواب واجد علی شاه به ترجمهٔ
''تاریخ شمشیر خانی'' پرداخت (۱۱) در این جا باید یاد آور شویم که
شمشیر خانی خلاصه ای از شاهنامه فردوسی است در حالیکه
سرور سلطانی خلاصه مکرر از شمشیر خانی است۔ امّا باید اعتراف کرد
که از لحاظ صحتِ و قایع تاریخی و تحقیق پیرا مونِ موضوعاتِ مختلف
شاهنامه سرور سلطانی معتبر تر است۔اوطی ترجمه خود از کتب مختلف
تاریخ منجمله: تاریخ طبری، روضة الاخبار ، اخبار ملوک عجم،
روضة الصفا، تاریخ ملوک و تاریخ معجم وغیره استفاده کرده است۔ قرائت
این ترجمه بدون تردید لطیف تر از سایر تراجم است۔

نکـتــه ای که در این جا لازم بیاد آوردی اســت این اسـت که '' قصّـهٔ خسروان عجم'' اگرچه توسطِ یک هند و نگاشته شده است امّا افکارِ سرایندهٔ آن کاملاً منعکس کنندهٔ فرهنگ و افکارِ اسلامی است۰ این کتاب بالحن شیو او بیانِ زیبا با حمد و نعت آغاز می گردد و قلب و روح خواننده را بخود جلب می نماید۰ می توان گفت که:

قلب او مومن ،دمـاغش کافر است

حمد و نعت در تاریخ شمشیر خانی تحت عنوانهای جداگانه ای وجود ندارد در حالیکـه حمـد و نعت در سرورِ سلطانی جامـهٔ افکـار فاضلانه بخود پوشانده است۰

حواشی:

۱— نفوذ و تأثیر شاهنامهٔ فردوسی در ہند و پاکستان دکتر شهریار نقوی: سخنرانی های سومین دوره سخنرانی بحث درباره شاهنامه فردوسی وزارت فرہنگ و ہنر تہران

۲—فرهنگنامه قوابن : دکتر نذیر احمد : مجله فکر و نظر (اُردو) جولائی ۱۹۶۵م۰

۳— فرهنگ نویسی فارسی در ہند و پاکستان دکتر شهریار نقوی : طبع: وزارت فرہنگ و ہنر تہران

٤ — فہرست مشترکہ نسخہ ہای خطی فارسی پاکستان : احمد منزوی مرکز تحقیقات فارسی ایران پاکستان اسلام آباد

۵— شاہجہان نامہ (عمل صالح) محمد صالح کنبوہ جلد سوم ، مجلس ترقی ادب لاہور ۱۹۷۲م

۶— تاریخ دلگشای شمشیر خان (شمشیر خانی) توکل بیگ: خطی مکتوبہ جمادی الثانی ۱۳٤۱ھ/ ۱۹۲۳م، کتابخانہ گنج بخش، اسلام آباد۰

۷ — تاریخ ادب اردو : ڈاکٹر جمیل جالبی: مجلس ترقی ادب لاہور ۱۹۷۵

۸— دکن میں اردو: نصیرالدین ہاشمی: اردو اکادمی سندھ، کراچی ۱۹۶۰

۹— فارسی ادب کے منظوم اردو تراجم ڈاکٹر بشیر حسین: مخزونہ پنجاب یونیورسٹی لائبریری لاہور

۱۰— شاہنامہ اردو (قصہ خسروان عجم) مولچند منشی: مطبع مرتضوی کانپور ۱۲۷۲ھ

۱۱— سرور سلطانی : مجلس ترقی ادب لاہور ۱۹۷۵م

منابع

۱— گلشن بے خار: مصطفی خان شیفتہ طبع نولکشور لکھنو ۱۸۷۴ء م

۲— گلستان بے خزان: ص ۲۳۳، مطبوعہ نولکشور ۱۲۹۱م

۳— گلستان سخن: قادر بخش صابر: طبع: مجلس ترقی ادب لاہور ۱۹۶۶م

٤ — ارمغان گوکل پرشاد: ص ۸۲ ، مطبوعہ انجمن ترقی اردو پاکستان کراچی ۱۹۷۵ء

۵— خوش معرکه زیبا: ص ۱۴۹ ، مطبوعه مجلس ترقی ادب لاہور ۱۹۷۲ ء

۶— یادگار شعراء: ص ۱۹۶ مطبوعه ہندوستانی اکیڈمی اله آباد ۱۹۲۳ء

۷— طبقات شعرائے ہند: اُتر پردیش اکادمی لکهنو

۸— جامع الاشعار: نظام المطابع مدارس ۱۸۸۳م

۹— مجموعه نغز: پنجاب یونیورسٹی لاهور ۱۹۳۳م.

۱۰— عجائب القصص (مقدمه ڈاکٹر سید عبدالله): مجلس ترقی ادب لاهور ۱۹۶۵م.

۱۱— نادرات شاهی: مطبوعه هندوستانی پریس رامپور ۱۹۴۴م.

****

نظری در شاهنامه فردوسی

شیخ امان الله
اسلام آباد

عصر غزنویان از لحاظ شعرا و نویسندگان خیلی معروف است بسیاری از دانشمندان و فضلاء به دربار غزنوی وابستگی داشتند• معمولاً فکر می کنند که محمود غزنوی صاحبانِ علم و دانش را هر طوری شده از نظر تشویق به دربار خویش وابسته می کرد• دانش دوستی و علم پروری محمود در تاریخ معروف است• زیرا او صاحب فکر و فهم بود به همین جهت از اهل دانش قدر دانی می کرد• درهمین زمان فردوسی طوسی بنام "شاهنامه" یک مثنوی رزمیه شهرهٔ آفاق نوشت•

فردوسی بانوشتن شاهنامه بر اهلِ ایران منتی بزرگ نهاد• اطلاعات تاریخی و داستان هایی که دچار حوادثِ و دست بُرد زمان شده بود فردوسی آنهارا باسعی بلیغ جمع کرد و بصورت یک مثنوی رزمیه نظم کرد• در جواب این مثنوی بسیاری از مثنوی های دیگر نیز نوشته شد ولی معروفیت و محبوبیتی که نصیب "شاهنامه فردوسی" شد دیگر، کسی نیافت• شاهنامه کارنامه بزرگ قهرمانان، پادشاهان، پهلوانان و سپه سالارانِ ایران می باشد• این مثنوی بی نظیر در اواخر قرن چهارم هجری به پایان رسید و از آن وقت تاحال هزاران بیت آن برزبان مردم خاص و عام جاری است•

دربارهٔ فردوسی درکتبِ تاریخ اطلاعاتِ کافی بدست نمی آید البته در تاریخها و تذکره ها اسمِ اُو چنین نوشته شده است. تخلصِ او فردوسی و کنیه او ابوالقاسم است. راجع به نام او و پدرش رواياتِ مختلف یافت می شود او به ناحیهٔ طبرانِ طوس که در اُستانِ خراسان ایران می باشد تعلق داشت طوس قصبه ای است که در نواحی مشهدِ امروز یکی از شهر های معروف ایران واقع است. سال ولادت فردوسی نیز بطور یقین تعیین نشده است البته از منابع مختلف این امر مسلّم شده است که سالِ تولد او در حدود ۳۲٤ ھ است. بعضی از مردم ۳۲۹ ھ و ۳۳۰ ھ نیز گفته اند. وی درسال ٤۱۱ ھ در طوس درگذشت.

فردوسی کار نظم شاهنامه را درسی و پنج سالگی در سال ۳٦٥ ھ شروع کرد و درحدود ٤۰۰ ھ این کار را بپایان رسانید. از اشعار شاهنامه چنین پی می بریم که وی درشصت سالگی خیلی ضعیف، ناتوان و لاغر شده و از استعداد سماعت نیز محروم شده بود و پاهایش نیز از طاقت راه رفتن باز مانده بود. از شاهنامه معلوم می شود که فردوسی در اواخر زندگی به شدت دچار تنگدستی و درماندگی شده بود. در زندگی فردوسی یک واقعه بسیار دردناکی پیش آمد. این واقعهٔ مرگِ پسرِ جوان سال اُو بود. چنانکه فردوسی خودش گفته است سنِ پسر وی وقتِ مرگ سی و هفت سال بود.

مگـر بهـره گیرم من از پنـد خویش
برانـدیشـم از مرگِ فرزنـد خویش

جوان را چوشد سال بر سی و هفت
نه بر آرزو یافت گیتی و رفت (۱)۰

منابع شاهنامه:

فردوسی داستانهای قدیم را مستقیماً از کتب اوستائی یا پهلوی بدست نیاورده بود بلکه در ایران بعد از ظهور اسلام در زمان پادشاهان سامانی در نتیجهٔ تشویق امرأ و پادشاهان، این داستانهای ایرانی موقعی که به عربی یا بفارسی ترجمه شد، فردوسی اینهارا در شاهنامه خود بکار برد یعنی در دورهٔ سامانی با توجه خاص امرأ و پادشاهان بسیاری از کتب و دفاتر منظوم و منثور در فارسی بوجود آمده بود۰ مثلاً '' شاهنامه مسعودی مروزی '' که در آغاز قرن چهارم نوشته شد۰ همچنین ابوالموید نیز '' شاهنامه منثور '' رابنگارش در آورده بود۰ ابوعلی بلخی نیز یک شاهنامه برشته تحریر آورده بود ولی مهم ترین منابع برای '' شاهنامه فردوسی '' '' شاهنامه ابو منصوری '' بود که در اوسط قرن چهارم به امر ابو منصور عبدالرزاق حاکم طوس که یکی از بزرگان سامانی بود به سلک نگارش کشیده شد۰

می گویند وقتی سن فردوسی به هفتاد سالگی رسید از فقر و تنگدستی بیچاره شده بود۰ در این اوضاع به امید صله این اثر لطیف و نفیس خود را بنام سلطان محمود غزنوی منسوب کرد۰ بدین منظور از طوس

به غزنی رسیدولی بدخواهان به دربارِ پادشاهان ازو بدگویی کردند. بالاخره این سرمایه افتخار نتوانست توجه سلطان محمود غزنوی را جلب کند و قول که سلطان محمود داده بود ایفأ نکرد. ناچار فردوسی مأیوس و دلِ شکسته از غزنی به هرات و طبرستان و سپس طوس برگشت و آخرین سال های زندگی اش را در عالمِ تنگدستی و پریشان حالی گذرانید.

گفته اند سلطان محمود غزنوی بعدها از کرده خویش پشیمان شد و دستور داد که شصت هزار دینار برای فردوسي به طوس بفرستند. ولی وقتی که نماینده پادشاه این صله و جایزه را بطوس برد جنازه فردوسی را از در شهر بیرون می بردند. این حکایت را نظامی عروضی سمر قندی در کتاب معروف خود ''چهار مقاله''(۲) نقل کرده است.

علاوه بر آن در ''شاهنامه فردوسی '' تعدادِ زیادی از واژه های فراموش شده فارسی نیز بچشم می خورد گوئی فردوسی بوسیله شاهنامه خود این واژه های را برای نژاد های آینده حفظ نمود.

با توجه به این نکات هر ایرانی در حقیقت به ایرانی بودِن خود افتخار می کند. برای ملل دیگر نیز این شاهنامه دارای درس های پند آمیزی می باشد. آزادی و استقلال برای انسان نعمت بزرگی است. ''شاهنامه فردوسی'' برای حفاظت و صیانت این آزادی به ما درس می دهد. علاوه بر آن شاهنامه یک اثر اخلاقی نیز می باشد. فردوسی معتقد باین امر است که انسان باید برای کسب عقل و دانش و علم و هنر همیشه کوشاباشد.

توانا بود هرکه دانا بود
بدانش دِل پیر برنا بود(۳)

در پندهای اخلاقی فردوسی دروغ رامذمت می کند و براه راستی و درستی هدایت می کند• به ایفای عهد و حفظ قول اصرار می ورزد می گوید که ما باید صحبت دانایان را اختیار کنیم و در کارها متانت و حزم و احتیاط را رهبر خود سازیم• عصبانیت و حسادت و حرص و شتاب زدگی را بی نهایت ناپسند می داند و برای اختیار کردن فضایل قناعت، و بذل، و بخشش، و دستگیری فقرأ و عفو و گذشت را توصیه می کند•

فردوسی می گوید که برای حفظ ناموس انسان باید از دادن جان خود هم دریغ نکند• اگرمابگوییم که ''شاهنامه فردوسي '' بهترین شاهکار تاریخی و ادبی و اخلاقی و حماسی زبان فارسی است، راه اغراق نپیموده ایم• شاهنامه را برداريد و ملاحظه كنيد اين استاد هنرمند شاهنامه خود را بصورت چه مرقع خوبی در آورده است و چه سحر انگیزی ها کرده است• این اثر نفیس از داستانهای غم انگیز، قصه های پهلوانان، وقایع رزم جوئی و شهامت حکایات برد باری و سختی هایی که انسان در زندگی خود بآن روبرو می شود ، پراست بطور مثال داستان غم انگیز ''سهراب و رستم'' بهترین شاهکار اُوست• مناظر طبیعت را با نهایت زیبائی توصیف و تعریف می کند• در بیان تحقیق اسرار عالم ترقی و زوال ملل فردوسی چه دست توانائی دارد• وسعت فکر و قوت استدلالش ساحرانه است•

مندرجات شاهنامه:

در شاهنامه فردوسی بعد از ذکر خدای تعالیٰ تاریخ دانش و خردبیان شده است. سپس مدح پیامبر اسلام و منقبتِ آل و اصحاب او آمده است. پس از آن تاریخ جمع آوری شاهنامه مذکور است. از آن ببعد داستان اصل آغاز می گردد. کیومرث طبق شاهنامه اولین پادشاه ایران است. فردوسی اطلاعات مفصلی دربارهٔ پنجاه نفر از پادشاهان ایران را آورده است. احوال اجتماعی و رزم و بزم و اوضاع وزراء و ندیمان را بیان می کند. فردوسی با ذکر یزد گرد سوم آخرین پادشاه ایران و تصرف مسلمانان برایران شاهنامه را پایان می دهد. می توان گفت که شاهنامه پنجاه فصل دارد و هر فصل به ذکر یک پادشاه مخصوص است. دربارهٔ آغاز تمدن بشر، ظهور کشاورزی، تهیهٔ غذا و لباس اطلاعات پرارزشی در شاهنامه یافت می شود. داستان ضحاک، کاوه و فریدون که یکی از قدیم ترین داستانهای آریایی است مفصلاً درین شاهنامه مسطور است.

در زمان منوچهر پادشاه ایرانی سام متولد می شود. در خانهٔ او زال بوجود می آید و در خانه زال رستم چشم بجهان می گشاید. نوذر پسر منوچهر پس از هفت سال پادشاهی بدست افراسیاب پادشاه توران کشته می شود. واقعه قتل نوذر موجب سلسلهٔ مبارزات طولانی درمیان ایران و توران می گردد. درمیان همین جنگها رزمجوی معروف و مدافع بزرگ

ایرانی بنام رُستم، افراسیاب پادشاه توران را از کمر بندش گرفته برزین اسب بلندمی کند ولی بعلت شکستن کمر بند افراسیاب جان خود را بسلامت می برد، و در نتیجه یک سلسله جنگی درمیان پنج پادشاهان ایران و توران پدید آمده و مدت درازی به طول می انجامد.

وقتی فردوسی از خدای بزرگ تعریف می کند و نعت پیغمبر می گوید از صمیم قلب ابراز احساسات خود را می کند. لطافت بیان از کلمه و معنی آن پیدا است اینک چند بیت درین موردنقل می گردد:

بنام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه برنگذرد
خداوند نام و خداوند جای
خُداوند روزی ده رهنمای
خداوند کیهان و گردان سپهر
فروزندهٔ ماه و ناهید و مهر(٤)

در ستایش عقل و خرد ابیات فردوسی فکر انگیز می باشند:

خرد افسر شهریاران بود
خرد زیور نامداران بود
خرد زندهٔ جاودانی شناس
خرد مایهٔ زندگانی شناس

خرد رهنمای و خرد دل گشای
خرد دست گیرد به هر دوسرای
ازوشادمانی و زومردمی ست
ازویت فزونی وزویت کمیست(۵)

بعد از بیان سخنان رزم و بزم فردوسی به خوانتده تذکر می دهد که دنیا واقعاً فانی است و درالفاظ عبرت خیز به انسان تأکید می کند تانیکی و شرافت مندی را اختیار کند:

بیاتاجهان را به بدنسپریم
بکوشش همه دست نیکی بریم
نباشد همی نیک و بد پایدار
همان به که نیکی بود یادگار
همان گنج دینار و کاخ بلند
نه خواهد بودن مرترا سودمند
فریدون فرخ فرشته نبود
به شک و به عنبر سرشته نبود
به داد و دهش یافت آن نیکوئی
تو داد و دهش کن، فریدون توئی(۶)

فردوسی واقعات جنگی را بانهایت مهارت بیان می کند و چنان بنظر می رسد که او مانند یک سپهبُد آگاهی کامل دربارۂ فنون جنگی دارد و دربارۂ جنگ از تمام جزئیات، اصطلاحات، روش کار کماحقه آگاه هست۔

محسنات ادبی:

بهترین وصف ادبی '' شاهنامهٔ فردوسی '' این است که او بر زبان فارسی دسترسی کامل دارد. او در سرودن شاهنامه بحر متقارب بکار برده و بدین ترتیب بهترین بحر و وزن برای شعر حماسی را اختیار کرده است. وی سرآمد و استاد شاعران است و هیچکس نمی تواند در شعر حماسی با او برابری کند.

اهمیت و فائده شاهنامه:

شاهنامه فردوسی برای ایرانیان دیوان ارجمندی است از تاریخ و داستانهای ملی که از چند قرن گذشته مردم فراموش کرده بودند، فردوسی آنهارا زنده کرد و در آن داستان ها روح تازه ای دمید.

علاوه بر آن شاهنامه از لحاظ معنوی نیزدارای اهمیت زیادی است باخواندن آن احساسات شجاعت و عفت و فداکاری و وطن دوستی و وفا در قلب انسان ایجاد می شود مطالب فلسفی و دینی و اخلاقی و اجتماعی نیز فراوان در آن موجود است. دقائق شعری و لطائف ادبی و ضرب المثل ها، کنایات وصنایع و بدایع دیگر در شاهنامه بطور کلی جلوه گر است و این کتاب ارزشمند برای ملت ایران سرمایه بزرگی است فردوسی می گوید.

چو ایران نباشد تن من مباد

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد(۷)

همه سر به سر تن بکشتن دهیم

از آن به که کشور بدشمن دهیم(۸)

—— پاورقی ها ——

(۱) شاهنامه فردوسی جلد هفتم کوشنش سازمان کتابهای جیبی ص۹۶ چاپ ۱۳۴۵ هـ — ش

(۲) چهار مقاله تالیف نظامی عروضی سمرقندی — باهتمام دکتر محمد معین ص ۳۷

(۳) شاهنامه فردوسی بکوشش دکتر محمد دبیر سیاقی جلد اول ص ۱ چاپ سوم ۱۳۶۱ هـ — ش

(۴)شاهنامه فردوسی بکوشش دکتر محمد دبیر سیاقی جلد اول ص ۱ « « سوم ۱۳۶۱ هـ — ش

(۵) شاهنامه فردوسی بکوشش دکتر محمد دبیر سیاقی جلد اول ص۲ « « سوم ۱۳۶۱ هـ — ش

(۶) شاهنامه فردوسی بکوشش دکتر محمد دبیر سیاقی جلد اول ص۵۶،۵۷« سوم ۱۳۶۱ هـ — ش

(۷) شاهنامه فردوسی بکوشش سازمان کتابهای جیبی جلد دوم ص ۱۹ چاپ ۱۳۴۵ هـ — ش

(۸) شاهنامه فردوسی بتصحیح و مقابله و همت محمد رمضانی جلد دوّم ص ۲۹۱

شعر فارسی و اردو

۱- قبلہ مشتاقان	دکتر عباس کی منش "مشکان گیلان"
۲- کارِ دل	دکتر محمد اکرم "اکرام"
۳- جام حقیقت	محمد اکبر منیر
٤- غزل	سید محمود حسن قیصر
۵- حدیث عشق	صدیق تاثیر

اردو

۱- غزل	مولانا ابوالاعلی مودودی "طالب"
۲- قصیدہ نعتیہ	سید ابوالمظفر "خندان"
۳- رہ طیبہ	سید منصور علی سیلم سہروردی

دکتر عباس کی منش "مشکان گیلانی"

قبلهٔ مشتاقان

تا دل برهد از غم، ساقی! بکرم جامی
مارا نبود پروا، از ننگی و از نامی

از ساغر پرباده، سرخوش نتوانم شد
زان نرگس مستانه، تا در نکشم جامی

سودای سرزلفت، کرده است سیه روزم
بگذشت به رنج و غم، در عشق تو ایامی

ای دوست، مرا امشب یك بوسه شیرین ده
بگذار به ناکامی، زان لب برسد کامی

هرچند که جان بگداخت، در آتش سودایت
با اینهمه باشد دل، سودا زدهٔ خامی

گیسوی چلیپایت، وان خال فریبایت
مرغ دل مارا چیست؟ این دانه و آن دامی!

حد چومنی نبود، وصل تو بجان جستن
خرسند بود جانا، دل از تو به پیغامی

ای قبلهٔ مشتاقان، باز آکه بدیدارت
در کار دل شیدا، بینند سرانجامی

از بخت مدد خواهد، مشکان که رهی یابد
در گلشن گلرویی، در کوی دلآرامی

دکتر محمد اکرم "اکرام"
لاهور

کار دل

پرتو حسن ترا دوش به کس تاب نبود
پیش خورشید رخت نور به مهتاب نبود
لاله در دشت پر افروخت رخش را لیکن
چون گل روی دل افروز تو شاداب نبود
لحظه ای چشم فسون سای سیاهت دیدم
تا سحر گه ز خیال تو مرا خواب نبود
ناخدایم چو تو بودی به یم طوفان خیز
کشتی عشق مرا خوف ز گرداب نبود
نگشادند به عالم گرهی از کارش
هر که دل بستهٔ آن طرّه پرتاب نبود
دفتر حسن ترا سر به سر ای گل خواندم
دیدمش حرف وفا در همه ابواب نبود
مشکل من به خرابات شد آسان، ورنه
کار دل ساخته از منبر و محراب نبود
تکیه "اکرام" بر اسباب مکن، کاندر دهر
کارمردان خدا بسته به اسباب نبود

محمد اکبر منیر

جامِ حقیقت

بیا ای بلبل باغ حجازی بگو از راه و رسم عشق بازی

نوای برکش از نورِ حقیقت که دل بگرفت از بزمِ مجازی

بیا برهم جهانِ رنگ و بو زن نوا از گلشن «اللّه هو» زن

دل فرزند آدم سرد گردید ز عشق آتش به این بیگانه خو زن

دل شاعر جهان اندر جهان است چو جوی کهکشان روشن روان است

جهانها روید از باغِ سخنور که این باغ بهشت جاودان است

ز فیض عشق دل گردون خرام است ز فیض عشق جان آتش بجام است

ز فیض عشق می سازم بهشتی که بیم و یاس و غم در آن حرام است

نگاه از عشق حق شمشیر گردد جهان آب و گل نخچیر گردد

بیا خود را درین آتش بینداز

که مشت خاك تو اکسیر گردد

* * * * * *

سید محمود حسن قیصر
نیودهلی

غزل

مدعا یابم چو باخود همزبان سازم ترا
بگذرم از دو جهان و دو جهان سازم ترا

چون همی خواهم زنم پیکان عرفان برهدف
هم خدنگ و هم کمان و هم نشان سازم ترا

چون نوای ساز هر راز درون بیرون کنم
گر برای یك دمی در دل نهان سازم ترا

ای که از بهر تو صد دندان بدل افشرده ام
مهربان برخود بگو آخر چسان سازم ترا

در حجاباتت نهان سرظهور کاینات
می شود پنهان دو عالم گر عیان سازم ترا

دید هوش افکن، نه بیم لن ترانی جان گسل
دردلم ای عشق بی سود و زیان سازم ترا

کشتهٔ شوقم مرا بی جان نتوانی کنی —
نقد جانم گر بری خود نقد جان سازم ترا

وه چه وقت آندم که زیب کلبهٔ مسکین شوی
همچو پروانه بسوزم شمع سان سازم ترا

مرحبا زنجیرپا چون تو رفیقم گشته ای
هان بزندانِ محبت همزبان سازم ترا

حمد تو "محمود" گردانید ورنه از ازل
حامدم واللّه محمود جهان سازم ترا

****

صدیق تاثیر
شیخوپورہ (پنجاب)

حدیث عشق

گریبان چاك دامانی ندارد خوشا راهرو که سامانی ندارد
کُشاده زخم را مرهم نباید زهی دردی که درمانی ندارد
خیالش کرده در دل صحرا آباد که حدّی این بیابانی ندارد
ندارد هیچ اندیشه ز دامان که دیوانه گریبانی ندارد
اگرچه کرده ام آغازِ رفتن مگر این راه پایانی ندارد
بُتی آن دلجوی بس خوبروی چه دارد حُسن گر آنی ندارد
نباشد قصّه خضر و سکندر حدیثِ عشق عنوانی ندارد
کُنم باکه من ای یاران! شکایت چو تابِ اشك مژگانی ندارد
شناسم این قدر "تاثیر" را بس! که دارد فن مگر نانی ندارد

*****

مولانا ابوالاعلیٰ مودودی طالب

غزل

دنیا نے سدا سمجھا دیوانہ کو فرزانہ
فرزانہ حقیقت میں، تھا سب میں جو دیوانہ

اربابِ محبت کا ڈھنگ سب سے نرالا ہے
ایک آن میں دیوانہ ایک آن میں فرزانہ

اک قطرہ سے عالم میں طوفان بپا کردے
اک جرعہ سے پیدا کر میخانہ کا میخانہ

تو عالم ہستی میں جویای سکوں کیوں ہے
اک شورش پیہم ہو، اے ہمت مردانہ

رندوں کو پلا ساقی صہبائے جنوں پرور
ہو میکدہ برہم کن، ہر لغزش مستانہ

آتش ہے نہاں تجھ میں پھر شمع کی کیا حاجت
خود شعلۂ تاباں بن، اے سوزش پروانہ

ہم نقد کے طالب ہیں تیسے کے نہیں قائل
کیوں ہم کو سناتا ہے، جنت کا یہ افسانہ

ساقی کے تغافل سے مایوس نہ ہو رندو!
خود طالب گردش ہے، اب فطرت پیمانہ

ہر بت کی تجلی میں تو خود ہی درخشاں ہے
تو اپنا پجاری ہے اے صانع بت خانہ

کامِ دل و جاں پانا دشوار سہی "طالب"
ممکن ہے اگر تجھ میں ہو جرأتِ رندانہ

(نقل از ماہنامہ ہومیوپیتھی، راولپنڈی فروری ۱۹۹۲)

سید ابوالمظفر خنداں
تحصیل فتحپور — بارہ بنکی، بھارت

قصیدہ نعتیہ

(در مدح سرور کائنات محمد مصطفیٰؐ)

پھر جوش پہ ان روزوں طبع سخن آرا ہے
چڑھتے ہوئے دریا کا بڑھتا ہوا دھارا ہے
وہ رحمتِ عالم جو اللہ کا پیارا ہے
ہر دل کا اُجالا ہے ہر آنکھ کا تارا ہے
چشم مہ و خور حیرت سے محوِ نظارا ہے
آغوش حلیمہ میں اک عرش کا تارا ہے
یہ محفل دنیا کی آرائش و زیبائش
اللہ پس پردہ کون انجمن آرا ہے
مایوس کیا مجھ کو بخشش نے گناہوں نے
اے رحمتِ عالم اب تیرا ہی سہارا ہے
فردوس میں لے جائے یا ڈال دے دوزخ میں
اے دوست مجھے تیری ہر بات گوارا ہے
تم چاہو تو رندوں کا عشرت کدہ بن جائے
جنت بھی تمھاری ہے کوثر بھی تمھارا ہے
میں چاہوں تو دو ٹکڑے خورشید کو بھی کردوں
انگشتِ نبوت کا خاموش اشارا ہے
خنداں رہِ نعت است این آہستہ قدم بردار
یاں دوڑ کے چلنے میں ایماں کا خسارا ہے

قطعہ

افتخار انبیاء و مرسلین پیدا ہوا
کفر کی ظلمت ہٹی مصباح دین پیدا ہوا
عاصیوں پر کیوں نہ ہو پھر رحمت حق کا نزول
آج "خنداں" رحمۃ للعالمیں پیدا ہوا

رہ طیبہ

سید منصور علی سلیم سہروردی

رہ طیبہ میں اُٹھتے ہیں قدم لرزیدہ لرزیدہ
کہ ہے راہ طلب میں دل بہت ترسیدہ ترسیدہ
بہائے کیوں نہ سیل اشک پھر پوشیدہ پوشیدہ
ہے جاں اہلِ جہاں کے طرز سے رنجیدہ رنجیدہ
کسی نے ارتباط جسم و جاں جیسے مٹا ڈالا
مدینے کی جدائی میں ہوں یوں رنجیدہ رنجیدہ
تصور گنبدِ خضرا کا ہے وجہ شکیبائی
رسولؐ اللہ خبر لیجیے میں ہوں غمدیدہ غمدیدہ
زمانے کی ہوا میری مخالف تھی مگر آقا
تمہارے آستاں تک آ گیا ترسیدہ ترسیدہ
فلاطونِ زماں کوئی ملا، تو اس سے پوچھونگا
ہے راہِ عاشقی کیوں اس قدر پیچیدہ پیچیدہ
حقائق کی تجلیات سے خیرہ رہیں نظریں
کیا طے جادۂ عرفان کو بس خوابیدہ خوابیدہ
سلیم اس شہر یار علم و حکمت کی عنایت سے
مسائل اب نظر آتے ہیں کچھ فہمیدہ فہمیدہ

معرّفی مطبوعات

مجله "فکر و نظر" (اردو) شماره مخصوص "میراث اسلامی اندلس"

تاریخ دوره اسلامی اندلس از حیث علمی و ادبی و فرهنگی و تمدنی برای قاطبه مسلمانان جهان دارای اهمیت فوق العاده ای می باشد و داستانی است آمیخته به شادی و غم و فتح و زوال مسلمانان در آن دیار که درحدود ۷۸۰ سال (۷۱۱ - ۱٤۹۲م) تحت سلطه پیروان اسلام بود و ازین لحاظ برای همه ما دارای درس عبرت هم می باشد. در طول این مدت درآن سرزمین پهناوری علما و دانشمندانی بوجود آمدند مانند ابن عربی و ابن باجه و ابن طفیل و ابن رشد و ابو اسحاق شاطبی وغیره که نه تنها در فرهنگ اسلامی مقام شامخی را نایل شدند بلکه در پیشرفت علم و حکمت بشر نیز سهم بزرگی را دارند.

مجله سه ماهی "فکر و نظر" (اردو) که باهتمام اداره تحقیقات اسلامی (وابسته به دانشگاه بین المللی اسلامی اسلام آباد) منتشر می شود شماره اخیر (شماره ٤ و ۱-۲ بابت آوریل - دسامبر ۱۹۹۱) را برای شرح و بحث میراث اسلامی اندلس اختصاص داده است. این شماره در ۷۹۰ صفحه مشتملست بر ۲۷ مقاله درباره خدمات مسلمانان اندلس در زمینه تفسیر و حدیث و فقه و تاریخ و ادب و طب و فلسفه و کلام و سایر شئون فرهنگ و تمدن و در ذیل عنوان "شخصیات" دکتر خالد مسعود خدمات گرانبهای امام ابواسحاق شاطبی را در زمینه فقه و سید علی اصغر چشتی سهم حافظ ابن عبدالبر قرطبی را در تفسیر و حدیث و فقه بیان نموده و دکتر علیرضا نقوی (نگارنده این تبصره)ابن رشد را بعنوان بزرگ ترین فلسفی اندلس و استاد

محمد سلیم شاه بقی بن مخلد را از حیث محدث معرفی نموده اند. این شماره گویی کتاب جامع و مستقلی است در معرّفی خدمات ارزنده مسلمانان اندلس در تفسیر وحدیث، حکمت و فلسفه، فقه و کلام، تاریخ و ادب، طب و فن معماری و علوم و فنون دیگر. بهای این شماره ۱۰۰ روپیه پاکستانی می باشد.

همچنین مجله انگلیسی اسلامیك استدیز (Islamic Studies) والدراسات الاسلامیه (عربی) که از همان اداره منتشر می شود نیز شماره های اخیر خود را بترتیب در ۳۰۰ و ٤۷۰ صفحه برای میراث اسلامی اندلس اختصاص داده که دارای چندین مقاله ارزنده ای از نویسندگان و دانشمندان معروف جهان می باشد. این اقدام ارزشمند اداره تحقیقات اسلامی اسلام آباد حقاً از طرف بسیاری از محافل ادبی و هنری و فرهنگی موردستایش و تمجید قرار گرفته است و اداره "دانش" نیز خدمات اداره مزبور را موردتجلیل قرار داده موفقّیت آن اداره رادر انجام خدمات بیشتری آرزو می کند.

(دکتر علیرضا نقوی)

مراسم افتتاح جشنواره فیلم ایرانی

روز شنبه مورخ ۷۰/۱۱/۱۲ در آستانه سالروز بعثت حضرت ختمی مرتبت به مناسبت بزرگداشت سیزدهمین سالگرد پیروزی انقلاب و همچنین هفته هنر ایران، باحضور وزیر فدرال دولت پاکستان، آقای جام یوسف بعنوان مهمان خصوصی، جناب آقای جواد منصوری سفیر محترم جمهوري اسلامی ایران، مهمانان هنرمند اعزامی از ایران، اساتید و شخصیتهای فرهنگی و هنری اسلام آباد و راولپندی و نیز جمع کثیری از برادران و خواهران پاکستانی و ایرانی در محل سینما نافذك اسلام آباد برگزار گردید.

ابتدا آقای دکتر قاسم صافی ضمن اعلام برنامه به بعثت حضرت رسول اکرم و ارزش و اعتبار جهانی فرهنگ و تمدن اسلامی اشاره کرد و یاد آورشد که فیلمهای ایرانی در سالهای اخیر در فستیوالهای جهانی حضوری مؤثر داشته اند. آنگاه آقای کمال حاج سید جوادی رایزن فرهنگی سخنانی ضمن تبریك عید سعید مبعث و سیزدهمین سالگرد پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی از حضور عزیزان و سروران بویژه جناب استاد غلام حسین امیرخانی تشکر کرد. سپس آقای جواد منصوری سفیر ج.ا.ا. به ایراد سخنرانی پرداخت و درباره رشد هنر و دانش در ایران و روابط مشترك فرهنگی ایران و پاکستان و ویژگی های انقلاب اسلامی ایران سخن گفت. سپس آقای جام یوسف وزیر فدرال دولت پاکستان اظهار داشت که انقلاب اسلامی ایران انقلابی راستین

است و بر اساس حقایق و واقعیّت گرائی استوار بوده است. به همین دلیل هم می بینیم که فیلمهای سینمایی ایرانی، پرمحتوا بوده و از هر گونه ابتذالی بدورند. فیلمهایی که در این جشنواره به نمایش در آمده عبارت بودند از کلید، جستجو، طائل، دیده بان و راه دوم.

نمایشگاه خط و نقاشی، صنایع دستی و کتاب به همین مناسبت روز دیگر ترتیب یافت. مراسم افتتاحیه روز یکشنبه مورخ ۷۰/۱۱/۱۳ باحضور چوهدری نثارعلی خان وزیر فدرال و معاون نخست وزیر که از چهره های سیاسی پرنفوذ دولت پاکستان است، جناب سفیر محترم، مهمانان هنرمند اعزامی از ایران و شخصیتهای فرهنگی و هنری اسلام آباد و راولپندی و نیز جمعی از برادران و خواهران ایرانی و پاکستانی در محل نیشنل آرت گالری برگزار گردید. در ضمن سخنرانی آقای چوهدری نثارعلی خان اظهار داشت "تمدن ایران، تمدن بزرگ و غنی است و برای پاکستان بیگانه نیست. ما بااین تمدن خیلی نزدیك بوده ایم. اثرات فرهنگی این تمدن، امروزه نیز مشهود و محسوس است. پس از تحکیم بنیان انقلاب اسلامی، پاکستان نیز از افکار انقلابی ایران، استفاده کرده اشت. ایران تنها کشوری است که فکر و اندیشه سیاست خارجی آن اسلامی است".

* * * * * *

جشن افتتاح کلاس فارسی

جشن افتتاح چهل و چهارمین دوره کلاسهای فارسی و هفدهمین دوره کلاسهای خطاطی و توزیع جوائز به نفرات برگزیده در تاریخ شنبه مورخ ۷۰/۱۱/۱۹ در محل خانه فرهنگ ایران راولپندی برگزار گردید.
دکتر سید سبط حسن رضوی رئیس انجمن فارسی اسلام آباد و راولپندی پیرامون نقش زبان سخنرانی نمود و از حاضرین خواست که اهمیت زبان فارسی و آموزش آن را به دیگران بگویند وتاکید کرد که زبان فارسی، زبان اجدادی ماست و هرگز زبان بیگانه نیست زیرا فرهنگ و زندگی ما بااین زبان عجین گشته است و لذا باید آنرا آموخت و به دیگران یاد داد.

مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان دکتر رضا شعبانی نیز در ضمن سخنرانی خود اشاره فرمود که نقش خانه های فرهنگ ایران این است که باقام استطاعت و قوت در خدمت تشکیلات فرهنگی دوملت باشند و افراد را به وظایف خود آشنا کنند زیرا ما شرقی هستیم و انسان شرقی باید شرقی بماند و زیردست و پای غرب له نشود، زیرا به عقیده جامعه شناسان و روانشناسان ۹۹٪ حیثیت انسانی را همین میراثهای فرهنگی می سازند.

* * * * * *

وفیات

درگذشت مولانا محمد ظفر احمد انصاری

درگذشت مولانا محمد ظفر انصاری واقعهٔ حزن انگیزی برای عالم اسلام می باشد. وی یکی از راهنمایان برجستهٔ حزب مسلم لیگ و از دوستان و همکاران صمیمی قائداعظم محمد علی جناح، مؤسس پاکستان بود. همچنین وی عضو سابق شورای ملی پاکستان، عضو مجلس مؤسس رابطه عالم اسلامی در مکه مکرمه و عضو مجلس نظریه اسلامی اسلام آباد بود که در شب جمعه ۲۰ دسامبر ۱۹۹۱ به سنّ ۸۳ سالگی از جهان فانی به عالم جاودانی شتافت. وی داعی جدّی وحدت عالم اسلامی و ساعی صمیمی برای اتّحاد جمله مسلمانان عالم بود. هیچگاه محور فکری وی ذات خودش نبود، بلکه وی همواره منافع عمومی ملّت و امّت مسلمه را مطمح نظر خود ساخته، و تا آخر دم در راه نیل به این هدف عالی از هیچ نوع قربانی دریغ نفرمود.

مولانا انصاری در سال ۱۹۰۸ء در دهستانی بنام منداره در بخش اله آباد (یوپی هند) چشم به جهان گشود و پس از پایان دوره های ابتدائی و متوسّطه از اله آباد و علیگره موفّق باخذ درجه فوق لیسانس در فلسفه از دانشگاه اله آباد شد و از همان دانشگاه لیسانس در حقوق هم گرفت. و سپس در حدود یکسال به عنوان محقّق در همان دانشگاه اشتغال داشت و رساله ای به عنوان "متفکّرین ضدِ ارسطو در اسلام ("Anti-Aristotlean Thinkers in Islam") تهیه نمود که در ژورنال دانشگاه مزبور بطبع رسید.

در همان ایام کلیات شعرای اردو و فارسی را مطالعه می کرد و به اردو و فارسی شعر هم می سرود. و در حدود سال ۳۷-۱۹۳۶م دو شعرمفصلی به عنوان "ملك یا ملت" (کشور یا ملت) و "پیام حریت" تحت تأثیر افکار اقبال به اردو سرود و طی آن مسلمانان را به احراز وجود ملّی مستقل خود دعوت نمود. در سال ۱۹٤۰م مرض سل گرفت و قبل از ورود به آسایشگاه مسلولین اله آباد قطعه شعری به عنوان "التجا" به فارسی سرود که اصلاً بصورت نامه ای بود به یکی از دوستان خود وطی آن از خداوند خواست که اگر می خواهد وجود وی منشأ فائده ای برای امت مسلمه باشد، بگذارد وی درین عالم زنده بماند و به ملّت اسلام خدمت کند و چنانکه می بینیم خدای تعالی "التجا" و دعای وی را مورد قبول قرار داده وی را فرصت داد تا این وظیفه مهّم خود را انجام دهد. متن شعر مزبور در پایان این مقال ضمیمه گردیده است. ظاهراً مولانا انصاری دیگر فرصت نکرد این شعر را مورد تجدید نظر قرار دهد و آن شعر بهمان صورت اصلی خود باقی ماند.

همچنین در همان اوان وی دست به ترجمه کتابی به عنوان "Gandhi as I know him" تألیف ایندو لال ك. یاجنیك "Indu Lal K.Yajnik" از انگلیسی بزبان اردو زد و عنوان آن را "پیرسابر متی" گذاشت.

وی مدّتی کارمند عالی رتبه اداره مالیاتی (بورد آف ریونیو) اله آباد و دولت (انگلیس) هند در دهلی بود تا در سال ۱۹٤۲م به توصیه مرحوم نوابزاده لیاقت علیخان دبیرکل حزب مسلم لیگ و دست راست قائداعظم (که

پس از تشکیل پاکستان اولین نخست وزیر پاکستان شد) از خدمت دولتی استعفی کرد و خود را بعنوان معاون دبیر حزب مسلم لیگ وابسته به نهضت تشکیل پاکستان کرد و تا تشکیل پاکستان در سال ۱۹۴۷. به همان سمت به انجام وظیفه ادامه داد.

پس از تأسیس پاکستان وی ازان سمت استعفی کرده، خود را وقف به خدمت پاکستان و ملّت اسلامی جهان کرد بدون اینکه به هیچیك از احزاب سیاسی وابستگی داشته باشد.

در سال ۱۹۴۹م هیئتی بنام هیئت تعلیمات اسلامیه تأسیس شد تا به مجلس مؤسّسن قانون اساسی از نظر اسلامی ارائه طریق کند. مولانا انصاری بعنوان دبیر هیئت مزبور منصوب گشت و بهمان سمت تا ۱۹۵۳م باهمکاری سید سلیمان ندوی و مفتی محمد شفیع و دکتر حمید الله و مفتی جعفر حسین و پروفسور عبدالخالق انجام وظیفه کرد. در همان سال با همکاری سایر علما در تهیّه "قرارداد مقاصد" (هدفهای اساسی اسلامی) شرکت کرد که از ۱۹۵۶م به بعد بعنوان سرآغاز در کلّیه قوانین اساسی پاکستان وجود داشت و در سال ۱۹۸۵م در نتیجه مساعی وی جز و اصل متن قانون اساسی پاکستان قرارگرفت.

در سال ۱۹۵۱م در نتیجه مساعی مرحوم مولانا بود که ۳۱ عالم برجسته به طرحی شامل ۲۲ نکته جهت رفع اختلاف و عناد فرقه وارانه درمیان مسلمان اتفاق کردند که از کارهای بزرگ تاریخ پاکستان می باشد. در سال ۱۹۵۳م وی عضو کمیته علمایی بود که برای اظهار نظر درباره

گزارش مجلسی مؤسّسن قانون اساسی تشکیل شده بود.

غیر از شرکت درتهیه طرح "قرارداد مقاصد" (که ذکرش گذشت)، وی همواره بخاطر اجرای قوانین اسلامی در پاکستان کوششهای پی گیری می کرد. در سال ۱۹۷۰م بعنوان کاندید آزاد از کراچی به مجلس شورای «ملی پاکستان انتخاب شد. در سال ۱۹۷۳م وی نقش مهمی را در رفع اختلاف در مورد قانون اساسی درمیان نمایندگان مجلس شورای ملی پاکستان بازی کرد.

در سال ۱۹۷۷م مرحوم مولانا عضو شورای نظریه اسلامی (اسلامی نظریاتی کونسل) انتخاب شد و تا ۱۹۸۹م که عضویت شورای مزبور را داشت همیشه در تهیّه پیشنهادات آن سازمان برای اصلاح قوانین جاری پاکستان از نظر تعلیمات اسلامی سهم بزرگی داشت. در سال ۱۹۸۳م کمیسیونی به ریاست وی جهت تهیّه طرحی جامع قانون اسلامی برای پاکستان تشکیل شد که در مدت کمتر از یك ماه به ترتیب طرحی مفصل که بنام "گزارش کمیسیون انصاری" معروف است موفق گردید.

همچنین وی کتابی به عنوان "مسائل قانون اساسی ما - جنبه نظریه (اسلامی)" در سال ۱۹۵۵م بطبع رسانید و چندین مقاله دیگر نیز پیرامون موضوعات دیگر اسلامی در مجلات و روزنامه های کشور چاپ کرد که از لحاظ نظریه اسلامی داراي اهمیت فوق العاده ای می باشد و جادارد بصورت کتابی چاپ و نشر گردد تا مورد استفاده عموم قرار گیرد.

مرحوم مولانا جزو اعضای مؤسس انجمن "رابطه عالم اسلامی" بود و

چندی مرکز اسلامی ژنورا اداره می کرد. وی طی مصاحبه ای به مجله " اردو دائجست" به توطئه خطرناك صهیونیها بوسیله نهضت فری ماسونی اشاره نمود و در نتیجه کلیه مراکز نهضت مزبور در سراسر کشور پاکستان توقیف شد.

وی سه تا پسر و سه تا دختر دارد. از جمله پسران وی دکتر ظفراسحق انصاری مدیر کل اداره تحقیقات اسلامی دانشگاه بین المللی اسلام آباد و دکتر ظفر آفاق انصاری مدیر مؤسسه ملی روانشناسی و آقای ظفراشفاق انصاری مدیر قسمت کارگزینی شرکت هوا پیمایی ملی پاکستان می باشند.

مرحوم مولانا شاعر توانای اردو و فارسی هم بود و در اوایل عمر خود چندین شعر باین دو زبان سروده است اما بزودی از سخنسرایی دست کشید چون به عقیده وی با وجود اقبال شاعر ملی مسلمانان دیگر احتیاجی به شاعری دیگر نبود. همچنین وی شعرگویی را مانعی در فعالتیهای سیاسی و اجتماعی خود محسوب می کرد و همین عدم علاقه وی نسبت به شعر خود موجب از بین رفتن اکثر اشعار اردو و فارسی وی شد. اما چنانکه قبلاً اشاره شد اینك قطعه شعرش به عنوان "التجا" تیمنًا و تبركًا تقدیم خوانندگان گرامی می گردد.

التجا

اگر جوهری نیست اندر دلم   اگر شعله ای نیست اندر گلم
اگر هیزمم عود آمیز نیست   اگر خاک من آتش انگیز نیست
اگر فکر من صادق و پاک نیست   جنونم اگر تند و بیباک نیست
چه سود این کف خاک ناکاره ام
بسوزاین چنین کشت بی حاصلم
وگر در دلم جوهری نیز هست   درون صدف گوهری نیز هست
سرم را خماری اگر داده ای   دل بی قراری اگر داده ای
نصیبم اگر چشم تر کرده ای   شناسای آه سحر کرده ای
چه سود این که بی آب گردد یمی
فرو ریز اندر چراغم نمی
فضایی بده سازگاری مرا   عطا کن چنین روز گاری مرا
که من جوهرم را نمایان کنم   ازین شمع بزمی فروزان کنم
دهم گردش دیگر ایام را   کنم تازه آیین اسلام را
شبیخون بر اقلیم باطل زنم
خدایان نو را بدار آورم
تهی کیسه کردی مرا باك نیست   ازین غم ترا دیده نمناك نیست
غنی نیستم جزغم ملتم   که محتاج موجست (۱) یم ملتم
جنونم نبخشد سکون و قرار
هنوز ارچه خامست و ناپایدار

* * * * * *

۱- کذا

ڈاکٹر ریحانہ خاتون
شعبۂ فارسی، دانشگاہ دھلی ھند۔

دارا شکوہ قومی یکجہتی کا ترجمان

دارا شکوہ کا پورا نام محمد دارا شکوہ تھا۔ وہ مغل بادشاہ شاہ جہان کا سب سے بڑا بیٹا تھا۔ وہ اتحاد باہمی اور قومی یکجہتی کا علمبردار تھا اور مذہبی خیالات کے ساتھ ساتھ ھندوستانی تہذیب کو بڑھاوا دینے میں اس کا نمایاں حصہ ہے۔ اس کے ساتھ ہی وہ مشہور مصنف، شاعر اور مترجم بھی تھا۔ سر اکبر نام سے اس نے پچاس اوپانیشادوں کا فارسی زبان میں ترجمہ کیا۔ اگرچہ یہ کام بہت مشکل تھا لیکن اس نوجوان شہزادے نے اس کام کو بحسن و خوبی انجام دیا۔ اس نے ھندو اور اسلام دونوں مذاھب کے عقاید کا تقابلی مطالعہ کیا اور غالباً اس طرح کی یہ پہلی کوشش ہے جو ھندوستان میں آج سے تقریباً ساڑھے تین سو سال قبل کی گئی۔

دارا شکوہ ۱۰۲۸ھ/۱۶۱۵ء میں اجمیر میں ساگر تال جھیل کے قریب پیدا ھوا۔ جب یہ تیرہ سال کا تھا تو اس کی تعلیم و تربیت کے لیے قابل عالم مقرر کیے گئے جن سے اس نے قرآن مجید، حدیث اور فارسی کی تعلیم حاصل کی۔ عام طور پر یہ خیال کیا جاتا ہے کہ ان کے ابتدائی دور کے استادوں میں ملا عبد الطیف سلطانپوری کا نام سب سے پہلے آتا ہے جن کی تربیت میں وہ طویل عرصے تک رہا لیکن تعجب کی بات یہ ہے کہ اس شاھزادے نے اپنی کسی تصنیف میں ملا شاہ عبد الطیف سلطانپوری کا ذکر نہیں کیا ہے۔ سکینۃ الاولیاء سے ان کے ایک اور استاد شیخ احمد دھلوی کے متعلق معلومات حاصل ہوتی ہیں جن سے اس نے کسب فیض کیا تھا۔ مغل شاھزادوں کے

لیے خوش نویسی اور مصوری کی تعلیم بھی لازمی سمجھی جاتی تھی۔ داراشکوہ کے لیے بھی ان علوم کے سیکھنے کا معقول انتظام کیا گیا۔ خوش نویسی کی تعلیم اس نے ملاعبدالرشید سے حاصل کی۔ ملا عبدالرشید میر اعماد قزوینی کے شاگرد تھے جن کی برابری نستعلیق میں کوئی دوسرا نہیں کر سکتا تھا۔ داراشکوہ نے اس علم کو آگے بڑھایا اور یہ خوشی کی بات ہے کہ ان کی تحریروں کے نمونے آج بھی دستیاب ہیں۔ ان کے مصوری کے استاد کا نام بھی کسی دستیاب ماخذ سے معلوم نہیں ہوتا ہے لیکن یہ خیال کیا جاتا ہے کہ اس نے یہ علم کسی نہ کسی استاد سے ضرور سیکھا ہوگا اور اس کے استاد شاہ جہاں کے دربار سے ضرور وابستہ رہے ہوں گے۔

داراشکوہ کی تصانیف میں اس کی سب سے پہلی تصنیف سفینۃ الاولیاء ہے جو ۱۰۴۹ھ/ ۱۶۳۹ء میں تکمیل ہوئی جب وہ محض پچیس سال کا تھا۔ اس کی دوسری تصنیف سکینۃ الاولیاء ۱۰۵۲ھ/ ۱۶۴۲ء میں لکھی گئی جبکہ وہ اٹھائیس سال کا تھا اس کے علاوہ اس کی تصانیف میں رسالہ حق نما، حسنات العارفین، مجمع البحرین، سرّ اکبر، ایک دیوان، صوفیانہ خطوط، طریقۃ الحقیقۃ یا رسالہ معارف، مکالمۂ داراشکوہ و بابالال، حکمت ارسطو، قرآن مجید، وہ پند ارسطو، مثنوی سلطان ولد اور دارا شکوہ کے مرقعے خاص طور پر قابل ذکر ہیں۔

داراشکوہ کا میلان ابتدا سے ہی تصوف و عرفان کی طرف تھا، چنانچہ اس کے اس میلان کو جلا اس وقت ملی جب اسکی ملاقات اپنے باپ شاہ جہاں کے ساتھ دو مرتبہ حضرت میاں جیو سے ہوئی۔ ان کی گفتگو سے اس کے دل پر تصوف اور عرفان کے مسائل واضح ہوتے تھے۔ اس نے ان ملاقاتوں کا تفصیلی ذکر اپنی دونوں کتابوں سفینۃ الاولیاء میں اختصار کے ساتھ اور سکینۃ الاولیاء میں نہایت تفصیل کے ساتھ کیا ہے۔
وہ اسی وقت سے قادریہ سلسلے میں داخل ہوئے اس لیے کہ میاں جیو کا تعلق اسی سلسلے سے تھا۔ وہ سفینۃ الاولیاء میں لکھتے ہیں:

"واین فقیر دوبار بملازمت شریف ایشان رسیدہ بود و حضرت ایشان کمال مہربانی و عنایت خاص بمن داشتند چنانچہ درسن بیست و یک سالگی مرا بیماری روی داد کہ اطباء از معالجہ آن درماندند۔ چون پادشاہ بخانہ ایشان رفتہ، دست مرا گرفتہ، گفتند: این پسر کلان ما است، و اطباء از معالجہ این درماندہ اند۔ توجہ فرمائید کہ حق تعالی این را ببخشد۔ ایشان کاسۂ آب را طلب داشتہ و دعا بر آن خواندہ، دمیدند و بہ فقیر دادند۔ چون آن را آشامیدم، در آن ہفتہ صحت کامل یافتم و بالکل آن آزار برطرف شد۔ چون پیش از این رسالہ ای در احوال و اوضاع آن حضرت و پیر و مریدان ایشان بتفصیل نوشتہ بود، در این کتاب ہمین قدر اکتفا نمود۔ (۱)

(اور یہ ناچیز دوبارہ ان کی خدمت میں گیا اور حضرت نے کمال مہربانی اور خاص عنایت مجھ پر کی۔ چنانچہ اکیس سال کی عمر میں بیماری میں مبتلا ہو گیا تھا کہ طبیب علاج کرنے سے عاجز رہ گئے۔ جب بادشاہ میرا ہاتھ پکڑ کر ان کے گھر لے گئے اور کہا کہ یہ میرا سب سے بڑا لڑکا ہے اور طبیب اس کے علاج سے معذور ہیں، آپ توجہ فرمائیں اور دعا کریں کہ حق تعالیٰ اس کو بخش دے۔ انہوں نے پانی کا پیالہ طلب کیا، اس پر دعا پڑھ کر دم کی اور مجھ ناچیز کو دیا۔ جب میں نے اس کو پی لیا، اسی ہفتہ میں مکمل صحت یاب ہو گیا اور وہ بیماری قطعی طور پر دور ہو گئی۔ چونکہ اس سے پہلے رسائل میں ان کے اوصاف اور احوال پر اور ان کے پیروں مریدوں پر بہت تفصیل سے لکھا ہوا تھا اسی لیے اس کتاب مین میں اتنے پر ہی اکتفا کرتا ہوں)۔

میاں جیو ۱۰۴۵ھ/۱۶۳۲ء میں فوت ہو گئے۔ میاں جیو سے ملاقات کے بعد داراشکوہ قادریہ سلسلے کے صوفیوں سے ارتباط بڑھاتا ہے۔ ان صوفیوں میں شیخ میرک خاص طور پر قابل ذکر ہیں جن کے بارے میں اس نے سفینۃ الاولیاء میں خاصی تفصیل اور وضاحت سے ذکر کیا ہے اور ان کا نام بڑی عزت اور احترام سے لیا

ہے جس سے اندازہ ہوتا ہے کہ اس کو اپنے بزرگ استاد سے خاصی عقیدت تھی۔
۱۰۴۹ھ/۱۶۳۶ء میں وہ کشمیر گیا اور وہاں اس کی ملاقات شاہ بدخشانی سے ہوئی۔ وہ ان کا مرید ہو گیا۔ سکینۃ الاولیاء میں اپنی اس ارادت کا ذکر اس طرح کرتا ہے:
"و نسبت ارادت این فقیر، اگرچہ از ابتدا در زمرہ بندگان آستان قدس نشان حضرت غوث الثقلین ابو محمد شاہ محی الدین سید عبدالقادر جیلانی داخل است، رضی اللہ عنہ، و از اوان طفولیت تا امروز کہ بہ بیست سالگی رسیدہ در جمیع احوال و ہمہ اوقات باطناً از روح مقدس منور آن حضرت رضی اللہ عنہ تربیت یافتہ و در ہمہ جا و ہمہ وقت مدد و معاونت نمودہ اند، و در واقعہ ھا این بندہ شرمندہ خود را بزانوی خود نشاندہ، تربیت فرمودہ اند، و امیدوار است کہ بعد از این نیز در دنیا و آخرت، دستیگر این فقیر باشند" (۲)۔

(اس فقیر کی ارادت اگرچہ ابتدا سے ہی حضرت غوث الثقلین ابو محمد شاہ محی الدین سید عبدالقادر جیلانی کے آستان مبارک سے بہت زیادہ ہے، اور عہد طفولیت سے آج تک جبکہ بیس سال کی عمر ہو چکی ہے اس مقدس منور حضرت رضی اللہ عنہ کی روح باطنی اور جمیع احوال سے تربیت حاصل کی اور ہر جگہ اور ہر وقت مدد فرمائی ہے، اور اکثر اس شرمندہ بندہ کو اپنے زانو پر بٹھا کر تربیت فرمائی ہے، امید کرتا ہوں کہ اس کے بعد بھی دنیا اور آخرت میں اس فقیر کے دستگیر ہوں گے۔)
ملاشاہ داراشکوہ کی بڑی قدر کرتا تھا۔ ایک غزل میں اس نے اس کی بہت تعریف کی ہے، جس سے اندازہ ہوتا ہے کہ داراشکوہ نے تصوف و عرفان کے کتنے ہی منازل طے کر لیے تھے۔ اس غزل کے چند اشعار حسب ذیل ہیں۔

ای بیخبر، ز عالم رازنہان دل
روزی شود ترا کہ شوی ھمزبان دل
دانستہ ای زمرتبہ دل کہ چیست دل
ای بیخبر ز مرتبۂ لامکان دل
شاھنشہی ملک حقیقت مسلم است
تاکیست محرم حرم آستان دل
بنوشتہ شد ز آفت صیاد در نجات
مرغی کہ جاگرفت در آن آشیان دل
دل خواہ راہ دل زفلک ھاست برترآن
دامان مردمی شودت نردبان دل
شاہ جہان عالم تن نیست شاھیی
شاہ جہانست کو شدہ شاہ جہان دل
صاحب قران اول و ثانی قرین چیست
داراشکوہ ماشدہ صاحبقران دل
آخر زکائنات متاع دوکون را
کرد او بدست خود زمتاع دکان دل
گرجزء کل شود چہ عجب ذرہ آفتاب
شد پادشاہ کل کہ شد او پاسبان دل
توفیق یافت صاحب دل شد ز علم شاہ (۳)
خود نیک گشت واقف سود و زیان دل (۴)

ملا شاہ اور داراشکوہ کے درمیان مکاتبت کا سلسلہ جاری رہتا تھا۔ ان مکاتیب میں

عرفانی اور صوفیانہ مسئلے مسائل پر بحث و مذاکرہ ہوا کرتا تھا۔

دارا شکوہ صوفی تھا اور وہ تصوف میں خاص رجحان رکھتا تھا۔ صوفی بزرگ میاں میر اور بابا لال داس بیراگی سے بھی بہت متاثر تھا۔ وہ صوفیوں کے قادریہ سلسلے سے تعلق رکھتا تھا جس کی بنیاد شیخ عبد القادر جیلانی رحمتہ اللہ علیہ نے ڈالی تھی یہ اس سلسلے کی اہم کڑی ہے۔ اس کی دونوں کتابیں سفینۃ الاولیاء اور سکینۃ الاولیاء تصوف میں اونچا مقام رکھتی ہیں۔ اس طرح یہ صاف ظاہر ہے کہ اس نے اپنے وقت کے مشہور صوفیوں سے گہرا تعلق قائم کر رکھا تھا۔ قادریہ مشائخ کے علاوہ دوسرے بزرگوں سے بھی عرفان کے دقیق مسائل سیکھنے سکھانے کا مشغلہ جاری رکھا تھا یہاں تک کہ مجذوبوں کے ساتھ بھی ان کی نشست و برخاست رہتی تھی چنانچہ سرمد سے بھی ان کو خاص عقیدت تھی جس کو اورنگ زیب نے اپنے عہد میں قتل کرا دیا تھا۔

دارا شکوہ ہندو سنتوں سے بھی خاصی عقیدت رکھتا تھا۔ جنھوں نے اس کی زندگی کو ایک نئے رخ کی طرف موڑ دیا تھا جس کے نتیجے میں اس نے ہندو اور مسلمان دونوں مذاہب میں اتحاد اور یکجہتی کے مشترکہ عناصر کی تلاش و جستجو کی اس کی زندگی میں الٰہ آباد اور بنارس کی صوبیداری بہت اہمیت رکھتی ہے۔ یہیں اس نے ہندو مذہب اور ہندو مسلک کا عمیق مطالعہ کیا اور عرفانی مسائل طے کیے۔ جیسے جیسے اس کا مطالعہ اور تحقیق بڑھتی جاتی تھی اتنا ہی اس کی تلاش و جستجو کا شوق اور زیادہ ہوتا جاتا تھا۔ اس کا خیال تھا کہ ہندو صوفی بھی مخصوص مشرب اور مکتب سے تعلق رکھتے ہیں اور موحدّ کامل ہوتے ہیں۔ ان کی باتیں نہایت دقیق اور اہم ہوتی ہیں۔ اسی بنا پر اس کا رابطہ وید شناسوں اور سنیاسیوں سے گہرا ہو گیا تھا۔ اس تعلق سے اس پر یہ عقدہ کھلا کہ ہندو اور اسلام مذہب میں قدر مشترک کی تلاش ممکن ہے۔ اس عقیدے کے تحت اس نے ہندو مذہب اور اس کی عرفانی کتابوں کا مطالعہ کیا جس کا نتیجہ مجمع

البحرین کی تالیف کی شکل میں رونما ہوا۔ وہ اپنی تحقیقات کی بنا پر اس نتیجہ پر پہنچا کہ ھندو صوفیوں اور مسلمان عارفوں میں بنیادی اختلاف کوئی نہیں ہے۔ جیسا کہ مجمع البحرین کے مقدمے سے ظاہر ہوتا ہے۔

"چنین می گوید فقیر بی حزن و اندوہ داراشکوہ بن شاہ جہان پادشاہ کہ بعد از دریافت حقیقۃ الحقایق و تحقیق رموز دقایق مذھب برحق صوفیہ و فائز گشتن باین عطیۂ عظمٰی در صدد آن شد کہ درک کند مشرب موحدان ھند و محققان این قوم و کاملان ایشان کہ بنہایت ریاضت و ادراک و فہمیدگی و غایت تصوف و خدایای رسیدہ بودند، مکرر صحبت داشت و گفتگوی نمود، جز اختلاف لفظی در دریافت و شناخت حق تفاوتی ندید، از این جہت سخنان فریقین را با ھم تطبیق دادہ و بعضی از سخنان کہ طالبان حق را دانستن آن ناگزیر و سودمند است فراھم آوردہ رسالہ ای ترتیب دادہ است۔ (۵)

(ناچیز بی حزن و اندوہ داراشکوہ بن شاہ جہان بادشاہ اس طرح کہتا ہے کہ صوفیوں کی حقیقت کو دریافت کرنے اور مذھب کے دقیق رموز کی تحقیق اور ان کے اس عطیۂ عظمٰی پر فائز ہونے کے بارے میں اس نتیجہ پر پہنچا ہوں کہ ھندوستان کے توحید پرستوں اور اس قوم کے محققین جو بہت زیادہ ریاضت اور تصوف کی انتہائی وجہ سے خدا تک پہنچے ہوئے تھے ان کی صحبت میں بار بار بیٹھا اور ان سے گفتگو کی۔ اس عاجز نے حق کی شناخت کے بارے میں لفظی اختلاف کے علاوہ اور زیادہ فرق نہیں دیکھا اس وجہ سے فریقین کی گفتگو کو آپس میں مطابقت دے کر اور جن کا جاننا طالبان حق کے لیے ناگزیر تھا ان سب کو یکجا کر کے اس رسالے کو ترتیب دیا ہے۔

۱۰۶۵ھ/۱۶۵۴ء میں جبکہ داراشکوہ کی عمر بیالیس سال کی تھی مجمع البحرین کی تصنیف عمل میں آئی۔ اس نے اس کتاب میں اس بات کی پوری کوشش کی ہے کہ

ان دونوں بڑے مذاہب میں جو قدریں مشترک ہوں وہ واضح کردی جائیں۔ یہ کتاب اس بیت سے شروع ہوتی ہے:

بنام آن کہ او نامی ندارد
بہر نامی کہ خوانی سربر آرد(۶)

(یہ کتاب اس خدا کے نام سے شروع کرتا ہوں جس کا کوئی مخصوص نام نہیں بلکہ جس نام سے بھی اس کو پکارو وہ متوجہ ہوتا ہے۔)
اور وہ پھر لکھتا ہے:

"حمد موفور یگانہ ای را کہ دو زلف کفر و اسلام را کہ نقطۂ مقابل ھم اند بر چہرۂ زیبای بی مثل و نظیر خویش ظاہر گردانیدہ و ھیچ یک از آنہا را حجاب رخ نیکوئی خود نساختہ"

کفر و اسلام در رھش پویان
وحدہ لا شریک لہ گویان

در ھمہ اوست ظاھر، ھمہ از اوست جلوہ گر۔ اول اوست و آخر اوست۔

ھمسایۂ ھمنشین و ھمرہ ھمہ اوست
در دلق گدا و اطلس شہ ھمہ اوست
در انجمن فرق و نہان خانہ جمع
باللہ ھمہ اوست ثم باللہ ھمہ اوست

(اس خدائے واحد کی بے انتہا حمد و ثنا کے بعد جس نے کفر و اسلام کی دو زلف کو جو ایک دوسرے کے مقابل نکتے بھی ہیں بے مثل اور بینظیر انداز میں ظاہر کیا اور ان

میں سے کسی کو بھی اپنے رخ کا حجاب نہیں بنایا۔

کفر اور اسلام، خدا کی ذات ایک ہے اور اس کا کوئی شریک نہیں، کہتے ہوئے اسی کے راستے کی طرف دوڑ رہے ہیں۔

ہر چیز سے وہ ظاہر ہے اور ہر چیز میں وہ جلوہ گر ہے۔ اول بھی وہی ہے اور آخر بھی وہی ہے۔

ہمنشین کا ہمسایہ اور سب کا ہمراہی وہی ہے۔ گدا کی گدڑی اور بادشاہ کی اطلس اسی سے ہے۔ انجمن فرق و نہاں میں خدا کی قسم اسی کا اجتماع ہے اور خدا کی قسم وہی ہے)۔

گویا مجمع البحرین ایک ایسا نمونہ ہے:

"مجمع البحرین نمونہ ای از در آمیختن در فرہنگ اسلام و ھندو در ھندوستان می باشد":

(مجمع البحرین ہندوستان میں فرہنگ اسلام و ھندو تمدن کی آمیزش کا ایک نمونہ ہے)۔

مجمع البحرین کی تالیف کے دو سال بعد وہ اوپانیشادوں کے ترجمے کی طرف متوجہ ہوا۔ اس نے پچاس اوپانیشادوں کا ترجمہ اپنی وفات سے دو سال قبل ۱۰۶۷ھ/۱۶۵۶ء میں دلی میں کیا۔ یہ ترجمہ سرّ اکبر کے نام سے جانا جاتا ہے۔ اس کتاب میں بھی اس کا مطمع نظر ان مشترک عناصر کی تلاش و تحقیق تھا جو اسلام اور ہندو مذہب میں پائے جاتے ہیں۔ اس ترجمے کے سلسلے میں اس نے پنڈتوں اور سنیاسیوں سے بڑی مدد لی۔ جیسا کہ اوپر ذکر کیا جا چکا ہے کہ بنارس اور الہ آباد کی گورنری کے وقت اس کو ہندو مذہب اور ہندو مسلک کو سیکھنے اور سمجھنے کا بڑا موقع فراہم ہوا۔ وہیں اس کی دوستی پنڈتوں اور سنیاسیوں سے ہوئی۔ ان سے شاہزادہ کو بڑی عقیدت ہوئی وہیں اس نے سنسکرت زبان سیکھی اس طرح جب وہ ترجمے کے کام سے مشغول

ہوا تو اس کام کو آسانی سے پایۂ تکمیل تک پہنچا سکا۔

دارا شکوہ اگرچہ مذہب اسلام کا معتقد تھا اور پیغمبرِ اسلامؐ کو آخری نبی اور قرآنِ کریم کو آخری آسمانی کتاب جانتا تھا لیکن چونکہ وہ صوفی تھا اس لیے اس نے سرّ اکبر میں لکھا ہے کہ اس کی نظر وحدت ذات کی اصل پر تھی نہ کہ عربی، سریانی، عبرانی اور سنسکرت زبانوں پر، اس لیے اس نے چاہا کہ ان اوپانیشادوں کا فارسی زبان میں بے کم و کاست اور ٹھیک ٹھیک عبارت میں ترجمہ کر کے سمجھا جائے۔ یہ اوپانیشاد توحید کے گراں بہا خزانے ہیں اور ان کے جاننے والے اس قوم (ھندو) میں بھی بہت کم ہیں۔ اور ان اوپانیشادوں کو مسلمانوں سے اس قدر پوشیدہ رکھنے کا راز کیا ہے، اس کی تحقیق کی جائے۔ دارا شکوہ کا اس کتاب کا ترجمہ کرنے کا مقصد بھی وہی ہے جو مجمع البحرین کا تھا۔ یعنی اسلام اور ھندو مذھب کے مابین اجزائے مشترک کی تلاش۔ چنانچہ ترجمے کے مقدمے میں اس نے اس بات کو وضاحت سے لکھا ہے کہ ۱۰۴۹ھ/۱۶۳۶ء میں جب وہ کشمیر پہنچا تو خدا کی مہربانی سے اس کو موحد حقیقی اور عارف کامل پیر پیران پیشوای پیشوایان حضرت ملا شاہ بدخشانی کی بارگاہ میں رسائی حاصل ہوئی۔ چونکہ اس کو عارفوں کے ہر گروہ کی خدمت میں حاضری کا شرف حاصل ہو چکا تھا اور تصوف کی اکثر کتابیں اس کی نظر سے گزر چکی تھیں اور ان سے متعلق وہ کتابیں بھی لکھ چکا تھا۔ اس سے اسکی توحید کو جاننے کی تشنگی بڑھتی جاتی تھی اور دقیق مسائل اس کے ذہن میں ابھرتے رہتے تھے جن کا حل سوائے کلام الہی کے کسی اور طرح ممکن نہ تھا اور چونکہ قرآن کریم میں اکثر رمز ہیں اور ان رموز کو جاننے والے کمیاب ہیں تو اس نے چاہا کہ وہ ساری آسمانی کتابوں کا دقیق مطالعہ کرے تاکہ یہ رموز اس پر واضح ہو جائیں۔ چنانچہ اس نے تورات، انجیل، زبور اور دوسرے صحایف کا مطالعہ کیا۔ ان

سب میں توحید کا بیان مجمل (مختصر) تھا۔ پھر اس نے ہندوستان کی مروجہ توحید کی طرف توجہ کی تو اس کو معلوم ہوا کہ یہاں کے مذہب میں توحید کا بیان مفصل طور پر ملتا ہے۔ ہندوستان کے قدیم علما کو خدا کی وحدت پر عقیدۂ کامل تھا اس بنا پر ان کے بارے میں جو جاہل کفر کا فتویٰ دیتے ہیں وہ اعتبار کے لحاظ سے ساقط ہیں۔ اس لیے کہ وہ بالکل موحد ہیں اور ان کا عقیدہ توحید اسی طرح راسخ اور ناقص ہے جیسا کہ قرآن اور حدیث سے ثابت ہوتا ہے۔

اس کے بعد وہ لکھتا ہے کہ ہندوستان کی چار آسمانی کتابوں یعنی رگ وید، یجروید، سام وید اور اتھرو وید جو یہاں کے نبیوں پر نازل ہوئیں، ان نبیوں میں برہما سب سے بڑا تھا جیسا کہ مسلمانوں میں سب سے پہلے نبی آدم صفی اللہ ہیں۔ یہ بیان قرآن مجید کی اُس آیت پر مبنی ہے جس کا مفہوم یہ ہے:

"کوئی قوم ایسی نہیں ہے کہ جس میں نبی نہ آئے ہوں"

خلاصہ یہ کہ یہ چاروں کتابیں جس میں سلوک اور توحید کے سارے مسائل مندرج ہیں ان کو اوپانیشاد کہتے ہیں۔ اس زمانے کے لوگوں نے الگ الگ ان ویدوں کی تشریح بڑی تفصیل سے کی ہے۔ (وید کی تفسیر اوپانیشاد کہی جاتی ہے)۔ اس ترجمے کی خصوصیات حسب ذیل ہیں:

۱— یہ سنسکرت زبان سے فارسی زبان میں پہلا ترجمہ ہے۔

۲— یہ ترجمہ قابل اعتبار ترجمہ ہے۔ اس کی وجہ یہ ہے کہ اس کا مترجم یعنی داراشکوہ بہت ذہین تھا اور اس کو پنڈتوں اور سنیاسیوں کی مدد حاصل تھی۔

۳— داراشکوہ فارسی زبان میں بڑا ماہر تھا۔ اس کے زمانے میں فارسی زبان سرکاری زبان تھی۔ خود اس کی فارسی زبان میں جگہ جگہ ہندوستانی جھلک نظر آتی ہے۔

داراشکوہ نے جن تشریحی کلمات کا استعمال کیا ہے وہ خالص اسلامی ہیں۔ اس سے اس کا مقصد یہ تھا کہ ھندو مذہب اور اسلام میں جو اعتقادات مشترک ہیں، وہ لوگوں کی سمجھ میں آسانی سے آجائیں۔ اس نے خاص طور سے ھندوؤں کے مشہور مذہبی گرنتھوں کا فارسی میں اس لئے ترجمہ کیا کہ جس سے مسلمان فارسی کے ذریعے ھندوؤں کے مذہبی نقطۂ نظر اور رسم و رواج کو اچھی طرح سمجھ سکیں۔

یوں تو داراشکوہ کی اکثر تصانیف جن کا تعلق تصوف اور عرفان سے ہے اس سے ان کی وسیع مشربی پوری طرح ظاہر ہو جاتی ہے لیکن مجمع البحرین اور سر اکبر اس کی ایسی کوششیں ہیں جن کی نظیر ھندوستان کی تاریخ میں نہیں ملتی ہے۔ یہ ایک ایسے نوجوان شہزادے کی تصانیف ہیں جو محض اپنی خواہش سے اس بات کے درپے ہوتا ہے کہ ان دونوں مذاہب میں مشترک عناصر موجود ہیں اور جو دوری ان دونوں مذاہب کے درمیان پیدا ہو گئی ہے وہ ان کے عالموں کے محدود مطالعے اور محدود نقطۂ نظر کی بنیاد پر ہے۔

مختصر یہ کہ میری محدود معلومات کی حد تک کوئی ایسی تصنیف اب تک دستیاب نہیں ہوئی ہے جس میں اسلام اور ھندو مذاہب کی بابت اس طرح کی گفتگو کی گئی ہو اور دونوں مذاہب کے مشترک اجزا کا اس طرح جائزہ لیا گیا ہو۔ اس کی یہ ساری تصانیف فارسی زبان میں ہیں۔ فارسی اس کے اظہار خیال کا وسیلہ تھی اس لیے کہ فارسی زبان کی یہ تخصیص ہے کہ اس میں ھندوستان کی دو اہم فرہنگوں (اسلام اور ھندو مذہب) میں متحد عناصر کی تلاش کے سلسلے کا اس قدر اہم مواد موجود ہے۔ اس کے ساتھ ہی یہ بات بھی قابل ذکر ہے کہ داراشکوہ کی یہ وسیع المشربی علماء کو پسند نہ تھی اور یہ بھی صحیح ہے کہ بعض جگہ داراشکوہ کی توجیہات غیر قابل قبول نظر آتی ہیں، لیکن اس حقیقت سے انکار نہیں کیا جا سکتا کہ فارسی زبان میں ایسے موضوعات پر گفتگو کی گئی ہے۔ اور اس طرح کا وافر مواد اس زبان میں موجود ہے جس سے نہ صرف

ہندوستان کی ساری زبانیں بلکہ دنیا کی دیگر زبانیں بھی محروم ہیں۔ ہندوؤں اور مسلمانوں کے درمیان اتحاد پیدا کرنے کی یہ کوشش بالکل نئی تھی کہ جب دونوں مذاہب میں مشترک عناصر موجود ہیں تو ان میں اختلاف بے معنی ہے۔ لیکن داراشکوہ کی یہ کوشش ناکام رہی اور اس کی سیاسی ناکامی میں بھی اس کی اسی پالیسی کا دخل تھا۔ مختصر یہ کہ اس کے بعد پھر کوئی ایسا مصنف پیدا نہ ہوا جو اس کی اس روایت کو آگے بڑھاتا۔

پاورقی

۱۔ سفینۃ الاولیاء ص ۶۸

۲۔ اوپانیشاد (سرّاکبر) ص ۱۸۰، ترجمہ داراشکوہ از متن سانسکریت، از دکتر تاراچند وسید محمد رضا جلالی نائینی، سال ۱۳۴۰ شمسی ہجری ۱۹۶۱، چاپ تابان۔

۳۔ ملاشاہ بدخشانی، "شاہ" تخلص کرتے تھے۔

۴۔ اوپانیشاد ص ۱۵۴، ۱۵۵۔

۵۔ مقدمۂ مجمع البحرین

۶۔ مجمع البحرین — آغاز

فرهنگ

اردو-فارسی

تألیف

دکتر سیّد باحید شهریار نقوی

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
اسلام آباد

۱۴۱۲ ہجری قمری -- ۱۳۷۰ ہجری شمسی - ۱۹۹۱ میلادی

ڈاکٹر عطش درّانی
مقتدرہ قومی زبان، اسلام آباد

فارسی اصطلاحات سازی
ایک مختصر تکنیکی جائزہ

فارسی اصطلاحات کا میدان ایران کے علاوہ برصغیر (پاکستان، بھارت، بنگلادیش) سے لے کر افغانستان تک، فرہنگستان، مغلیہ دور کے لغات اور آریانا جیسے دائرۃ المعارف کی حدود میں ایک وسیع مطالعے کا متقاضی ہے۔ ذیل میں اس کا ایک مختصر سا تاریخی اور فنی جائزہ پیش کیا جارہا ہے جو زیادہ تر ایرانی مطبوعات اور ان کے پس منظر میں علم الاصطلاحات کے حوالے سے لیا گیا ہے۔

فارسی اصطلاحات میں قدیم ترین لغات ہمیں مغلیہ دور میں ملتی ہیں جو برصغیر میں انتظامیہ، بندوبست اور مالگزاری کے نظام سے متعلق ہیں۔ ان میں فرہنگ کاردانی از جگت رائے شجاعتی ۱۰۹۰ھ/۱۶۷۹ میں لکھی گئی۔ یہ مولانا آزاد لائبریری مسلم یونیورسٹی علی گڑھ میں موجود ہے۔ چنار بٹائی، دیوان اعلیٰ، دیوان خالصہ، کروڑی، تیول، جاگیر، جیسی اصطلاحوں کا اس سے علم ہوتا ہے۔ مرآۃ الاصطلاح مرتبہ ۱۱۵۸ھ از آنند رام مخلص بھی اس ضمن میں قابل ذکر ہے آنند رام، محمد شاہ کے دربار سے

وابستہ تھا اور سوہدرہ (گجرات) کا رہنے والا تھا۔

دفتری اور سرکاری دستور العمل سے متعلق اصطلاحات کا علم اس سے ہوتا ہے۔ یہ کتاب انجمن ترقی اردو علی گڑھ کے کتب خانوں میں موجود ہے(۱)۔ رسالہ اصطلاحات مالگزاری، خواجہ یاسین دہلوی کی تصنیف ہے اور برصغیر میں اٹھارویں صدی کے آخری زمانے میں لکھی گئی ہے۔ یہ برٹش میوزیم میں موجود ہے۔(۲)

مغلیہ دور کی بعض فارسی اصطلاحات کے اردو میں استعمال کا علم ہمیں نواب عزیز جنگ ولا، کی کتابوں مطبوعہ حیدر آباد دکن سے بھی ہوتا ہے۔

جدید فارسی اصطلاحات سازی پر زیادہ تر کام ایران میں ہوا اور وہ بھی بیسویں صدی عیسوی میں۔ اس سے پہلے ہمیں فارسی اصطلاحات تو ملتی ہیں لیکن اصطلاحات سازی عنقا تھی۔ بقول ڈاکٹر محمد ریاض(۳):

"بیسویں صدی عیسوی کے آغاز میں فارسی غیر ملکی زبانوں کی آمیزش سے خاصی مالا مال تھی۔ اس ضمن میں زیادہ تر اثر عربی اور فرانسیسی زبانوں کا مشہود تھا۔ عربی دانوں اور مغرب پسندوں نے خاصی بے اعتدالیاں پیدا کر رکھی تھیں۔ پیشہ ور ملاؤں اور مذہبی رہنماؤں نے عربی کلمات کے غیر ضروری استعمال کو وطیرہ بنا رکھا تھا۔ اور مغرب پرست مغربی زبانوں کے آداب و رسوم سے متعلق الفاظ فارسی میں داخل کر رہے تھے۔ اس روش کو معتدل بنانے کی کئی کوششیں کی گئیں۔ زیادہ نمایاں کام دو سرکاری فرہنگ سازوں کے ہیں جن میں سے پہلا ۱۹۳۵ء سے ۹ سال تک نافذ رہا اور دوسرا بھی قدرے مدت کے لیے ۱۹۷۰ء تا ۱۹۷۹ء"۔

دراصل ایران شروع ہی سے عربوں کے اثر سے چھٹکارا پانے کی کوشش میں رہا۔ چنانچہ ان کے جدید اصطلاحات سازی کے بنیادی فلسفے کے بارے میں ایک بنیادی

حقیقت یہ ہے کہ ان کے نزدیک ہر حالت میں عربی سے چھٹکارا پایا جائے۔" وہاں یہ ایک تحریک ہے کہ اصلی ایرانی الفاظ کو استعمال میں لایا جائے اور اپنی زبان کو عربی سے آزاد کیا جائے۔ قدیم فارسی الفاظ کو پھر سے زندہ کیا جارہا ہے۔ یونیورسٹی کو دارالعلوم کی بجائے دانش گاہ کہا جاتا ہے۔(۴)

دراصل جدید اصطلاحات سازی کی ضرورت اس وقت محسوس ہوئی جب ۱۹۲۴ء میں فوج کو جدید خطوط پر استوار کرنے کی کوشش کی گئی۔ چنانچہ پہلوی دور کی وزارت دفاع اور وزارت تعلیم نے مل کر ایک انجمن تشکیل دی جس کے مختلف اجلاسوں میں وضع اصطلاحات کا کام کیا گیا۔ ان کے طریق کار کے بارے میں ڈاکٹر مہر نور محمد لکھتے ہیں۔(۵)

"ضروری اصطلاحات فرانسیسی زبان میں لکھ کر ہر ایک رکن کو بھجوادی جاتیں۔ وہ اپنے ذوق اور صوابدید کے مطابق فرانسیسی الفاظ کے سامنے فارسی الفاظ لکھ کر انجمن کو بھیجتے۔ اجلاس میں ہر لفظ پر مفصل بحث ہوتی۔ ہر رکن اپنی رائے کا اظہار کرتا اور آخر میں بڑی بحث و تمحیص کے بعد کسی ایک اصطلاح کو منتخب کرلیا جاتا۔"

اس کے ساتھ ساتھ ٹیچرز ٹریننگ کالج میں بھی اصطلاحات سازی کا کام شروع ہوا (جو ۱۹۲۲ء سے قائم تھا) اس کے اصول مندرجہ ذیل تھے۔

۱۔۔۔فارسی گرائمر کا لحاظ

۲۔۔۔سادگی اور اختصار کا خیال

۳۔۔۔فارسی مترادف نہ ملنے کی صورت میں بین الاقوامی اصطلاح کا انتخاب

۴۔۔۔متداول اصطلاحات کی حفاظت ماسوائے ایسے الفاظ جو صحیح نہ ہوں یا ان کے مقابلے میں زیادہ موزوں لفظ موجود ہو۔

اصطلاحات سازی کے لیے ایران کا سب سے بڑا ادارہ "فرہنگستان" ہے جو مارچ ۱۹۳۵ء میں قائم ہوا تھا۔ اس لئے "نامۂ فرہنگستان" کے نام سے مجلہ بھی جاری

کیااور واژہ ہائے نو" (نئے الفاظ) کے عنوان سے پانچ کتابچے بھی شائع کیے۔ ۱۹۴۴ء میں یہ ادارہ ختم ہوگیا۔

اس ادارے کے فرائض و مقاصد میں جو امور قابل توجہ ہیں، ان میں فارسی کو نامناسب الفاظ سے پاک کرنا، پیشہ وروں، صنعت گروں، پرانی کتابوں اور مقامی افراد سے علاقائی الفاظ و اصطلاحات وغیرہ جمع کرنا اور غیر فارسی الفاظ مسترد کرنے کے لیے قواعد بنانا اہم ہیں۔ (٦) ان فرائض کے ذکر سے ہمیں ایران کے جدید رجحانات کا بخوبی علم ہوتا ہے۔ یہ وہی تخلیص زبان کا رجحان ہے جسے مولوی عبدالحق نے غیر علمی اور سیاسی قرار دیا ہے۔ اس ادارے نے بنیادی طور پر باز، پیش اور وا جیسے سابقوں اور "آموز اور دار" جیسے لاحقوں سے نئے الفاظ وضع کرنے کی طرح ڈالی تھی۔ اس ادارے کی خدمات کے بارے میں ڈاکٹر محمد ریاض لکھتے ہیں۔ (۷)

"فرہنگستان زبان کی کوشش سے عربی اور یورپی زبانوں کے فارسی میں مستعمل دو ہزار سے زاید ناروا الفاظ کی جدول بندی کی گئی اور ان کا تداول غیر پسندیدہ بتایا گیا ہے۔ ان کی جگہ نئے اور بہتر الفاظ وضع کئے گئے اور ان کی تشہیر کی گئی۔ ان میں اسم ہائے عام اور جغرافیائی نام بھی شامل ہیں۔ ان ناموں کی فارسی صورتوں پر ترکی اور عربی صورتیں غالب آگئی تھیں۔ (جیسے) اطفائیہ، اسے (آتش نشانی) کہا گیا۔ اس طرح عضو بدن (اندام)، محیط (پیرامون)، قائم مقام (جانشین)، تجویز (پیش نہاد)، مریض خانہ (بیمارستان)۔ قدیم ایرانی زبانوں کے نامانوس کلمات لانے کی چند مثالیں، اگرچہ ان الفاظ کا رواج نہ ہو سکا:۔ مثلاً لغت کی بجائے "مواد"، ترجمہ کی بجائے "پچوہ" وغیرہ۔

فرہنگستان کے کتابچے "لغت ہائے نو" (مارچ ۱۹۳۷ء) میں بلدیہ، پولیس، جنگ اور ائر فورس کی ضروریات کے لئے اصطلاحات مرتب کی گئی تھیں اس میں بھی

عربی تراکیب کی جگہ فارسی تراکیب دی گئیں۔ مثلاً شریان (سرخ رگ)، ورید (سیاہ رگ)، امتحان (آزمایش)، داخل (اندرون)، غواص (آب باز)، عدلیہ (دادگستری)، محکمہ (دادگاہ)، اسی طرح "واژہ ہائے نو" میں قدیم مستعمل الفاظ کے لئے نئے الفاظ تجویز کیے گئے۔ مثلاً بلدیہ (شہر داری)، مطبع (چاپخانہ)، شہادت (گواہی)، جرم (بزہ)، ضد سم (بادزہر) وغیرہ۔ اسی طرح مغربی زبانوں میں خصوصاً فرانسیسی کے متبادل وضع کیے گئے۔ مثلاً آسانسور (بالارو ــ لفٹ کے لیے)، ویزا (رواديد)، ایجنٹ (آژان)، اسٹیڈیم (استادیوم)، شیمی (شیمی ــ کیمیا کے لیے)۔ اور اس کے علاوہ اس ادارے نے دیگر اداروں کی اصطلاحیں بھی اپنائیں۔ مثلاً بادامک (مغزبادام کی جگہ)، آرام دہ (مسکن کی جگہ)، چنگار (سرطان کی جگہ)۔ (۸)

اگرچہ ۱۹۴۴ء میں یہ ادارہ ختم ہوگیا، لیکن اس کے اثرات تادیر رہے اور ۱۹۴۹ـــ۵۰ء تک کم و بیش اسی طرز پر مزید کام ہوتا رہا۔ ۱۹۷۰ء میں نیا ادارہ "فرہنگستانِ زبان ایران" قائم ہوا۔ ادارے کی ترجیحات قدرے مختلف تھیں۔ طریق کار کچھ یوں تھا: (۹)

"اس نے ہر شعبہ کے دو یا تین متخصص لوگوں کی خدمات مستعار لیں جو زبان شناسوں کے ایک گروہ کے ساتھ ہفتے میں دو گھنٹے بیٹھتے اور وضع اصطلاحات کا کام کرتے تھے۔ اسی طرح ۱۲ گروپ بنائے گئے جن میں سو کے لگ بھگ زبان شناس شامل تھے اور انہوں نے ۱۹۸۴ء کے آخر تک چھ ہزار سے زائد فنی اور تکنیکی یورپی الفاظ کے فارسی مترادفات وضع کر لئے تھے"۔

"فرہنگستانِ زبان ایران" نے اصطلاح سازی کے لئے جو اصول استعمال کئے ان کی تفصیل ڈاکٹر مہر نور محمد نے دی ہے: (۱۰) اس کی روشنی میں ان کے اصولوں کا اجمالی جائزہ اس طرح لیا جاسکتا ہے:۔

۱۔ "غیر ملکی مغربی اصطلاحات کے مترادفات وضع کرنے کے لئے یہ طریقہ اختیار کیا گیا کہ مستعار ترجمہ کیا جائے۔ وہ اصطلاحات کو تقسیم کر کے اصل زبان کے ہر جز کے معنی اور مادہ کو معلوم کرتے تھے۔ ایرانِ قدیم کی زبانوں اوستائی، فارسی قدیم اور پہلوی میں لفظ کے اجزا کا ترجمہ کر کے ان الفاظ میں باہم ملا لیتے"۔

۲۔ "ترکیب اور اشتقاق کا طریقہ بھی آزمایا گیا۔ علیحدہ معنی والے الفاظ کو ملا کر تیسرا لفظ بنا لیا جاتا۔ اسی طرح نئے نئے سابقے اور لاحقے بنائے گئے اور ان سے مشتق اصطلاحات وضع کیں۔ مثلاً "باز" اور فعل امر کی ترکیب سے اسم مرکب مثلاً (Investigation) کے لئے "باز پُرس"، (Reflex) کے لئے "باز تاب"۔ اسی طرح "باز" اور صفت فاعلی مرخم کی ترکیب سے اسم فاعل مثلاً (Controller) کے لئے "باز بین"، (Investigator) کے لئے "باز جو" اور (Inspector) کے لئے "باز رس"۔

سابقہ "پیش اور فعل امر کی ترکیب سے اسمِ مرکب مثلاً (Minute) کے لئے "پیش نویس"، سابقہ "باز" و فعل امر اور یائے مصدری کی ترکیب سے اسم مرکب مثلاً (Investigation) کے لئے "باز رسی"، (Requisition) کے لئے "باز گیری"، سابقہ "پیش" و فعل امر اور یائے مصدری کی ترکیب سے اسمِ مصدر مثلاً (Forecast) کے لئے "پیش بینی"، (Prevention) کے لئے "پیش نہاد"، (Incident) کے لئے "پیش آمد"، سابقہ "باز" اور صفتِ مفعولی مرخم کی ترکیب سے اسم مرکب مثلاً (Internment) کے لئے "باز داشت"، (Restoration) کے لئے "باز گشت"، لاحقہ "بان" اور اسمِ مرکب مثلاً (Constable) کے لئے پاسبان، لاحقہ "ستان" کی ترکیب سے (Hospital) کے لئے "بیمارستان"، لاحقہ "مند" اور اسم کی ترکیب کے ساتھ مثلاً (Clerk) کے لئے "کارمند"، اسم اور صفعت فاعلی مرخم کی ترکیب سے

اسمِ فاعل مثلاً اسم + دار (Governor) کے لئے "اُستاندار"، (Mayor) کے لئے شہر دار اور اسم + سنج (Anemometer) کے لئے "باد سنج" و (Thermometer) کے لئے گرما سنج، (Barometer) کے لئے "ہوا سنج"۔ اسم + شناس: (Geologist) کے لئے "زمین شناس" و (Expert) کے لئے "کار شناس"، متعلقِ فعل اور صفتِ فاعلی مرخم کے ساتھ (Lift) "بالا رو" اور (Descendent) کے لئے "پائین رو"۔ دو اسموں کی ترکیب سے مثلاً اسم + خانہ، اسم + گاہ، اسم + نامہ (داروخانہ، آسایش گاہ، گواہی نامہ) سابقہ "کار" کا استعمال (Management) کے لئے "کار پردازی"۔

۳۔ "فارسی اور عربی کلمات کی ترکیب سے اسم مرکب (Counsellor) رایزن، (Accountant) حسابدار، (Poor House) مسکین خانہ، (Sphygmograph) نبض نگار وغیرہ"۔

۴۔ "بعض پہلے سے موجود اور رائج فارسی اور یورپی الفاظ کو اسی طرح قبول کرلیا گیا۔

دوسرے ادارے فرہنگستان ایران کے جریدے "پیش نہادِ شما چیست؟" کے نو شمارے شائع ہوئے۔ اس کے بعض اصطلاحیں قابلِ توجہ ہیں۔ مثلاً آزمون (Test)، پایان نامہ (Thesis)، ارزہ (Marks)، اختیاری (Optional)، استادیار (Asstt: Prof:)، دانش یار (Associate Prof:)، زینہ (Degree)، تحریر (Version)، جزوہ (Booklet)، امانت گیری (Borrowing)، ساز گاری (Confirmity)، نظام (System)، رسیدگی (Investigation)، کسبِ کار (Business)، جانور شناسی (Zoology)، روند (Trend)"۔ (۱۱)

اس ادارے کی بعض اصطلاحات خاصی دلچسپ ہیں مثلاً پیش آمد (بمعنی حادثہ)، کارفرمائی (انتظام)، روئیداد (واقعہ)، زادگان (نسل)، آموزش یار (انسٹرکٹر)، واژہ (لفظ)، گشت (دورہ)، گفت و شنود (محاورہ و گفتگو): (۱۲)۔

سید عارف نوشاہی اور ڈاکٹر مہر نور محمد نے فارسی اصطلاحات سازی کی کتابیات میں جدید فارسی اصطلاحات کے ۱۷۶ لغات کا ذکر کیا ہے۔ ان میں اصولِ اصطلاحات سازی پر ایک اور علوم و فنون پر جامع لغات چھ ہیں۔ ان میں ایسے لغات کا ذکر بھی ہے جو بعض اداروں، غیر سرکاری انجمنوں اور افراد نے نجی طور پر بھی انجام دیں (۱۳) ان کے اصول عام طور پر مندرجہ ذیل ہیں۔ (۱۴)

۱— یہ لوگ نئے الفاظ وضع کرنے کے لئے ترکیب و اشتقاق کی روش کو بروئے کار لاتے۔

۲— دوسرا طریقہ یہ تھا کہ وہ اشیا کے اوصاف کے مطابق نام بنا لیتے ہیں۔ مثلاً (Brush) کے لئے ماہوت پاک کن، (Blotting Paper) آب خشک کن، (Juicer) آب میوہ گیری، (Flash-light) نور افگن وغیرہ۔

خان بابا متار نے "فہرست کتابہائی چاپی فارسی" جلد سوم (تہران: ۱۳۵۲ھ۔ ش) میں ۴۲ کتابوں کا تذکرہ کیا ہے۔ جن میں سے ایک روس سے طبع ہوئی ہے۔ ان میں سے دو تین لغات کا جائزہ ضروری ہے۔ خصوصاً نجی لغات کا مطالعہ پیش کیا جاتا ہے۔

پہلا لغت روبرت قوطانیان کا "فرہنگ علمی و فنی: فیزک، مکانیک، الکترونیک" ہے اس میں عربی اصطلاحات سے گریز نہیں کیا گیا۔ چند مفرد اصطلاحات ملاحظہ ہوں: (Absolute) مطلق، (Coefficial) فریب، (Proof) اثبات، (Machine) دستگاہ، چرخ، ماشین۔

مفرس اصطلاحیں: (Cadmium) کادیوم، (Caffeine) کافیئن، (Monomor) مونومر۔

ترکیبی مرکب اصطلاحین: (Acoustical) مربوط بسامعہ، (Comicdust) گردوغبار کیہانی۔ (۱۵)

علی کیہانی کا لغت "فرہنگ علمی و فنی" بھی سائنسی و تکنیکی اصطلاحات کے لئے تہران سے شائع ہوا۔ یہ تشریحی لغت ہے۔ اس میں دونوں متبادلات یعنی خالص عربی، فارسی اور مفرس دیئے گئے ہیں۔ مثلاً (Absolutical Alcohol) الکل مطلق، الکل ایتلیک، (Acetic Acid) ایسد استیک۔ جوہر، سرکہ۔ اس میں بھی عربی الفاظ گریز نہیں کیا گیا۔ مثلاً مفرد اصطلاحین (Absolute) مطلق، (Absorbent) جاذب، (Absolute Value) مرکب۔اصطلاحیں، قدر (Super-Cooling) فوق انجماد، کلاسیکی فارسی کا استعمال بھی ملتا ہے مثلاً (Sun-Dial) ساعتِ آفتابی، (لاحقوں کے ساتھ) (Oxyntic) ایسد ساز،

مفرس اصطلاحیں: (Caolin) کاؤلین، (Protemena) پروتومنا۔ (۱۶)

فرہنگ ذکائی کا ترجمہ فرہنگ فیزیک (طبیعات کا لغت) ۱۹۷۸ء میں شائع ہوا۔ اس میں بھی عربی اور سابقہ فارسی ذخیرۂ الفاظ سے استفادہ کیا گیا ہے۔ مثلاً مفرد اصطلاحیں: (Absolute) مطلق، (Angle) زاویہ، (Geometry) ہندسہ۔ کہیں کہیں تفریس بھی کی گئی ہے، مثلاً (Ampere) امپیئر، (Rediology) رادیولوزی۔

مرکب اصطلاحیں: (Absorption cell) سلول جذب، (Average) حدِ متوسط،

(Gravitation) قوہ جاذبہ، (jogs) زمین لرزہ، وغیرہ۔ (۱۷)

حواشی

۱۔ تفصیل کے لیے دیکھیئے: ڈاکٹر سید عبداللہ ادبیات فارسی میں ہندوؤں کا حصہ، لاہور: مجلس ترقی ادب (۱۹۶۷ء) ص ۱۳۵ تا ۱۳۶۔

۲۔ نعمان احمد صدیقی کا مقالہ، مغلوں کا نظام مالگزاری، نئی دہلی (۱۹۷۷) انہی کتابوں پر مبنی ہے۔

۳۔ ڈاکٹر محمد ریاض، ایران میں قومی زبان کے نفاذ کا مسئلہ۔ مشکلات اور حل، اسلام آباد۔ (ستمبر ۱۹۸۸ء) ص: ۶۴۔

۴۔ سنیتی کمار چڑجی، ہند آریائی اور ہندی، ص: ۲۱۴۔

۵۔ ڈاکٹر مہر نور محمد، ایران میں وضع اصطلاحات کے اصول، اسلام آباد (۱۹۷۵ء) ص: ۴۔

۶۔ بحوالہ، سید عارف نوشاہی، ایران میں اصطلاحات سازی، "اخبار اردو"، اسلام آباد۔ اپریل ۱۹۸۴ء ص: ۱۲

۷۔ ڈاکٹر محمد ریاض، ایران میں قومی زبان کے نفاذ کا مسئلہ، ص: ۴۷ تا ۷۶۔

۸۔ بحوالہ: ایضاً، ص: ۸۶، ۸۷، ۹۲ تا ۹۵۔

۹۔ بحوالہ: مشرقی ممالک میں قومی زبان کے ادارے، ص: ۸۷۔

۱۰۔ ڈاکٹر مہر نور محمد، محولہ بالا، ص: ۱۲ تا ۱۶۔

۱۱۔ بحوالہ: ایران میں قومی زبان کے نفاذ کا مسئلہ، ص: ۱۰۸ تا ۱۱۲۔

۱۲۔ بحوالہ: ایضاً، ص: ۱۱۶۔

۱۳۔ بحوالہ: سید عارف نوشاہی، ڈاکٹر مہر نور محمد، فارسی اصطلاحات سازی (کتابیات)، اسلام آباد (۱۹۸۵ء)۔

۱۴۔ ڈاکٹر مہر نور محمد، ایران میں وضع اصطلاحات کے اصول، ص: ۱۸، ۱۹۔

۱۵۔ بحوالہ: روبرت قوطانیان، فرہنگ علمی و فنی، تہران: انتشارات بہار۔
۱۶۔ علی کیہانی، فرہنگ علمی و فنی، تہران (۱۳۵۳ھ)۔
۱۷۔ فرہنگ فیزیک، تہران، چاپ سوم (۱۹۷۸ء)۔

کتابیات

۱۔ چٹرجی، سینتی کار، ہند آریائی اور ہندی، ترقی اردو بیورو، نئی دہلی، ۱۹۸۳ء۔
۲۔ روبرت قوطانیان، فرہنگ علمی و فنی، انتشارات بہار، تہران۔
۳۔ صدیقی، نعمان احمد، مغلوں کا نظام مالگزاری، نئی دہلی، ۱۹۷۷ء۔
۴۔ عبداللہ، ڈاکٹر سید، ادبیات فارسی میں ہندوؤں کا حصہ، مجلس ترقی ادب، لاہور، ۱۹۶۷ء۔
۵۔ عطش درانی و دیگر، مشرقی ممالک میں قومی زبان کے ادارے، مقتدرہ قومی زبان، اسلام آباد، ۱۹۸۵ء۔
۶۔ علی کیہانی، فرہنگ علمی و فنی، تہران، ۱۳۵۳ھ۔
۷۔ فرہنگ فیزیک، تہران، چاپ سوم، ۱۹۷۸ء۔
۸۔ محمد ریاض، ڈاکٹر، ایران میں قومی زبان کے نفاذ کا مسئلہ، مشکلات اور حل، مقتدرہ قومی زبان، اسلام آباد، ۱۹۸۵ء۔
۹۔ نور محمد، ڈاکٹر مہر، ایران میں وضع اصطلاحات کے اصول، مقتدرہ قومی زبان، اسلام آباد، ۱۹۸۵۔
۱۰۔ نوشاہی، سید عارف، ایران میں اصطلاحات سازی، "اخبار اردو" اسلام آباد، اپریل، ۱۹۸۴ء۔

میر سید علی همدانیؒ

[با شش رسالہ از وی]

دکتر محمد ریاض

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

AL MUWADDATUL QURBA.

BEING A COLLECTION OF THE PROPHET'S UTTERANCES (OF HADITHES) IN COMMENDATION OF THE AHLUL BAIT

COMPILED ■■

Syed Ali Hamadani, translated into English from the original Arabic

BY

Moulvi Syed Ahmad ■■ Rizvi, Mohani, B.A., translator of the Sahifai Kamila and Nahjul Balagha.

PUBLISHED BY

S. Muhammad Zaki,
(Grandson of Najmul Ulema)
Secretary of Muyyadul Uloom Association,
Madrasat-l Waizeen, Lucknow.

Printed by Syed Iqbal Husain, at ■■ Muslim Press, 16, Canning Street, Lucknow.

1937.

اُم سلمیٰ
ڈھاکہ یونیورسٹی، بنگلادیش

آغا احمد علی اصفہانی

ڈھاکہ کے مشہور فارسی دان آغا احمد علی کے والد کا نام آغا شجاعت علی تھا۔ اُن کے اجداد نادر شاہ دُرّانی کے حملہ ہندوستان (۱۷۳۹ء) کے زمانے میں ہندوستان آئے اور یہیں آباد ہو گئے۔ آغا احمد علی کے دادا، آغا عبدالعلی اپنے زمانے کے مشہور خوش نویس اور خطاط تھے۔ آغا احمد علی کی پیدائش ڈھاکہ میں ہوئی۔ ۱۰ شوال ۱۲۵۵ھ/۱۸۳۹ء ان کا سال ولادت ہے جو اُن کے تاریخی نام مظہر علی سے ظاہر ہے (۱)۔

آغا احمد علی نے فارسی کی تعلیم شاہ جلال الدین بخاری سے حاصل کی جو ڈھاکہ ہی میں مقیم تھے۔ کتب بینی اور مطالعہ کے اتنے شائق تھے کہ ڈھاکہ کی تمام لائبریریاں چھان ڈالیں۔ پھر بھی کتب بینی کا شوق باقی رہا۔ ایشیاٹک سوسائٹی کلکتہ کی شہرت سن کر ۱۲۷۹ھ/۱۸۶۲ء میں کلکتہ پہنچے اور روزانہ ایشیاٹک سوسائٹی کی لائبریری میں حاضر ہوتے اور دن بھر کتابوں کے پڑھنے میں گذار دیتے۔ اسی اثنا میں مسٹر کوویل پروفیسر سنسکرت کالج اور مسٹر بلوکمین، ماہر علوم مشرقی سے ملاقات کا اتفاق ہوا یہ دونوں بھی اکثر لائبریری آیا جایا کرتے تھے۔ یہ دونوں ان کی قابلیت اور معلومات سے اس قدر متاثر ہوئے کہ ان سے استفادہ کرنے لگے۔ چنانچہ مسٹر کوویل نے تو ان کو باضابطہ ماہوار ساٹھ روپیہ پر اپنا ٹیوٹر ہی مقرر کر لیا (۲)۔

آغا احمد علی کا رجحان ابتدا سے ہی فارسی کی جانب تھا۔ اور اس زبان میں اچھی استعداد حاصل کی۔ بلوکمین اُن کی فارسی دانی کے بارے میں کہتے ہیں

He distinguished himself at an early age by his extensive knowledge of Persian Literature ;(3).

فارسی میں نثر کی جانب ان کا رجحان زیادہ تھا لیکن کچھ شعر و شاعری کا ذوق بھی رکھتے تھے اور کبھی کبھی اردو و فارسی میں اشعار کہتے تھے۔ علم عروض و قوافی میں معقول دست گاہ رکھتے تھے اور حافظ اکرام احمد ضیغم سے اصلاح لیتے تھے۔ عبدالغفور نسّاخ کو بھی اپنے اشعار دکھاتے تھے۔ نسّاخ کہتے ہیں۔ "چند شعر فارسی و اُردو از نظرم نیز گزرانیدہ بود" (۴)

۱۸۶۲ء میں آغا احمد علی کلکتہ چلے آئے تو تالتلہ میں جو مدرسۂ عالیہ کلکتہ کے پاس ہے آپ نے اپنا ایک مدرسہ قائم کیا اور اپنے نام کی مناسبت سے اس کا نام "مدرسہ احمدیہ" رکھا۔ جس کے وہ آخر تک صدر مدرس رہے اور اس میں درس و تدریس کا کام شروع کیا۔ لیکن آپ کے انتقال کے ساتھ یہ مدرسہ بھی بند ہو گیا (۵)۔

کلکتہ میں آپ کی فارسی دانی کی شہرت اتنی پھیلی کہ ۱۸۶۴ء میں مسٹر کوویل کی سفارش سے کرنل سر ولیم ناسن لیز (Sir William Nassan Lees) (۱۸۷۰ — ۱۸۵۷)، پرنسپل مدرسہ عالیہ نے مدرسہ کے فارسی مدرس کی جگہ آپ کو مقرر کر دیا۔ اسی زمانے میں مرزا غالب اپنی پنشن کے سلسلے میں کلکتہ آئے ہوئے تھے۔ مسلم انسٹیٹوٹ میں ایک مجلس تھی۔ مرزا غالب اور آغا احمد علی دونوں موجود تھے۔ اس ادبی محفل میں کسی علمی مسئلہ پر اختلاف پیدا ہو گیا۔ (۶)

مرزا غالب اور آغا احمد علی کے درمیان دوسرا تنازعہ "برہان قاطع" کے سلسلے میں پیدا ہوا۔ برہان قاطع محمد حسین تبریزی المتخلص بہ برہان کا مشہور لسانیاتی کارنامہ ہے جو ۱۰۶۲ھ/۱۶۵۲ء میں حیدر آباد دکن میں پایۂ تکمیل کو پہنچا۔ یہ کتاب سلطان

عبداللہ قطب شاہ فرمانروائے گولکنڈہ کے نام معنون کی گئی۔ برھان قاطع کے الفاظ کی تعداد بقول علی اصغر حکمت ۲۰۲۱۱ تک پہنچتی ہے یہ ضخامت اسے ایک خاص امتیاز بخشتی ہے۔ برھان قاطع کو برصغیر پاکستان و ھند اور ایران میں بے مثال مقبولیت حاصل ہوئی۔ بعد کے فرھنگ نویسوں نے بھی اس سے استفادہ کیا ہے۔ کیپٹن رویک نے ۱۲۳۴ھ/۱۸۱۸ء میں کلکتہ سے اس کا پہلا ایڈیشن شائع کیا(۷)۔

۱۸۶۲ء میں مرزا غالب نے "برھان قاطع" پر نہایت کڑی تنقید کی، اور اپنی کتاب "قاطع برھان" میں اپنے عہد سے لگ بھگ دو سو برس پہلے کی فارسی فرھنگ "برھان قاطع" کی اغلاط کی طرف عوام کی توجہ منعطف کرانے کی ایک مثبت انداز میں کوشش کی تھی۔ علمی مباحث کے سلسلے میں یہ غالب کا ایک مستحسن اقدام تھا۔ لیکن انہوں نے اپنی تنقید میں اعتدال قائم نہ رکھا "قاطع برھان" میں انہوں نے صاحب برہان کے لئے ناملائم الفاظ اور غیر مناسب فقرے بھی استعمال کئے جس کی وجہ سے تمام تر بحثیں ذاتیات کی سطح پر آکر کھڑی ہوگئیں۔ چنانچہ "قاطع برھان" کے منظر عام پر آتے ہی ایک ہنگامہ برپا ہوگیا(۸)۔

اس کے بعد ایک عرصہ تک حامیان "برھان قاطع" اور مرزا غالب کے عقیدت مندوں کے درمیان ادبی تنازعہ کا سلسلہ جاری رہا۔ اس سلسلے میں "محرق برھان قاطع" (۱۸۶۴ء/۱۲۸۰ھ) تالیف سید سعادت علی "ساطع برھان" (۱۸۶۶ء/۱۲۸۲ھ) تالیف مرزا رحیم بیگ میرٹھی، موید برھان (۱۸۶۶ء/۱۲۸۲ھ) تالیف آغا احمد علی "قاطع القاطع" (۱۸۶۷ء/۱۲۸۳ھ) تالیف امین الدین دھلوی، "دافع ھذیان" (۱۸۶۵ء/۱۲۸۱ھ) تالیف نجف علی "شمشیر تیز تر" (۱۸۶۸ء/۱۲۸۴ھ) اور مرزا غالب کی اپنی اردو تصانیف "لطایف غیبی" (۱۸۵۶ء/۱۲۸۱ھ) "سوالات عبدالکریم" (۱۶۵۶ء/۱۲۸۱ھ) "نامہ غالب (۱۸۶۵ء/۱۲۸۱ھ). اور تیغ تیز (۱۸۶۷ء/۱۲۸۳ھ) وغیرہ شامل ہیں (۹)۔

قاطع برہان کی رد میں سب سے زیادہ مبسوط کتاب آغا احمد علی کی "موید برہان" ہے۔ یہ کتاب ۴۶۸ صفحات پر مشتمل ہے جو ۱۲۸۰ھ/۱۸۶۴ء میں اختتام کو پہنچی اور ۱۲۸۲ھ/۱۸۶۶ء میں مطبع مظہر العجائب کلکتہ سے چھپی۔

"مویدٔ برہان" کا سال اختتام آغا احمد علی نے یوں درج کیا ہے۔

شکر ایزد کاین موئد اختتام
یافت از توفیق و لطف کردگار
احمدا از سال ترتیب کتاب
گر بپرسندت نہان و آشکار
صوری و ہم معنوی تاریخ گو
دو صد و ہشتاد آمد برہزار (۱۱)

۱۲۸۰ھ

"موید برہان" کے دیباچے میں آغا احمد علی نے "برہان قاطع" پر غالب کی تنقید کا ذکر یوں کیا ہے۔

"نسخۂ قاطع برہان" کہ تراویدۂ رگ کلک اسد اللہ خان، غالب تخلص، عرف مرزا نوشہ است از ہندوستان زیب طبع یافتہ بکلکتہ آمد و بنظرم رسید۔ دریافتم کہ حضرت غالب باوصف قدردانی زبان فارسی و دوست داشتن گفتار باستانی و باہمۂ دعویٔ زبان دانی با محمد حسین تبریزی کہ تخلص برہان دارد در آویخت و از عرصۂ برہان قاطع کہ تالیف این بزرگوار است گرد برانگیخت و ہزار ہا نازک تنان الفاظ صحیحہ را بزیر تیغ قلم کشید و تہمت خطاہای فاحش بگردن جامع لغات بست و بہ سنان طعنہ سینۂ او بخست و درباب سخن راند و اورا بر خاک بی اعتباری نشاند و بر ہر حرفش انگشت نہاد۔ (۱۲)

غالب نے اپنے خطوں اور رسالہ "تیغ تیز" میں "موید برہان" کا ذکر بہت تلخ لہجے

میں کیا ہے "تیغ تیز" میں لکھتے ہیں۔

"مولوی احمد علی جہانگیر نگری عالم ہیں مگر ان معنوں میں کہ صرف و نحو کے دو چار رسالے پڑھ لیے ہیں اور فاعل اور مفعول سے لگا لگار کھا ہے باقی فہم، تمیز، انصاف، حیا ان چاروں صفتوں کا پتہ نہیں۔ (۱۳)

آغا احمد علی کا ذکر کرتے ہوئے مولانا الطاف حسین حالی نے یوں لکھا ہے: ایک شخص مرزا احمد بیگ متوطن کلکتہ، جنہوں نے مرزا کے خلاف ایک مبسوط کتاب موید البرہان لکھی ہے جس کے لکھتے وقت تمام ایشیاٹک سوسائٹی کا کتب خانہ قاطع برہان کے چند اوراق کی تردید کے لئے چھان مارا" (۱۴)

یوں تو آغا احمد علی جیسے ممتاز اور مستند عالم کے لئے "ایک شخص" کی حقارت آمیز ترکیب کا استعمال ہی اس معنوی اور شخصی خلیج کو نمایاں کرتا ہے جو بنگالہ اور شمالی ہندوستان کے اہل قلم میں تھی۔ نام بھی غلط لکھا ہے۔ وطن بھی غلط دیا ہے۔ ایرانی النسل کو مغل بنا دیا ہے۔ کتاب کا نام بھی غلط ہے۔ (صحیح نام موید برہان تھا) یقیناً کتاب حالی کی نظر سے نہیں گذری۔ لیکن ان سطور کا شاید زیادہ افسوس ناک پہلو یہ ہے کہ ان میں صحیح علمی اور تحقیقی طریق کار سے بھی بے اعتنائی برتی ہے۔ (۱۵)

اگر آغا احمد علی نے قاطع برہان کے اٹھائے ہوئے سوالات کی تحقیق کے لئے ایشیاٹک سوسائٹی کا تمام کتب خانہ چھان مارا تو یہ کوئی قابل اعتراض یا انوکھا فعل نہ تھا۔ بلکہ صحیح علمی طریق کار یہی تھا۔ اب جو مسائل سامنے تھے وہ ادبی یا تخلیقی نہ تھے کہ ذہانت و ذکاوت کے سہارے یا علم لدنی کی مدد سے حل ہو جائیں وہ علمی اور تحقیقی تھے۔ جن میں صحیح راستہ ڈھونڈنے کے لئے مآخذ اور حوالوں کی ضرورت تھی۔

غالب کو شاید اب اس کا اندازہ ہو گیا۔ موید برہان اور آغا احمد علی کے متعلق انہوں نے جو کچھ فارسی قطعہ یا نثر میں لکھا ان میں وہ "جلال" غائب ہے جو برہان قاطع اور اس

کے دوسرے حمایتیوں کے متعلق اظہار خیال میں تھا مرزا غالب کو اب شاید اس امر کا احساس ہو گیا تھا کہ جس بھنور میں انہوں نے چھلانگ لگائی تھی اس میں تیراکی کے لئے زیادہ مشق اور مزاولت کی ضرورت تھی (۱۶)

غالب نے موید برھان کے جواب میں ''شمشیر تیز'' لکھی تو آغا احمد علی نے اس کا جواب ''شمشیر تیز تر'' سے دیا۔ اس رسالہ میں غالب کے ان اکیس اشعار کے فارسی قطعہ کا جواب ہے جو انہوں نے آغا احمد علی کے متعلق لکھا تھا۔ سب سے پہلے اس کا جواب احمد علی کے شاگرد عبدالصمد فدا سلہٹی نے دیا فدا کے مقابلے میں غالب کے عقیدت مندوں میں سے دو شخص سامنے آئے ایک شاہ باقر علی باقر بہاری اور دوسرے خواجہ فخرالدین حسین سخن انہوں نے دو قطعے لکھے۔ فدا نے پھر ان قطعوں کا جواب دیا اور سب مخالف و موافق قطعوں کو جو ایک ہی زمین میں تھے تیغ تیز تر میں داخل کر دیا۔ اس رسالے کی ابتدا میں یہ سب قطعے شامل ہیں، فدا کے قطعہ سے چند اشعار پیش خدمت ہیں۔

فرقِ حق و باطل ای صاحب نظر بشنو زمن
گر ترا جویای حق ایزد تعالیٰ کردہ است
دید چون غالب مؤید آن کتاب لاجواب
کش بصد تحقیق املا ہادی ما کردہ است
قطعۂ در پوزش کردار خود ترتیب داد
گاہ در وی فخر و گہ لطف و مدارا کردہ است
گفتگو بالای طاق از اصل مضمون کتاب
ہرزہ گوئی ہر چہ دارد بی محابا کردہ است
گاہ میگوید ز فخر و کبر و عجز و انکسار

ہم مرا ہم خویش را دردہر رسوا کردہ است
من کیم عبدالصمد در شعر نام من فدا
شہر سلہٹ مولدم ایزد تعالےٰ کردہ است
من یکے از کمترین خدام آغا احمدم
چون بدیدم معترض این شکوہ بیجا کردہ است
(۱۷)

"شمشیر تیز تر" ۱۸۶۷ء میں لکھی گئی اور ۱۸۶۸ء میں مطبع نبوی مولوی غلام نبی خان سے طبع ہوئی۔ صفحات کی تعداد ۱۰۶ ہے۔

رسالہ "تیغ تیز تر" کی مانند ایک دیگر تصنیف بنام "ہنگامہ دل آشوب" بھی آغا احمد علی اور غالب کے مخالف و موافق قطعات کا مجموعہ ہے۔ جو غالب کے بہی خواہوں شاہ باقر علی باقر بہاری اور خواجہ فخر الدین حسین سخن کی کوششوں سے شائع ہوئے۔ اس کے دو حصے ہیں۔ حصہ اول میں غالب، فدا، باقر اور سخن کے قطعات شامل ہیں۔ جو منشی سنت پرشاد کے مطبع واقع آرہ (بہار) میں چھپا تھا۔ اس کا سال طباعت ذی الحجہ ۱۲۸۳ھ مطابق ۱۸۶۷ء ہے دیباچے سے غالب کی آغا احمد علی کے بارے میں تلملاہٹ ظاہر ہوتی ہے فرماتے ہیں:

"این چہ ہنگامہ دل آشوب و این چہ دلخراش خروش است کہ بنگالی نثر نگاران بہ پیکار حضرت غالب ناموز کمر بستہ اند، و بہ دراز دستی بیجا دلہای عالمیان شکستہ، ازین گرمی ہنگامہ نفسم در تاب است۔ و از آتش این غم جگرم کباب، مولوی احمد علی احمد تخلص کہ بہ گفتار ناروا تائید برہان کرد و زخمے بر جگر جہانیان زد۔" (۱۸)

بہر حال اس سلسلہ کی تمام کتابیں محققین کے لئے بے حد مفید ہیں۔ مرزا غالب اپنی جگہ ہیں۔ لیکن اس معرکہ سے آغا احمد علی اصفہانی کی علمیت، استعداد اور زباندانی پر بھی

کافی روشنی پڑتی ہے (۱۹)۔ اور مندرجہ بالا احمد علی کی دو کتابیں انہیں بحیثیت شاعر، محقق اور ناقد زندہ رکھنے کے لئے کافی ہیں۔ (۲۰)

۱۲۸۴ھ/۱۸۶۷ء میں آغا احمد علی نے فارسی زبان میں "رسالہ ترانہ لکھا"۔ سولہ صفحات پر مشتمل یہ کتابچہ بپٹسٹ مشن پریس کلکتہ سے شائع ہوا۔ اس میں فارسی رباعی کی تعریف تاریخ اور اوزان کا ذکر ہے۔ "رسالہ ترانہ" کا تعارف ان الفاظ میں کرایا ہے۔

"دربیان رباعی ووجہ حصر آن باوزان بیست وچار گانہ وضابطہ استخراج آن" (۲۱)۔

"رسالہ ترانہ" میں انہوں نے رباعی کو ترانہ کے نام سے موسوم کیا ہے۔ اس کی وجہ تسمیہ یوں بیان کی ہے۔

"در وجہ تسمیہ رباعی بہ ترانہ میتوان گفت کہ ترانہ در لغت بمعنی سرود و نغمہ و نوعی از سرود است و چون این قسم نظم را بیشتر می سرایند بدین نامش خواندند۔ و بعضی نوشتہ اند کہ ارباب موسیقی رباعی را ترانہ گویند"۔ (۲۲)

رسالہ ترانہ میں آغا احمد علی نے کمال اسمٰعیل، سعدی، جامی، حافظ، غنی کشمیری، خواجہ آصفی، ہروی، ناصر علی، قاآنی اور عمر خیام کی رباعیات کو بطور مثال پیش کیا ہے۔

رسالہ ترانہ کے بارے میں حکیم حبیب الرحمٰن نے اپنے خیالات کا اظہار یوں کیا ہے۔

"اوزان رباعی کی تحقیق پر فارسی زبان میں مولوی آغا احمد علی احمد جہانگیر نگری کا بے نظیر رسالہ ہے۔ حقیقت یہ ہے کہ اب تک اس موضوع پر اس سے بہتر کوئی رسالہ نہیں لکھا گیا۔ آغا مرحوم فارسی کے نادر الوجود محقق تھے۔ فن عروض کے بھی ماہر کامل تھے"۔ (۲۳)

۱۲۸۷ھ / ۱۸۷۰ء میں آغا احمد علی کی دیگر ایک کتاب "اشتقاق" طبع ہوئی۔ اس میں فارسی مصادر اور ان کے مشتقات کا ذکر ہے۔ ابتدائی فارسی آموزی کی یہ کتاب اردو زبان میں لکھی گئی۔

سید محمود آزاد اس کتاب کے بارے میں کہتے ہیں کہ جناب آغا نے یہ کتاب ان کی تعلیم کے لئے تصنیف کی تھی۔ اب اس کتاب کا پتہ نہیں لگتا۔ (۲۴)

"اشتقاق" کی ضخامت کو مدنظر رکھتے ہوئے آغا احمد علی نے اگلے ہی سال یعنی ۱۲۸۸ھ / ۱۸۷۱ء میں اس کی تلخیص پیش کی۔ اور اس کا نام "رسالہ مختصر الاشتقاق" رکھا۔ ۶۰ صفحات پر مشتمل یہ کتاب مطبع بشیری، کلکتہ سے شائع ہوئی۔

ہفت آسمان آغا احمد علی اصفہانی کی آخری کوشش ہے۔ کلکتہ ایشیاٹک سوسائٹی کے تحت ڈاکٹر اشپرنگر اور آغا محمد شوستری نے نظامی گنجوی کی "مثنوی سکندر نامہ بحری" کی تصحیح کی اور طبع کرانے کا ارادہ کیا۔ "ہفت آسمان" تصحیح شدہ "سکندر نامۂ بحری" کا مقدمہ ہے۔ اور فارسی مثنوی نویسی کی دلچسپ تاریخ ہے۔ مثنوی کے لئے چونکہ سات بحریں مخصوص ہیں اس لئے آغا احمد علی نے اسی مناسبت سے اس کتاب کا نام "ہفت آسمان" رکھنے کا ارادہ کیا لیکن اس کا صرف ایک باب ہی "آسمان اول" کے نام سے شائع ہوا اور باقی آسمان وہ ختم نہ کر سکے۔ حکیم حبیب الرحمن "ہفت آسمان" کے بارے میں کہتے ہیں "جستہ جستہ اوراق میں نے آغا مرحوم کے وارثوں کے پاس دیکھے ہیں۔ اس رسالہ سے معلوم ہوتا ہے کہ آغا مرحوم کا مطالعہ کتنا وسیع اور معلومات کیسی نادر تھیں اور طبیعت میں کیسی جدت و ندرت تھی"۔ (۲۵)

"ہفت آسمان" میں ۱۷۴ صفحات ہیں اور ایشیاٹک سوسائٹی کلکتہ کی زیر نگرانی ۱۸۷۳ء میں بپٹسٹ مشن پریس کلکتہ سے چھپی۔ آخر میں ایچ بلوکمین کا انگریزی زبان میں مصنف کی زندگی اور تصنیفی کارناموں پر مختصر سا تبصرہ ہے۔

آغا احمد علی نے ڈھاکہ کی تاریخ بنام "تاریخ ڈھاکہ" بھی لکھی تھی مگر اسے چھپوانے کی نوبت نہ آئی۔ حکیم حبیب الرحمٰن کا کہنا ہے کہ "آسودگان ڈھاکہ" لکھتے ہوئے اُنھوں نے تاریخ ڈھاکہ کے قلمی نسخے سے استفادہ کیا تھا۔ (۲۶) "تاریخ ڈھاکہ" اب ناپید ہے۔

مذکورہ بالا کتابوں کے علاوہ آغا احمد علی نے ایشیاٹک سوسائٹی کلکتہ کے لئے فخر الدین اسد گیلانی کی مثنوی "ویس ورامین" بدایونی کی "منتخب التواریخ" محمد ساقی مستعد خان کی "مآثر عالمگیری" ابوالفضل کی "اکبر نامہ" اور "اقبال نامۂ جہانگیری" کی بھی تصحیح کی اور انھیں دوبارہ شائع کرایا۔ (۲۷)

بنگال کی ادبی تاریخ میں آغا احمد علی کو ایک خاص مقام حاصل ہے۔ ادبی خدمات کے علاوہ انہوں نے سید محمود آزاد جیسے شاگردوں کی تربیت کی جو بنگالہ ہی نہیں۔ بر صغیر پاکستان و ھند کے فارسی شعراء کی صف اول میں شمار ہونے کے مستحق ہیں۔ محمود آزاد کے بھائی اور مشہور اردو مضمون نگار نواب سید محمد آزاد، فدا سلہٹی، واصف، اشرف اور عاصم بھی اُن کے شاگردان میں داخل ہیں بلکہ مشہور انگریز مستشرق "بلوکمین" بھی ان کا عقیدت مند شاگرد تھا۔ آغا احمد علی کا زمانہ بنگال میں فارسی نشاۃ ثانیہ کا زمانہ تھا۔ وہ نسّاخ اور عبیدی کے دوست اور ہم عصر تھے۔ اگر انہیں موت مہلت دیتی تو قرین قیاس ہے کہ وہ بنگال میں فارسی علم و ادب کے مذاق و مطالعہ کو زیادہ پائدار بنیادوں پر استوار کر جاتے۔ لیکن انہوں نے صرف پنتیس (۳۵) برس کی عمر میں ۶ ربیع الثانی ۱۲۹۰ / جون ۱۸۷۳ میں بمقام ڈھاکہ انتقال کیا (۲۸)۔ نسّاخ نے ان کی سال وفات یوں کہی ہے۔

آن احمد نکتہ سنج مقبول احد
دانای رموز دانش و عقل و خرد

چون مرد برای سال فوتش نستلخ
گفتیم که واصل حق آغا احمد
۱۲۹۰ «۱۸۷۳م» (۲۹)

ایچ بلو کمین نے اُن کی فارسی دانی اور ان کی قابلیت کی تعریف ان الفاظ میں کی ہے:

"His genuine enthusiasm for Persian literature, his profound knowledge of the language, his self-sacrificing kindness and singleness of mind, made him a general favourite. His pupils have lost in him a most excellent teacher, and the Asiatic Society a painstaking and conscientious editor, whom it will be difficult to replace" (30)

سید محمود آزاد اُن کا بیان یوں کرتے ہیں۔

ز احمد آن معانی مجسم
جہان علم و حلم او را مسلّم
سریر آرای ملک خوش بیانی
شہنشاہ جہان نکتہ دانی
علَم افراز اقلیم معانی
سراپا علم و شخص نکتہ دانی
بعلم و فضل در عالم یگانہ
وحید عصر و یکتای زمانہ
امام پارسی دانان ایام

دل او بهره یاب از فیض الهام
سمند فکرت او عرش جولان
صفای طبع او بر صبح خندان
زرنگین نکتہ ھای غارت ھوش
دلش چون قلزم موّاج در جوش
دلِ او مطلع انوارِ تحقیق
ضمیرش مخزنِ اسرارِ تحقیق
زشعرش پایۂ شعری بہ شعریٰ
زنثرش رتبۂ نثری بہ نثرای

حواشی

۱ــــ بلوکمین، ایچ، مقدمہ، ہفت آسمان از آغا احمد علی۔ کلکتہ، بیپٹسٹ مشن پریس، ۱۸۷۳۔

۲ــــ عبدالستار، تاریخ مدرسۂ عالیہ، ڈھاکہ، ۱۹۵۹، ص ۱۸۴۔

۳ــــ مقدمۂ ہفت آسمان۔

۴ــــ عبدالغفور نساخ، تذکرہ المعاصرین (غیر مطبوعہ) ص ۱

۵ــــ سید وقار عظیم، مشرقی بنگال میں اردو، ڈھاکہ۔ مشرق کوآپریٹو پبلیکیشنز ۱۹۵۴ء، ص ۴۳۔

۶ــــ تاریخ مدرسہ عالیہ ص ۱۸۴۔

۷۔ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند، چوتھی جلد، لاھور، ۱۹۷۱، پنجاب یونیورسٹی، ص۸۴۹تا۸۵۱۔
۸۔ ڈاکٹر محمد یعقوب عامر، اردو کے ادبی معرکے، نئی دھلی، ترقی اردو بیورو، ۱۹۸۲، ص۲۹۴، ۲۹۵۔
۹۔ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان وھند ص ۸۵۱
۱۰۔ غلام رسول مہر، نقش آزاد، لاہور، شیخ غلام علی اینڈ سنز، ۱۹۶۸، ص۳۱۶۔
۱۱۔ آغا احمد علی اصفہانی، موید برہان، ص۴۵۵
۱۲۔ مؤید برہان، ص ۱۔۲،
۱۳۔ اردو کے ادبی معرکے، ص۳۵۵
۱۴۔ الطاف حسین حالی، یادگار غالب، علی گڑھ، مطبع فیض عام ۱۹۲۲، ص۴۵
۱۵۔ شیخ محمد اکرام، حیات غالب، لاہور فیروز سنز، ۲۱۵۔
۱۶۔ حیات غالب، ص۲۱۵۔۲۱۶۔
۱۷۔ آغا احمد علی اصفہانی، شمشیر تیز تر، ص۴۔
۱۸۔ اردو کے ادبی معرکے، ص۳۵۹
۱۹۔ مشرقی بنگال میں اردو، ص۴۳۔
۲۰۔ وفا راشدی، بنگال میں اردو، حیدر آباد، مکتبۂ اشاعت اردو، ۱۹۵۵، ص۴۷۔
۲۱۔ آغا احمد علی اصفہانی، رسالہ ترانہ، ص۱
۲۲۔ رسالہ ترانہ، ص۳
۲۳۔ حکیم حبیب الرحمن، ثلاثہ غسالہ (بہرہ فارسی) مضمون از مجلہ "کتاب شناسی" لاھور، مطبوعہ مکتبۃ العلمیۃ، ۱۹۸۸، ص۲۷۔
۲۴۔ ایضاً، ص۱۴۔

۲۵—ایضاً ص۹۹

۲۶— حکیم حبیب الرحمٰن، آسودگان ڈھاکہ، ڈھاکہ، امدادیہ لائبریری ۱۹۴۶، ص—۸۔

۲۷—بنگال میں اردو، ص۴۷۔

۲۸—حیات غالب، ص۲۱۱، ۲۱۲

۲۹—تذکرۃ المعاصرین، ص۱۔

۳۰—ہفت آسمان، ص۱۷۔

۳۱—موید برہان، ص۴۵۵۔

****

رضا ہمدانی۔۔۔۔ پیشاور

فارسی زبان کے ایک جید شاعر و ادیب خاور درّانی

فارسی زبان و ادب اور ثقافت کا عالمی اثر و نفوذ کوئی ڈھکی چھپی بات نہیں۔ تاہم برصغیر کی حد تک اس کے پھیلاؤ میں اس وقت کمی آئی جب انگریزی عہد کا سایہ اس سرزمین پر پڑا اور انگریزی زبان کی اجارہ داری سے فارسی زبان و ادب کو دھچکا لگا۔ ورنہ برصغیر کے طول و عرض میں انگریز سے پہلے مغل حکمرانوں کے دور میں فارسی کا طوطی بول رہا تھا۔

سرکاری اور درباری کاروبار فارسی زبان ہی کے سہارے چل رہا تھا۔ مغل حکمرانوں کی فارسی شناسی اور زبان دوستی نے برصغیر میں ایسا ادبی ماحول قائم کر دیا تھا کہ اس کی کشش ایران زمین سے چیدہ اور جید شعرا، کو ہندوستان کھینچ لائی تھی۔ شعرا کی آمد اور ان کی ادبی سرگرمیوں نے اس حد تک وسعت اختیار کر لی تھی کہ برصغیر میں "سبک ہندی" نے جنم لیا، جو آج بھی فارسی ادب کی تاریخ کا سنہری باب کہلاتا ہے۔

انگریزی زبان کی اجارہ داری کے باوجود فارسی زبان و ادب کا ذوق و شوق کلی طور پر ختم نہ ہو سکا۔ کلکتہ، دہلی، امرت سر، لاہور اور صوبہ سرحد میں فارسی زبان و ادب زندہ رہا۔ اس ضمن میں صوبہ سرحد اس لئے، خصوصی طور پر قابل ذکر ہے کہ اس میں فارسی بولنے والے کئی خانوادے بہت پہلے سے آباد تھے جنہوں نے اپنی مادری و ثقافتی زبان کو محفوظ رکھا۔ ان کنبوں کی باقیات الصالحات اب بھی موجود ہیں۔ افغانستان کے

قرب اور ہمسائیگی نے اس رشتے کو مزید پائدار بنائے رکھا ہے۔

تقریباً ایک صدی بیشتر پشاور میں قدیم شعراء نے مشاعروں کے انعقاد سے اردو شاعری کیساتھ ساتھ فارسی شعر گوئی کی شمع کو بھی روشن رکھا۔

یہ مشاعرے طرحی ہوتے تھے اور ان میں اردو مصرعہ طرح کے ساتھ فارسی مصرعہ طرح بھی دیا جاتا تھا جس پر شعراء طبع آزمائی کر کے غزلیں کہتے اور مشاعروں میں پیش کرتے۔

پشاور کی اولین ادبی تنظیم "بزم سخن پشاور" نے نظم و ضبط کیساتھ ادبی مجالس کا اہتمام کیا۔ بزم سخن پشاور کا سال تأسیس ۱۹۰۲ء ہے۔ میرا تعلق اسی ادبی ادارے کیساتھ ۱۹۳۵ء میں بحثیت ناظم اعلیٰ ہوا اس کی ادبی محفلوں اور اساتذہ میں آغا سید مسجدی شاہ خادم پشاوری (اردو فارسی کے شاعر اور عروضی) سید لعل شاہ جگر کاظمی، دلاور خان بیدل، ، ملک ناصر علی، خان ناصر، سید ضیا جعفری، محمود الحسن کوکب تبریزی، قاضی محمد عمر خان قضا روحی، برق کوہاٹی، سید شیرازی، جعفر علی جعفری، ملک امانت علی امانت، میر عباس میر، وغیرہ اردو اور فارسی کے نمایاں پرستار تھے۔

پشاور کے علاوہ، چترال، کوہاٹ اور ڈیرہ اسمٰعیل خان میں بھی فارسی شعر گوئی کا چلن رہا ہے۔ چترال کے حکمران مہتر چترال، اور ڈیرہ اسماعیل خان میں عطاء اللہ خان عطا قابل ذکر ہیں۔ نام بردہ شعراء میں بعض صاحب دیوان (مطبوعہ اور غیر مطبوعہ) بھی تھے۔

راقم الحروف کا سابقہ ماضی کے اردو، فارسی، ھندکو، پشتو اور پنجابی شعراء کے ساتھ پڑتا رہا میں نے ان کی اکثریت کو پڑھا بھی اور سنا بھی۔ اسی مناسبت سے مجھے مزید شعراء کی تلاش و تجسس رہی اور جوئندہ یابندہ کے مصداق میں کامران بھی رہا۔

زندگی کے لمحات میں کبھی کبھی ایک آدھ لمحہ ایسا بھی آتا ہے جو صدیوں پر بھاری ہوتا ہے۔ اور خلاف توقع کوئی ایسی نایاب چیز ہاتھ لگ جاتی ہے جسے پاکر روحانی

مسرت ملتی ہے اور روح میں بالیدگی آجاتی ہے یہ نادر شے مجھے، شفاف اور گنگناتے ہوئے ٹھنڈے پانیوں کے چشموں کی سرزمین کوہاٹ سے ملی، کوہاٹ صوبہ سرحد کا ایک مردم خیز خطہ ہے، اس میں ثقافتی سماجی دینی اور سیاسی آثار و شخصیات کے جلی و زندہ نشان و نقش کی بہتات ہے۔ عہد حاضر کی نمایاں شخصیت جسٹس رستم خان کیانی نے اسی مٹی سے جنم لیا۔ فارسی زبان اب بھی ان کے گھرانے میں رائج ہے۔

جس نادر اور نایاب چیز کا ذکر میرا مقصود ہے اس کا تعلق بھی کوہاٹ ہی کے ساتھ ہے یعنی خاور درانی کا مجموعہ شعری ہوایوں کہ کوہاٹ کے ایک عزیز دوست شہزادہ اختر عالم دُرانی نے ملاقات کے دوران مجھے ایک خطی نسخہ دکھایا، یہ شعری مجموعہ، شہزادہ اختر عالم کے داداجان شہزادہ سر سلطان جان (سدوزئی، درانی، کے، سی، آئی، اے) کے فارسی کلام کی گویا کلیات تھی، جو ان کے اپنے قلم کی کاوش تھی، شاعر مرحوم کا قلمی نام یا تخلص خاور درانی تھا۔ بیاض کی صورت ایک بڑے رجسٹر کی ہے جس کا سائز ۳۳ × ۲۱ سینٹی میٹر ہے صفحات دو سو اُنتیس (۲۲۹) ٹوٹی پھوٹی میلی کچیلی جلد میں مجلد اس قیمتی سوغات کو پاکر میرا دل باغ باغ ہوگیا۔

شہزادہ خاور درانی، نازک خیال شاعر کے علاوہ مصور بھی تھا اور خوشنویس بھی، سیاہ روشنائی سے گنجان نیم شکستہ خوشگوار نستعلیق میں شاعر نے اپنا کلام بقلم خود تحریر کیا ہے۔ بین السطور میں جہاں بھی کوئی جگہ بچ گئی، شاعر نازک خیال نے وہیں کسی پرندے کی خوبصورت تصویر بنادی ایسی بے شمار تصاویر کو دیکھ کر شاعر کی دوہری فنکارانہ شخصیت ابھر کر سامنے آتی ہے۔ اور خاور درانی کو صرف قلم ہی نہیں، مو قلم کا دھنی بھی ماننا پڑتا ہے ان تصاویر میں پھولوں کی مصوری مستزاد ہے۔

خاور درانی کے پوتے شہزادہ اختر عالم سے میں نے ان کے دادا مرحوم کے کوائف

معلوم کرنا چاہے تو انہوں نے خاور درانی کے بارے میں حسب ذیل معلومات بہم پہنچائیں:

"شہزادہ سر سلطان جان المتخلص بہ خاور درانی نے ۱۸۳۹ء میں کوہاٹ میں جنم لیا اور تریسٹھ (۶۳) سال کی عمر میں ۱۹۰۲ء میں انتقال کیا۔ آپ کا سلسلۂ نسب تیموری شاخ کے ساتھ وابستہ ہے اور مشہور فاتح حکمران احمد شاہ ابدالی سے پانچویں پشت میں جاملتا ہے۔

خاور درانی کے والد ماجد شہزادہ جمہور سکھ حکمرانوں کے عہد میں حاکم کوہاٹ تھے، خاور مرحوم نے عربی فارسی اور اردو گھر پر ہی ایک اتالیق سے پڑھی، ویسے ان کے قبیلوں کی اور گھریلو زبان فارسی ہے جو اب تک اس خاندان میں باقی ہے۔"

شہزادہ خاور درانی بھی حاکم شہر کوہاٹ کے عہدے پر فائز تھے انگریز سرکار دربار میں ان کو بڑا اثر و رسوخ حاصل تھا۔ انگریزی حکومت نے ان کو اعلیٰ خطابات، سر، کے سی آئی اے سے نوزا تھا۔ کوہاٹ میں محلہ شہزادگان اس کنبے کے درخشان ماضی کا شاہد ہے۔ یہ محلہ باوجود اپنی فرسودگی کے خاور مرحوم کے عہد کی حاکمانہ شاہانہ اور رئیسانہ کروفر کی داستان اپنی خاموش زبان سے بیان کر رہا ہے۔

آپ عدالت بھی اپنے محلے ہی میں کرتے تھے۔ ان کی عدالت کا خصوصی کمرہ آج تک محفوظ ہے۔ ان کے متعلق مشہور ہے کہ وہ ملزم کو مقدمے کا فیصلہ زبانی نہیں سنایا کرتے تھے، بلکہ لکھ کر عدالت کے باہر آویزاں کر دیتے تھے۔ فیصلے پر ملزم کی وہ تصویر بھی ہوتی تھی جو اُنہوں نے اپنے قلم سے مقدمہ کی سماعت کے دوران بنائی ہوتی تھی۔ اس دلچسپ روش سے مدّعی اور مدّعا علیہ بغیر کسی دقت کے مقدمے کے نتیجے سے آگاہ ہو جاتے۔

مقدور ہو تو خاک سے پوچھوں کہ اے لئیم

تو نے وہ گنجہائے گرانما یہ کیا کئے

دیوان خاور درانی، سینکڑوں غزلیات اور ایک ہزار کے قریب رباعیات پر مشتمل ہے۔ دیوان کا مطالعہ شاعر کے اعلیٰ ذوق ادب کی نشاندہی کرتا ہے وہ فارسی ادب اور فارسی شعراء کا گہرا مطالعہ رکھتے تھے۔ اساتذۂ قدیم کی بعض غزلیات پر تضمین کر کے کئی مخمس اور جوابی غزلیات بھی کہی ہیں، انہوں نے فارسی شعر قدیم کی روایت کو بڑے احترام کے ساتھ آگے بڑھایا اور غزل گوئی میں بڑی کاوش سے کام لیا۔ بلکہ بات سے بات نکالی ہے۔

صد جا زچشم مست تو اے فتنۂ جہان
برخواست فتنہ ہا کہ کس اندر جہان ندید

خاور درانی کے یہاں اگرچہ کلاسیکی شعراء کی فضا ملتی ہے۔ تاہم ان کی اپنی انفرادیت بھی نمایاں ہے اور اکثر اشعار میں تنوع اور ندرت کا آب و رنگ بھی جھلکتا ہے۔ انسان کی متلون المزاجی کو خاور نے جس انداز سے بیان کیا ہے وہ کم ہی کہیں نظر آتا ہے۔

باید چو شمع سوخت بیک جا تمام عمر
تاکی چو طفل در پئی ہر لعبتی دوید

شاعر کے نزدیک محبوب اسی وقت دلآویزی میں عروج حاصل کرسکتا ہے جب اس میں کوئی غیر معمولی صفت ہو۔ محبوب کی غیر معمولی صفت کے باعث اس پر مہ و انجم کی آنکھیں لگی ہوئی ہیں۔

دیدہ جولان تو تا ماہ نو ازبام فلک
بقدم بوسئ تو شکل رکابی دارد

سلاست بیان اور اظہار مطلب پر شاعر کو قدرت تام حاصل ہے۔ دل سے افکار کے جو ہیولے اٹھے، سطح ذہن پر آئے، دل کے اخلاص

اور قلم کے زور نے ساتھ دیا اور صفحہ قرطاس سہل الممتنع کا رنگین مرقع بن گیا۔ مثلاً:

بچشم او شکایت می نویسم
بہ نرگس این حکایت می نویسم
نمانده حاجتم با زخم دیگر
زتیر او عنایت می نویسم
اگر قتلم نمود آن ماه امروز
زغمہامن فراغت می نویسم
شود طوفان نوح گر باز پیدا
باشک خود شباهت می نویسم
نگہ بی دیدنش گر باز آید
بچشم خود ندامت می نویسم
دو چشمش زیرابروگشت میزان
چو دیدم من قیامت می نویسم

بظاہر اس غزل میں روایتی مضامین اور محبوب پرستی کو دہرایا گیا ہے۔ اس کے باوجود خاور کی خوش بیانی، سلاست، انتخاب الفاظ روانی اور جوش نے غزل کو ایک ادبی فن پارہ بنا دیا ہے۔ بحیثیت مجموعی خاور کی غزل میں سوز و ساز کی فراوانی ہے۔ وہ حافظ شیرازی، سعدی شیرازی، نظیری نیشاپوری اور دوسرے سربرآوردہ فارسی شعراء سے خاصے متأثر نظر آتے ہیں اور صاف و سادہ اور عام فہم اسلوب بیان

کو پسند کرتے ہیں۔ واردات عشق کو غیر مبہم طریق سے ادا کرتے ہیں اس کا ثبوت ان کے مجموعی رنگ سخن سے مہیا ہوتا ہے:

ہر دم از چشم پر خمار نیش
لمحہ لمحہ عتاب می خواہم
گرشود وصل او بزہد ریا
قرض از شیخ و شاب می خواہم
چشم او گشتہ فتنۂ عالم
من از آن دیدہ خواب می خواہم
اشک از چشم من گذشت چوسیل
فصل دل سوخت، آب می خواہم
شد حجابی تو شیشہ دختر رز
من ترا بی حجاب می خواہم

ازعشق این دو دیدۂ گریان بما رسید
موج از نشان بحر بطوفان رسید
غواص بحر و قلزم عشق توگشتہ اشک
تا دانہ ہائی گوھرنیسان، بما رسید

همچو خورشید گشت آیینه

دیده تا روی روح افزایت

ایستاده است سرو بریک پا

محو درپیش قد رعنایت

تکیه کرده است برعصا نرگس

بسکه محواست در تماشایت

وا نکرده است چشم بر عالم

دیده "خاور" چو چشم شهلایت

زلف با مشک تری آمیخته

دل چو گوهر زیر گوش آویخته

دل دگر باکس ندارد کاروبار

چون ترا دیده ز گل بگسیخته

چشم مستش چون سیه از سرمه شد

فتنه در دور زمان انگیخته

بار غمت پشت دوتا می کند

عشق توام بی سروپا می کند

جذبه عشق تو کند با دلم

آنچه به گهر، کاه ربا می کند

از چه زند لاف بزلف تو مشک

در خط زلف تو خطا می کند

خاور درانی کے ضخیم دیوان سے یہ چند اشعار انتخاب کے طور پر لئے گئے ہیں ورنہ ان کے بے پناہ شعری ذوق کا کماحقہ، جائزہ طویل وقت کا تقاضا کرتا ہے۔
غزلیات کے علاوہ ایک ہزار رباعیات (دوبیتی) بھی شاعر کی کاوش فکر کا نتیجہ ھیں جو کسی حد تک دبستان عمر خیام کی نمائندہ ہیں۔

باین تشنہ لبی کوثر اساسیم
بعریانی خویش اندر لباسیم
ندارد چون حبابی اعتباری
بیاتاقدر یک دیگر شناسیم

بیاید رفت در میخانہ امروز
اگرداری سر پیمانہ امروز
چو بلبل بایدم در گلشنی جا
ندارم خواہش کاشانہ امروز
چشم سیہش عطا ندارد
تیر نگہش خطا ندارد
رحمی بدل حزین خاور
غیر از ستم و جفا ندارد

موضوع کے لحاظ سے خاور درانی کے ہاں عشق و عاشقی کے علاوہ حمد و نعت اور سلام و منقبت بھی موجود ہیں اس کے علاوہ چند منظوم خطوط بھی ملتے ہیں، جو انہوں نے اپنے ہمعصر شعراء کے نام لکھے ہیں یا پھر ان خطوط کا جواب، (جو غالباً منظوم ہی

ہونگے) نظم میں دیا ہے مثلاً پشاور کے سردار خان باباخان المتخلص بہ "زاھد" کے خط کے جواب میں حسب ذیل اشعار۔

کیست ایجاد سخن را آنکه برپا کردہ است
نظم و نثرش، عالمی پر شور و غوغا کردہ است
در سخن دادہ است داد دلربائی نطق او
رشتہ شیرازۂ نظم سخن وا کردہ است
در مدیحت قطرۂ اشکم چو عنبر بیز شد
قطرہ ای بودہ است اما کار دریا کردہ است
زیست آرائے گلستان سخن، دانی، کہ بود
آنکه جدش اسم اورا خان بابا کردہ است
گوہر ہر نکتہ چون از لعل الفاظ تو ریخت
ملک معنی خاورا، بنگرچہ مینا کردہ است

(اقتباس)

سردار خان باباخان قزلباش زاہد خود بھی بڑے پایہ کے فارسی شاعر تھے اور صاحب دیوان بھی جو مطبوعہ ہونے کے باوجود نایاب ہے۔
خاور کا ذوق فن صرف شعر تک محدود نہ تھا ان کی ہمہ گیر شخصیت میں جوہر قابل کی فراوانی تھی۔ فارسی شعر و ادب کے علاوہ وہ عربی ادب میں بھی دسترس رکھتے تھے چنانچہ بقول اختر عالم (۲) ان کے دیگر خطی نسخوں میں عربی مکتوبات کا سراغ بھی ملتا ہے جو انہوں نے اپنے بعض عربی دان حضرات کے استفسار پر قلمبند کئے ان کے علمی نوادرات میں بڑی قیمتی و نایاب قلمی و غیر قلمی اشیاء موجود ہیں۔ جو ان کے مختلف ورثا کے پاس محفوظ ہیں پھر یہ کہ ان کے روزمرہ کے اشغال میں علم طب،

نجوم اور موسیقی بھی شامل تھی، طب میں خاصہ ملکہ رکھتے تھے اور اسی مناسبت سے کیمیاگری سے بھی علاقہ تھا۔ اس سلسلے میں ان کے علمی نوادر میں نجوم و فلکیات اور طب سے متعلق مستند کتب موجود ہیں۔

نوادرات میں قرآن مجید کا ایک ایسا نسخۂ خطی بھی دستیاب ہے جو ہرن کی کھال پر تحریر کیا گیا ہے اور بقول ان کے اعزہ کے قرآن کریم کے اس نسخے پر امیر المومنین حضرت علی علیہ السلام کی مہر مبارک ثبت ہے۔ ان کو یہ سوغات دہلی سے ملی تھی۔

ان کے خطی نسخوں میں شعری دیوان کے علاوہ ایک البم بھی ہے جس میں وہ تصویریں اور تصویری خاکے ہیں جو انہوں نے وقتاً فوقتاً اپنے موقلم سے بنائے ہیں ان میں اُن مجرموں کی تصویریں بھی ہیں جن کو قانون وقت نے کڑی سزائیں دیں۔

زیر نظر مجموعہ کلام میں شروع میں ایک قلمی تصویر ملتی ہے جو شاعر کی اپنی شبیہہ بقلم خود ہے یہ عالم شباب کا عکس معلوم ہوتی ہے کیونکہ ان کا عکسی فوٹوگراف، اس سے ذرا مختلف ہے قلمی تصویر میں گھنی اور چھوٹی ڈاڑھی ہے، سر پر تاج ہے اور تصویر صرف سینے تک ہے جبکہ فوٹوگراف پورے قد کا ہے سر پر عمامہ لباس بڑا پروقار جس میں چغہ بھی شامل ہے۔ کرسی کے سہارے کھڑے ہیں ڈاڑھی گھنی تو ہے مگر قلمی تصویر کے مقابلے میں لمبی ہے۔

وضاحت

شہزادہ خاور درانی کا شعری خطی مجموعہ آج سے تقریباً دس سال پہلے میں نے دیکھا تھا یہ نسخہ میرے پاس بہرحال ایک امانت کے طور پر تھا جس سے میں نے کم سے کم

مدت میں جو استفادہ کیا وہ کسی مبسوط مقالے کیلئے کافی مواد نہیں ہے چند سال بیشتر میں نے اپنے دوست اور خاور مرحوم کے پوتے شہزادہ عالم اختر سے دوبارہ رابطہ پیدا کرنے کی کوشش کی تاکہ اس سلسلے میں مزید مواد حاصل کر سکوں مگر افسوس کہ ملاقات نہ ہو سکی لہذا مجبوراً اُن چند سطور پر ہی اکتفا کیا جا رہا ہے۔

شہزادہ خاور مرحوم کی دولت بیدار یقیناً اُن کے ورثا کے پاس محفوظ ہو گی۔

حوالے

۱ــــ میرے ذاتی مشاہدات، معلومات۔

۲ــــ شاعر مرحوم کے پوتے شہزادہ اختر عالم سے حاصل کردہ معلومات۔

****

سید حسین عارف نقوی،
اسلام آباد

امیر کبیر میر علی ھمدانی اور "المودۃ القربیٰ"

امیر کبیر سید علی بن شھاب الدین ۱۲ رجب المرجب ۷۱۴ھ / ۲۱ اکتوبر ۱۳۱۴م کو ھمدان میں سادات کے ایک گھرانے میں پیدا ہوئے آپ سید علی و میر سید ھمدانی کے نام سے مشہور ہیں اسکے علاوہ آپ کو شاہ ھمدان، علی ثانی اور امیر کبیر بھی کہا جاتا ہے۔ محمد علی مدرس تبریزی نے اپنی کتاب "ریحانۃ الادب" میں زیر کلمہ صوفی انکا ایک لقب "سیاہ پوش" بھی لکھا ہے۔(۱) آپکی تاریخ پیدائش لفظ "رحمت اللہ" سے نکلتی ہے۔

آپکے والد سید شھاب الدین ھمدان کے گورنر تھے اسی حوالے سے سید علی ھمدانی کو ثانی گوتم بدھ اور ثانی ابراھیم ادھم بھی کہا گیا ہے۔ جعفر بدخشی نے آپ کو پندرہ واسطوں سے اور حیدر بدخشی نے سترہ واسطوں سے آپکا شمار اولادِ حضرت علی علیہ السلام میں کیا ہے۔ آپکی والدہ ماجدہ بی بی فاطمہ کا شجرہ نسب سترہ واسطوں سے سید ولد آدم حضرت محمد رسول اللہ صلعم سے جا ملتا ہے۔ چھوٹی عمر میں آپکو کسی مردِ درویش کے حوالے کر دیا گیا اور انہیں معلم کے ذریعے آپ شیخ محمود مزدقانی کے مرید بن گئے "خلاصۃ المناقب" کے مطابق آپ ایک اشارہ غیبی کے تحت ۱۲ سال کی عمر میں شیخ محمود کے حلقۂ ارادت میں آ گئے البتہ یہ معلوم نہیں کہ اسوقت شیخ محمود کہاں اقامت پذیر تھے ھمدان

میں؟ مزدقان میں یا سمنان میں؟۔
شیخ محمود، شیخ رکن الدین علاؤالدولہ سمنانی کے مرید تھے امیر کبیر نے شیخ محمود اور دیگر صوفیا سے اخذ فیض کرنے کے بعد تبلیغ اسلام کا کام شروع کیا ایک روایت بیان کی گئی ہے کہ جن اکابر و محققین خراسان نے سلطان محمد خدابندہ سے ملاقات کی اُن میں سید علی ھمدانی کے والد بھی شامل تھے سید شھاب الدین نے اُن اکابرین سے جنکی تعداد چار سو تھی، درخواست کی کہ اُن میں سے ہر ایک تبرکاً ایک ایک حدیث سنائے چنانچہ سب سے پہلے شیخ علاؤالدولہ سمنانی اور سب سے آخیر میں خواجہ قطب الدین نیشابوری نے حدیث سنائی اور یہ تمام احادیث سید علی ھمدانی نے بھی سنیں لیکن سلطان محمد خدابندہ کا انتقال ۷۱۶ھ کو ہوا جبکہ ابھی سید علی ھمدانی کی عمر صرف دو سال تھی اور اتنی چھوٹی عمر میں متعلقہ افراد کے ناموں کے ساتھ اسناد و متون حدیث کو یاد رکھنا مشکل معلوم ہوتا ہے۔

اپنے پیرِ باصفا علی دوستی کے انتقال کے بعد سید علی ھمدانی تبلیغ اسلام کی غرض سے ترکستان، کشمیر، ھندوستان اور سراندیپ گئے کئی مرتبہ خانہ کعبہ کی زیارت کی تین مرتبہ کشمیر گئے۔

۱- ۷۷۴ھ میں جبکہ کشمیر پر شھاب الدین حکمران تھا آپ کے ھمراہ سات سو سادات تھے چار ماہ یہاں قیام کرنے کے بعد حجاز چلے گئے۔

۲- ۷۸۱ھ میں، قطب الدین جو شھاب الدین کا بھائی اور جانشین تھا کے دورِ حکومت میں اس دفعہ آپ یہاں اڑھائی سال رہے اس موقع پر سید محمد خاوری نے آپ کی آمد کی تاریخ کہی: (۲)

میر سید علی شیر ھمدان
سیر اقلیم سبعہ کردہ نکو
شد مشرف مقدس کشمیر
اھل آن شہر را ھدایت جو
سال تاریخ مقدم او را
یابی از مقدم شریف او
(۷۸۱ھ)

۳- ۷۸۵ھ اسوقت بھی قطب الدین کا دور حکومت تھا سری نگر پہنچنے کے بعد آپ نے محلہ علاؤالدین پورہ میں قیام کیا پانچ وقت کی نماز دریا کے کنارے جہاں اب آپکی خانقاہ ہے، ادا فرماتے یہاں آپ نے کوئی ۳۷ ہزار افراد کو حلقہ بگوش اسلام کیا سلطان قطب الدین بھی آپ کی خدمت میں حاضر ہوتا آپ کا بڑا ادب کرتا سلطان کے عقد میں دو حقیقی بہنیں تھیں حضرت کے حکم پر اسکا ازالہ کیا سری نگر کی خانقاہ پر یہ رباعی درج ہے۔ (۳)

ھر فیض کہ در سابقہ ہر دو جہانست
در پیروی حضرت شاہ ھمدان است
شاہ ھمدان آنکہ شھنشاہِ جہانست
ای خاک بر آن دیدہ کہ بے ریب و گمانست

امیر کبیر سید علی همدانی ٦ ذی الحجہ ۷۸٦ھ کو پکھلی کے مقام پر واصل بہ حق ہوئے آپ کی وصیت کے مطابق آپکے جسدِ اطہر کو تاجکستان (ختلان) منتقل کیا آپ کے صاحبزادے سید محمد ھمدانی کا انتقال بھی یہیں ھوا اور اپنے والد کے پہلو میں دفن ھوئے۔

سید امیر کبیر صرف ایک واسطے سے سید محمد نور بخش (م ۸٦۹ھ) بانی سلسلۂ نور بخشیہ کے پیر بھی ہیں چنانچہ سید محمد نور بخش اپنی کتاب "صحیفۃ الاولیاء" میں کہتے ہیں: (۴)

دگر شیخم کہ او سید است
علی نام والوندی المولد است
بگشت او جہان را سراسر سہ بار
بدید اولیا چار صد با ھزار
نمودہ است پنجاہ سال اختیار
تجافی ز مضجع زھی مرد کار
چنین کاملان ز اولیا بودہ اند
کہ گوی ریاضات بر بودہ اند

آپ کی ڈیڑھ سو کے قریب تصانیف بتائی گئیں ہیں جو عربی یا فارسی میں ہیں جن میں سے بعض یہ ہیں!

عربی:

شرح اسماء الحسنٰی، اسرار النقطہ، المودۃ فی القربیٰ و اھل العبا، روضۃ الفردوس،

منازل السالکین، فی علماء الدین، رسالۃ الاوراد، فی فضل الفقر و بیان حالات الفقراء، صفۃ الفقراء، ذکریہ، الانسان الکامل یا روح الاعظم، طالقانیہ، الناسخ والمنسوخ فی القرآن المجید، تفسیر حروف المعجم، فی خواص اھل الباطن، اربعین امیریہ، اربعین فی فضائل امیر المومنین علیؑ، السبعین فی فضائل امیر المومنین علیؑ۔

فارسی:

ذخیرۃ الملوک، مرأت التائبین، مشارب الاذواق، اوراد فتحیہ، سیر الطالبین، ذکریہ، مکتوبات امیریہ، عقلیہ، داؤدیہ، واردات امیریہ، دہ قاعدہ، چہل مقام صوفیہ، ھمدانیہ، اعتقادیہ، حقیقت ایمان، سیر و سلوک، درویشیہ، آداب المریدین، انسان نامہ، نوریہ، آداب سفرہ، معاش السالکین، مرادات دیوان حافظ، چہل اسرار۔

اس عظیم صوفی کو علامہ اقبالؒ نے ان الفاظ میں ھدیہ عقیدت پیش کیا ہے۔

سید السادات سالار عجم
دست او معمار تقدیر امم
تا غزالی درس اللہ ھو گرفت
ذکر و فکر از دودمان او گرفت
سید آن کشور مینو نظیر
میر و درویش و سلاطین را مشیر
جملہ را آن شاہ دریا آستین
داد علم و صنعت و تہذیب و دین

آفرید آن مرد ایران صغیر
باهنر های غریب و دلپذیر
یک نگاه او گشاید صد گره
خیز و تیرش را بدل راهی بده

امیر کبیر کی کتابوں میں تین کتابوں کو خاص اہمیت حاصل ہے یعنی:

۱ — اربعین فی فضائل امیر المومنین علیہ السلام

چالیس احادیث پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم حضرت علی علیہ السلام کی شان میں حضرت امام علی بن موسی الرضا علیہ السّلام سے مروی ہیں۔

۲ — السبعین فی فضائل امیر المومنین علی علیہ السلام

یہ تمام احادیث حضرت علی علیہ السلام کی شان میں مروی ہیں جنھیں فردوس الاخبار، مسند امام احمد بن حنبل، صحیح مسلم، ابن المغازلی، تفسیر ثعلبی، ابواسحاق سے تخریج کیا گیا ہے۔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد نے اس کتاب کے اصل متن کو نہایت تحقیق و صحت کے ساتھ ڈاکٹر محمد ریاض صاحب کی کتاب "احوال و آثار و اشعار میر سید علی ھمدانیؒ" کے ساتھ شائع کیا ہے۔

رباعیات امیر میں بھی محبت اہلبیت علیھم السلام کا بھرپور رچاؤ ہے مثلاً (۵)

گر مہر علیؑ و آلِ بتولتؑ نبود
امید شفاعت ز رسولت نبود

گر طاعت حق جملہ بر آوردی تو
بی مہر علیؑ ہیچ قبولت نبود

۳۔ المودة فی القربیٰ

آیت قرآنی "قل لا اسئلکم علیہ اجرا الا المودة فی القربیٰ" کے تحت "القربیٰ" کے فضائل۔ اس کتاب کو چودہ مودتوں پر تقسیم کیا ہے اور ہر "مودة" کے تحت احادیث لائی گئیں ہیں چودہ مودات کے عنوانات حسبِ ذیل ہیں۔

۱)۔ پہلی مودت ہمارے سردار اور برگزیدہ اور آقا حضرت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کے فضائل میں۔ اسمیں ۳۵ احادیث ہیں۔

۲)۔ دوسری مودت تمام اہلبیت علیہم السلام کے فضائل میں اسمیں ۲۵ احادیث ہیں۔

۳)۔ تیسری مودت مجمل فضائل امیر المومنین علی علیہ السلام کے بارے میں اسمیں ۱۹ احادیث ہیں۔

۴)۔ چوتھی مودت اس بیان میں کہ علی علیہ السلام امیر المومنین یعنی تمام مومنوں کے حاکم اور سید الوصیین اور تمام عالم پر خدائے بزرگ و برتر کی حجت ہیں اسمیں گیارہ احادیث ہیں۔

۵)۔ پانچویں مودت اس امر کے بیان میں کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم جس شخص کے مولیٰ ہیں علی علیہ السلام بھی اسکے مولا ہیں اسمیں پندرہ احادیث ہیں۔

۶)۔ چھٹی مودت اس امر کے بیان میں کہ علیؑ رسولِ خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کے بھائی اور اُن کے وزیر ہیں اور انکی اطاعت خدا کی اطاعت ہے اسمیں ۲۵ احادیث ہیں۔

۷)۔ ساتویں مودت فضائل علیؑ میں اور اس بیان میں کہ علیؑ رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کا قرض ادا کرنے والا ہے اور انکا ایمان جملہ مخلوق کے ایمان پر فوقیت رکھتا ہے اور وہ جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کے بعد تمام لوگوں سے برتر اور افضل ہیں اسمیں بیس احادیث ہیں۔

۸)۔ آٹھویں مودت اس بیان میں کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم اور حضرت علی علیہ السلام ایک ہی نور سے پیدا ہوئے ہیں اور علیؑ کو خدا نے وہ خصلتیں عطا فرمائی ہیں جو تمام عالم میں کسی کو نصیب نہیں ہوئیں اسمیں سترہ احادیث ہیں۔

۹)۔ نویں مودت اس بیان میں کہ بہشت اور دوزخ کی کنجیاں علی علیہ السلام کے ہاتھ میں ہیں اسمیں بیس احادیث ہیں۔

۱۰)۔ دسویں مودت آئمہ اطہار علیھم السلام کی تعداد کے بیان میں اور اس امر کے بیان میں کہ مھدی ھادی آخر الزمان ان ھی حضرات علیھم السلام میں سے ہیں اسمیں سترہ احادیث ہیں۔

۱۱)۔ گیارھویں مودت سیدۃ النساء فاطمۃ الزہراء بنتِ رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کے فضائل میں، اسمیں سولہ احادیث ہیں۔

۱۲)۔ بارھویں مودت تمام اھلبیت علیھم السلام کے فضائل میں گزشتہ فضائل کے ماسوا اسمیں ۲۵ احادیث ہیں۔

۱۳)۔ تیرھویں مودت حضرت خدیجۃ الکبریٰ علیہا السلام اور حضرت فاطمۃ الزہرا علیہا السلام کے فضائل اور اھلبیت علیھم السلام کی محبت اور انکے محبوں کے ثواب، انکے درجات کی بلندی اور انکے دشمنوں کے عذاب و نکال کے بیان میں، اسمیں پندرہ احادیث ہیں۔

۱۴)۔ چودھویں مودت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم اور انکے اہلبیت اطہار علیہم السلام کے فضائل اور حضور صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و فاطمۃ الزہرا علیہ السلام کی وفات اور دفن کے حالات اسمیں پندرہ احادیث ہیں۔

اس کتاب کے اردو، فارسی اور انگریزی میں تراجم موجود ہیں۔

۱۔ اسکا فارسی ترجمہ سید سلیمان قندوزی نقشبندی حنفی کی کتاب "ینابیع المودۃ" (عربی) کے فارسی ترجمہ بنام "مفاتیح المجتہ" کے ساتھ موجود ہے۔

۲۔ اردو ترجمہ مولانا سید شریف حسین بھریلوی سبزواری (۶) نے کیا جسے مع متن امامیہ کتب خانہ لاہور نے شائع کیا ۱۲۰ صفحات پر مشتمل ہے احوال مصنف پر اضافہ مولانا مرزا احمد علیؒ (۷) نے کیا ہے جبکہ تقریظ مولانا سید محمد ھارون زنگی پوری (۸) کی ہے۔

۳۔ انگریزی ترجمہ مولانا سید احمد علی رضوی موھانی نے بنام

Al–Muwaddat–Ul–Qurba

کے نام سے کیا جسے ۱۹۳۷م کو مدرسۃ الواعظین لکھنو نے شائع کیا شروع میں سترہ صفحات پر مشتمل پر مغز مقدمہ ہے۔

۴۔ مولانا سید ابوالقاسم حائری نے اسکی فارسی اور عربی میں شرح لکھی:

(ا) البشریٰ بالحسنیٰ در شرح مودۃ فی القربیٰ (فارسی)

۲۰۸ ص، آغاز: بسملہ و خطبہ اما بعد بدانکہ این اقل بنی ھاشم ابوالقاسم بعرض اھل ایمان و اسلام میرساند کہ این احقر الانام از قدیم الایام بغایت شائق نہایت عاشق بودم کہ این کتاب مستطاب را شرحی مفصّل۔۔۔

(ب) البشریٰ بالحسنیٰ (عربی)

۱۲۹۵ھ اور ۱۳۱۷ھ کو لاہور میں چھپی۔

حواشی

(۱)— دکتر سید محمود انواری، مقدمہ ذخیرۃ الملوک صفحہ سی و چھار، دانشکدہ ادبیات و علوم انسانی ایران، ۱۳۵۸ ش ق

(۲)— ڈاکٹر شیخ محمد اکرام، آب کوثر، صفحہ ۳۷۸، فیروز سنز لاہور، ۱۹۶۸م

(۳)— دکتر سید محمود انواری، مقدمہ ذخیرۃ الملوک صفحہ سی و دو، ایران

(۴)— ایضاً صفحہ سی و سہ۔

(۵)— سید علی ہمدانی، چہل اسرار صفحہ ۴۸۱، مشمولہ احوال و آثار و اشعار میر سید علی ہمدانی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد، ۱۹۸۵م

(۶)— مولانا سید شریف حسین بھریلوی ابن سید امام علی سبزواری بھریلی ضلع انبالہ میں پیدا ہوئے پنجاب یونیورسٹی سے فاضل فارسی و فاضل عربی کی اسناد حاصل کیں گورنمنٹ سنٹرل ماڈل سکول لاہور میں ۳۲ سال تک عربی و فارسی کے استاد رہے ۱۹۴۲م کو واصل بحق ہوئے آثار حیدری ترجمہ تفسیر امام حسن عسکری (ع)، زادا لعقبیٰ ترجمہ المودۃ فی القربیٰ، ترجمہ کوکب دری، ترجمہ نزھتہ اثناعشریہ جلد اول، سوم، چھارم، و نہم وغیرہ آپ کے علمی آثار ہیں (مطلع انوار)

(۷)— مولانا مرزا احمد علی بن منشی مرزا محمد مھدی مارچ ۱۹۴۴م کو امرتسر میں پیدا ہوئے مولانا خلیفہ عبدالرحمن مدرس مدرسہ تائید الاسلام امرتسر، مولانا عبدالباقی، مولانا نجم الدین، مولانا فیض اللہ، مولانا عبدالصمد، مولانا ابوالقاسم حائری (م ۱۹۰۶م)، مولانا سید علی الحائری (م ۱۹۴۰م) اور مولانا ثنا اللہ

امر تسری سے اخذ فیض کیا لوامع القرآن، شیعہ پاکٹ بک، سیر الاولین تبصرہ برکتاب "تہذیب و تمدن اسلامی" از رشید اختر ندوی، اثر الولاء بجواب اسرار روایات کربلا، مراۃ القادیانیہ، پرواز قیاس، لوح باب و بہا، سلک الجواھر، ماھم معاویہ، اور الانصاف آپکی یادگار ہیں ربیع الثانیہ ۱۳۹۰ھ / جون ۱۹۷۰م کو واصل بحق ہوئے۔ (تذکرہ علمای امامیہ پاکستان)

(۸)۔ مولانا محمد ھارون بن سید عبدالحسین ۱۲۹۲ھ کو زنگی پور میں پیدا ہوئے مولانا محمد سمیع زنگی پوری، مولانا محمد ھاشم، مولانا سید علی حسین، مولانا علی جواد، سے اخذ فیض کیا ۱۳۳۹ھ / ۱۹۲۰م کو واصل بحق ہوئے السیف الیمانی علی مسیح القادیانی، براھین الشھادت، اورادالقرآن، توحید القرآن، امامۃ القرآن، علوم القرآن، توحید آئمہ، شہید الاسلام، مکالمہ علمیہ قادیانی و شیعہ وغیرہ آپ کی یادگار ہیں (مطلع انوار)۔

******

تصویر خیالی امیر کبیر میر سید علی همدانی معروف به شاه همدان و حواری کشمیر
(اصل آن در موزهٔ سرینگر)

مقالاتی که برای دانش دریافت شد

فارسی

۱- حیات دنیا از نظر حافظ شیراز	دکتر محمود فاضل، مشهد
۲- تاثیر انقلاب اسلامی در فرهنگ و ادب پاکستان	دکتر مهر نور محمدخان، دانشگاه تهران
۳- انیس شناسی در ایران	دکتر محمد حسین تسبیحی، اسلام آباد
٤- رستاخیز هنری	عبدالغفور آرزو هروی، مشهد
۵- حیرت در کلام بیدل	دکتر سید احسن الظفر، دانشگاه لکهنو

اردو

۱- علامه اقبال اور فارسی غزل	دکتر غلام سرور، کراچی
۲- فارسی اصطلاحات سازی	دکتر عطش درانی، اسلام آباد
۳- خط فارسی کے ماخذ	محمد عطا الله خان، اسلام آباد
٤- فارسی زبان کی اهمیت اور مستقبل	دکتر غلام ناصر مروت، پشاور
۵- اقبال اور شریعتی کے ذهنی روابط	دکتر انوار احمد، ملتان
٦- ملا ساطع کاشاهنامه احمدی	دکتر احمد حسین قلعداری، گجرات
۷- رساله تحقیق پر ایک نظر	الیاس عشقی، حیدرآباد

کتابهایی که برای معرّفی دریافت شد

اردو

۱- رقعات مرشدی	تالیف محمد عبد الصّمد، چشتیه اکادمی فیصل آباد- پاکستان. ۱۹۹۱ء
۲- ڈایریکٹری رسایل و اخباری تراشے	بیت الحکمه همدرد فاوندیشن پاکستان همدرد سنتر ناظم آباد-کراچی-پاکستان
۳- مومن کون؟	جامعه اهل بیت، اسلام آباد
٤- امام خمینی کے حالات زندگی	سنترل ایشیا مدل ایست ستدیز لاهور، ۱۹۹۰ء
۵- توشه	از سید حسنین کاظمی - اسلام آباد
٦- فهرست کتب ۱۹۹۲ء	ایجوکیشنل پبلشنگ هاوس - دهلی
۷- اوراد فتحیه	امیر کبیر سید علی همدانی
۸- رسول اکرم اور بنی نوع انسان	دکتر محمد رفیق مرزا مترجم محمدعطاء الله خان اسلام آباد ۱۹۹۱ء

فارسی

۱- تاریخ حزن الملل بخارا	خاطرات امیر سید عالم خان بکوشش محمد اکبرعشیق کابلی، افغانستان ۱۳۷۰
۲- سیری در الغدیر	تالیف محمد امینی نجفی - قم- ایران
۳- کدو مطبخ قلندری	تالیف ادهم خلخالی به اهتمام احمد مجاهد تهران- ایران ۱۳۷۰
٤- نشانه روی با تفنگهای بدون فشنگ	مباحثه "کیهان هوایی" و "عفوبین الملل" تهران - ایران

۵- زُرزِدوری — تالیف رشاد احمد لاهوری، ۱۹۹۰ء

۶- کُرد — تالیف غلام رضا رشید یاسمی
تهران ۱۳۶۹

۷- ناموارهٔ دکتر محمود افشار (جلد ششم) — گردآوری ایرج افشار باهمکاری کریم اصفهانیان تهران ۱۳۷۰

انگلیسی

۸- The Role of Ahlul Bait in Preserving the Teaching of Islam
By: Allamah Syed Murtaza Askari

۹- Meal Production of Technology in Pakistan
By: Dr. A.S.ALvi

مجله هایی که برای معرّفی دریافت شد

فارسی[1]

۱- کاوش	سالنامه	مجله تحقیقی و ادبی فارسی دانشکده دولتی لاهور، مدیر پروفسور ظهیر احمد صدیقی
۲- کلك	ماهنامه	ش/۲۲ دیماه ۱۳۷۰، تهران - ایران
۳- خپلواکی	ماهنامه	ش/۲۶ - ۱۳۷۰، پشاور
٤- نگارنده	ماهنامه	ش/٦ - ۱۳۷۰، تهران - ایران
٥- الثقافة الاسلامیه	ماهنامه	شماره ٤۲ - رمضان شوال ۱٤۱۲
٦- کیهان فرهنگی	ماهنامه	شماره ۸۲ فروردین ماه ۱۳۷۱

اردو

۱- اشراق	ماهنامه	ج/٤، ش/۲ فروری ۱۹۹۲ لاهور
۲- اخبار اردو	ماهنامه	ج/۹، ش/۲.۳ فروری مارچ ۱۹۹۲، اسلام آباد
۳- افتخار ایشیا	ماهنامه	ج/٤، ش/۳ مارچ ۱۹۹۲ راولپندی
٤- بزی ورلد	ماهنامه	ج/۲ش/۱.۲.۳.٤ جنوری فروری تا اپریل
٥- تمدن	ماهنامه	ج/۲ش/۸.۹.٤ ملتان رود - لاهور فروری ۱۹۹۲،
٦- سبیل هدایت	ماهنامه	ج/۲، ش/۲ دسمبر ۱۹۹۱، بزم ندای مسلم پاکستان - لاهور
۷- شمس و قمر	ماهنامه	ج/۲، ش/٥ مارچ ۱۹۹۲، کراچی

۸- الفجر	ماهنامه	ج/۳، ش/۶-۸ فروری تا اپریل ۱۹۹۲ء کراچی
۹- ویژن	سه ماهی	ج/۶، ش/۴ اپریل ۱۹۹۲ء لاهور
۱۰- انجمن	پندره روزه	ج/۲۶، ش/۴، دسمبر ۱۹۹۱ لاهور
۱۱- الامیر	ماهنامه	ج/۳،ش/۹، مارچ، اپریل ۱۹۹۲ء کراچی
۱۲- خواجگان	ماهنامه	ج/۲۲،ش/۳، مارچ ۱۹۹۲ء لاهور
۱۳- روحانی پیغام	ماهنامه	ج/۱۱ش/۴-۷ جنوری، اپریل ۱۹۹۲ء فیصل آباد
۱۴- شام و سحر	ماهنامه	ج/۱۸، ش/۲ فروری ۱۹۹۲ء اردو بازار- لاهور
۱۵- علم و قلم	ماهنامه	جنوری ۱۹۹۲ء سیالکوت
۱۶- قیام	ماهنامه	ج/۴،-ش/۲-۳، فروری مارچ ۱۹۹۲ء لاهور
۱۷- وحدت اسلامی (اشاعت خصوصی)	ماهنامه	شماره ۸۵ دفتر کلچرل قونصلر سفارت جمهوری اسلامی ایران- جنوری، مارچ، و اپریل و مئی ۱۹۹۲ء اسلام آباد
۱۸- هومیوپیتهی	ماهنامه	ج/۹،ش/۲، ۳، ۴ فروری و مارچ و اپریل ۱۹۹۲ء - راولپنڈی
۱۹- پیام عمل	ماهنامه	ج/۳۳-ش/۱۲، ۱۳مارچ، اپریل ۱۹۹۲ء
۲۰- خیر العمل	ماهنامه	ج/۱۴-ش/۹، ۱۰ مارچ، اپریل ۱۹۹۲ء
۲۱- سب رس	ماهنامه	ج/۵۵،-ش/۱ جنوری ۱۹۹۲ء حیدرآباد
۲۲- منشور	ماهنامه	ج/۳،-ش/۱ مارچ ۱۹۹۲ء کراچی
۲۳- آموزگار	ماهنامه	کاشانه سهیل، ۳۷ بهوانی پیتهه جلگاؤن
۲۴- تحقیق	ماهنامه	ش/۵شعبه اردو سنده یونیورسٹی ۱۹۹۱

۲۶- فکر و نظر	سہ ماہی	ج/۲۹،ش/۳، ادارہ تحقیقات اسلامی، اسلامی یونیورسٹی اسلام آباد
۲۷- مرجان	سالنامہ	مرجان پبلک سکول- اسلام آباد
۲۸- کتاب رمضان	ماهنامه	تنظم المکاتب، گولہ گنج لکھنؤ نمبر۱۸ ہندوستان
۲۹- طلوع افکار (صادقین نمبر)	ماهنامه	ش/۲،ج/۲۳ رضویہ سوسائٹی کراچی ۱۹۹۲ء
۳۰- معارف	ماهنامه	ج/۱٤۹، دارالمصنفین، شبلی اکیڈمی اعظم گرھ جنوری ۱۹۹۲ء
۳۱- فیض	ماهنامه	ش/۱۱،ج/۸ فروری ۱۹۹۲ء
۳۲- توحید	دو ماہی	ج/۹-ش/۳ اپریل و مئی ۱۹۹۲ء
۳۳- ہمدرد صحت	ماهنامه	ج/۶۰-ش/۵ مئی ۱۹۹۲ء
۳٤- مصباح القرآن	ماهنامه	جلد ٤، شمارہ ۳ اپریل ۱۹۹۲ء

انگلیسی

Progressive farming Monthly Vol No.6 Nov & Dec.
P.A.R.C. Islambad.

Pakistan Journal of History and Culture Monthly
Quaid-e-Azam Number 1-2
Research Society of Pakistan
University of the Punjab Lahore
Vol No.29 April-92

درست نامه دانش شماره ۲۷-۲۸

صفحه نمبر	سطر	درست
فهرست مطالب	۱	شاهنامه فردوسی
فهرست مطالب	۲	افتتاح
۵	۱۰	صمیمیتی
۹	۱۵	هزینه
۱۰	۱۳	وگر
۱۳	٦	زمینه
=	۷	شَنَانُ
۲۰	۱۱	زائد
۲۵	۷	ابا
۳۲	۳	باره
۳٦	۱٤	و
۵۵	۱۱	(گردند) زائد
٦۰	۱۰	کار
٦۲	۹	القَلَمُ
٦۵	عنوان	تفحّص
٦٦	٤	نیز
٦۷	۱	بینیم
٦۹	۱	افراسیاب
۷۵	۹	است
=	۱۵	اهمیّت
۷۸	۱٤	سیستان
۷۹	۱۰	درآید
=	۱۷	زمام

صفحه نمبر	سطر	درست
۸۳	۲۰	شوند
۸٤	۱٤	احوال
۸۷	۱۷	بپوشید
=	۱۸	غَرَقَة
۹۲	۱۲	کردویه
۹۳	۱٤	است
۱۰۸	٥	چنین
۱۱۲	۹	تصحیح
۱۱٤	۱۰	معروف
۱۲٦	٤	گوش
۱۳٦	۱٤	چاك
۱۳۹	۱۷	تکمله
۱٤۳	۱۳	حاکم
۱٤۸	۲۰	سلسله
۱٥۲	۱۱	سنن
۱٥۸	۸	تذکره
۱٦۰	۱٦	شعر
۱۷٤	۱۸	بخشش
۱۸۳	۱۲-٦	برزگران
۲۰۰	۱۰	ملاحظه
۲۰۱	[illegible]	عمیق
۲۰٤	۱۰	مجلد
۲۲٦	۲	شائبه

صفحہ نمبر	سطر	درست
۲۲۸	۳	اشتغالاتم
=	۱۰	توسط
۲۳۰	۱۲	رحیق
۲٤٥	۱٦	التبیین
۲۷۰	عنوان	بمناسبت
۲۸۰	۷	حسنش
۲۸۲	۱٦	اقتفای
۳۲۲	۱۷	تجویم
۳٥۷	۳	مشترک

English Portion

Page	Line	Correct
3	24	Caliber
4	5	The
5	11	Sincerity
10	23	alone
15	12	پیشین
16	8	hand
25	26	behaviour

****

(این شماره دانش در چاپخانه بود که خبر وفات این دو استاد بزرگ زبان و ادب به ما رسید. غیر از این چاره ای نبود که در آخر مجله این را اضافه کنیم.)

درگذشت استاد سجاد باقر رضوی

خبر در گذشت استاد والا مقام زبان و ادبیات اردو و انگلیسی و محقق ارجمند و شاعر معروف دکتر سیّد سجاد باقر رضوی که روز پنجشنبه ساعت ۷ صبح ۱۲/ اوت ۱۹۹۲م مطابق ۱۳/صفر ۱۴۱۳هـ -ق. برابر با ۲۲/مرداد ۱۳۷۱هـ - ش. بسنّ ٦٤ سالگی در لاهور اتفاق افتاد. موجب رنج و تأسف شدید همه اهل دانش و ادب واقع گردید. وی از چندی پیش بمرض ضیق نفس و تب دق مبتلا بوده و اخیراً در بیمارستان خوابیده بود و همان مرض باعث هلاکت وی شد.

مرحوم استاد رضوی در محافل شعر و ادب دارای مقام بس بلندی بود. وی منار نور علم و معرفت بود و قلوب صدها شاگرد خود را با اشعه شعور و نور معرفت منّور و روشن گردانیده و چندین کتاب ذیقیمتی و مقالات ارزشمندی تألیف کرده، همواره نام وی در صفحه روزگار زنده و پاینده خواهد بود.

استاد دانشمند فقید روز ٤ اکتبر ۱۹۲۸م در اعظم گره (یوپی-هند) بدنیا آمد و پس از تکمیل تحصیلات ابتدائی به پاکستان مهاجرت نمود و ازکراچی دوره های لیسانس و فوق لیسانس در زبان و ادبیات انگلیسی را باموفقیت گذرانده در سپتامبر ۱۹٥٦م استاد زبان و ادبیات انگلیسی در

دانشکده اسلامیه لاهور شروع بکار کرد و سپس در نوامبر ۱۹۶۳م به دانشکده خاورشناسی دانشگاه لاهور منتقل و تدریس زبان و ادبیات اردو در آن دانشکده آغاز کرد و چندی بعد موفق باخذ درجه فوق لیسانس در زبان و ادبیات اردو از دانشگاه پنجاب هم شد و کما سابق به تدریس کلاس فوق لیسانس اردو در دانشکده خاورشناسی لاهور ادامه داد. در همان اوان وی موفق باخذ دکتری در زبان و ادب اردو از دانشگاه کراچی شد. وی بسال ۱۹۸۸م از مقام استادی باز نشسته شده بعنوان استاد جز وقتی بتدریس و راهنمایی دانشجویان اشتغال داشت. ضمناً بکار تحقیق و تألیف هم می پرداخت.

استاد سجاد باقر مرحوم چندین مقاله درباره موضوعات مختلف ادبی در مجلات معروف پاکستان مانند نقوش و ادب لطیف و فنون منتشر ساخته است. همچنین کتابهای تیشه لفظ (مجموعه اشعار وی) و تهذیب و تخلیق و مغرب کے تنقیدی اصول (اصول غربی نقد) و چندین مقاله در نقد ادب و داستان مغلیه و جدید امریکی ناول نگار (داستان نویس جدید آمریکایی) و افتادگان خاك ترجمه های است بزبان اردو که آخرین کتاب ترجمه رومان معروف (Les Miserables) می باشد و این کتابها نمایانگر سه جنبه مختلف شخصیت استاد بعنوان شاعر و ناقد و مترجم می باشد.

استاد سجاد باقر رضوی صدها شاگرد واله و شیدای خود بجا گذاشته است که بعضی ازان دارای مقامات بس محترم و معتبری می باشند. مانند شاعر معروف اردو ناصر زیدی، دکتر گوهر نوشاهی معاون مقتدره قومی

زبان (یا فرهنگستان پاکستان)، استاد سجاد شیخ رئیس قسمت انگلیسی دانشکده گوردن راولپندی، دکتر آفتاب ثاقب استاد زبان اردو در مؤسسه زبانهای نوین اسلام آباد و دکتر نثار قریشی استاد زبان اردو در دانشگاه آزاد اسلام آباد و علی تجمل واسطی مدیر دایره برنامه ریزی اداره عمران (سی دی اے) اسلام آباد آقای تبسم کاشمیری استاد اردو در دانشگاه اوسا (ژاپن) و مرحوم سراج منیر مدیر اسبق اداره ثقافت اسلامی لاهور و خانم دکتر عابده سلطانه استاد اردو برنامه برکله (آمریکا) و دکتر سهیل احمد خان رئیس قسمت اردو دانشگاه لاهور و اکرام چغتائی محقق اردو سائنس بورد و (انجمن علمی اردو) و راجه فاروق حسن استاد دانشگاه تورانتو (کانادا) و بسیاری از استادان اردو و انگلیسی در دانشکده های شهرستانهای پنجاب مانند دکتر ریاض مجید (استاد دانشکده دولتی فیصل آباد) و دکتر طاهر تونسوی رئیس دانشکده دولتی ملتان وغیره.

فصلنامه "دانش" خدمت خانواده محترم و بازماندگان سوگوار مرحوم استاد صمیمانه تسلیت عرض کرده مغفرت آن استاد بزرگوار عالیقدر را از درگاه ایزد متعال مسئلت می نماید.

* * * * * * * *

رحلت استاد ممتاز حسین

پروفسور سیّد ممتاز حسین استاد گرامیقدر محقق گرانمایه و سخن شناس سرشناس شبه قاره هند و پاکستان روز شنبه ۱۵/ اوت ۱۹۹۲م برابر با ۱۵/صفر ۱۴۱۳هـ - ق و مطابق ۲۴/ مرداد ۱۳۷۱هـ - ش در نتیجه سکته قلبی در کراچی به سنّ ۷۸ سالگی از دنیای فانی به عالم جاودانی شتافت.

شاد روان استاد ممتاز حسین در اول اکتبر ۱۹۱۸م (۹/مهر ماه ۱۲۹۷هـ - ش) در دهستانی بنام پاره در بخش غازی پور، یو - پی (هند) در خانواده نسبتهً متمولی چشم بجهان گشود و طبق سنّت خانوادگی در کودکی غیر از کتابهای دینی، گلستان و بوستان و انوار سهیلی را خواند و بهمین علّت تا آخر عمر همواره علاقه وافری به زبان شیرین حافظ و سعدی حفظ کرده و چندین کتاب درباره شعرای فارسی گوی شبه قاره تألیف نمود.

مرحوم استاد دوره متوسطه را در سال ۱۹۳۴م در غازی پور تمام کرده به شهر اله آباد رفت و آنجا وارد دانشگاه شده در سال ۱۹۳۸م لیسانس گرفت و در سال ۱۹۴۳م از دانشگاه علیگر دوره دانشسرای عالی را باتمام رسانید و سپس در سال ۱۹۴۶م باخذ درجه فوق لیسانس در زبان و ادبیات اردو از دانشگاه آگره توفیق یافت. در همان اوان در دانشکده کولون لکهنو (هند) بعنوان معلّم شروع بکار کرد و چندی بعد به بمبی رفته برای مدت دو سال بعنوان معاون مدیر مؤسّسه تحقیقات اردوی انجمن اسلام انجام وظیفه کرد و ضمناً در دانشگاه بمبی به کلاس فوق لیسانس اردو تدریس می کرد.

در سال ۱۹٤۹م وی به پاکستان مهاجرت نمود و برای مدت دو سال روزنامه نگار آزاد اردو و انگلیسی بود و سپس باز به کار معلمی مراجعت کرد. سپس مدتی در دانشگاه کراچی به تدریس اردو به کلاس فوق لیسانس پرداخت و ضمناً راهنمایی دانشجویان دوره دکتری دانشگاه مزبور هم بود. در اواخر عمر وی در دانشکده فیدرال اردو کراچی بعنوان استاد افتخاری به کلاس فوق لیسانس زبان و ادبیات اردو تدریس و به دانشجویان دوره دکتری در کارهای تحقیقی شان راهنمایی می کرده است.

دوره نویسندگی وی بانتشار چندین داستان کوتاه در مجلات معروف شبه قاره آغاز گردید. امّا بزودی وی شعبه تحقیق و سنجش ادبی را برای خود انتخاب نموده به نوشتن مقالات و کتابهای نقد و تحقیق ادبی آغاز کرد چنانکه در عرض دوران ادبی پنجاه ساله خود وی در حدود دوازده کتاب و چندین مقاله درباره شعر و ادب اردو و فارسی منتشر نمود و درین زمینه درمیان ادباء و سخن سنجان معاصر مقام بسیار ممتاز را حایز شد. کتابهای که وی باردو تألیف نموده است بقرار زیر می باشد:

نقد حیات در ۱۹۵۰م، ادبی مسائل در ۱۹۵٤م، نئی قدریں (ارزشهای جدید) در ۱۹۵۵م، نئے تنقیدی گوشے (گوشه های نقد ادبی جدید) در ۱۹۵۷م و انتخاب غالب (دهلوی) مع مقدمه نیز در ۱۹۵۷م، (داستان اردو) باغ و بهار (از میر امّن دهلوی) مع مقدمه و فرهنگ در ۱۹۵۸م، ادب اور شعور (ادب و شعور) در ۱۹۵۹م، غالب ایك مطالعه (مطالعه ای درباره غالب دهلوی) در ۱۹٦۹م از کراچی (برنده جایزه ادبی داؤد) و نیز در

۱۹۸۶م از لکهنو، امیر خسرو دهلوی حیات و شاعری (شرح حال و نقد شعر امیر خسرو دهلوی) در ۷۶-۱۹۷۵م از کراچی (برنده جایزه ادبی داؤد) و نیز در ۱۹۸۳م از دهلی، نقد حرف در ۱۹۸۵م از کراچی و دهلی و کتابی بانگلیسی بعنوان "امیر خسرو دهلوی" در ۱۹۸۶م از دهلی و کراچی منتشر شد همچنین وی دو کتاب درباره میر تقی (بزرگترین غزل گوی اردو) و اقبال لاهوری هم تألیف نموده است که زیر چاپ است.

استاد ممتاز حسین با "دانش" هم همکاری داشت و یکی از مقالات پرارزش اردوی وی بعنوان "امیر خسرو دهلوی اور شیخ نظام الدین اولیاء بدایونی (دهلوی) کے تعلقات کی نوعیت "چگونگی روابط امیر خسرو و نظام الدین اولیاء اخیراً در شماره ۲۴-۲۵ "دانش" منتشر شده است.

اداره "دانش" درگذشت استاد فقید را ضایعه بزرگ ادبی محسوب داشته به جامعه ادبیات و بازماندگان آن مرحوم صمیمانه تسلیت می گوید.

* * * * * * *

REFERENCES:

1. Gitanjali - (VI) (English)
2. The Personality and Genius of Tagore. By Humayun Kabir (Trans.): Mohammad Tafazzoli.
3. Diwan-e-Nasir-e-Khusrau. Edited by M. Minovi.
4. The Mathnavi of Jalaluddin Rumi. (Trans.); Reynold A. Nicholson - Vol.-IV. Page-218.
5. Ibid Vol-11, Page-352
6. Ibid, Page-108.
7. The Journal - Faculty of Literature, Teheran University, 1961, Page-7.
8. Ibid, Rabindra Nath Tagore, By Pour-e-Daud.
9. Tagore - His Thoughts And Art by William B.P., page-259.
10. Gitanjali - (Persian) page-30-31.
11. Sacrifice (Persian) page-17.
12. The Journal - Faculty of Literature, Teheran University, issue No.2, page-92.

*****

him to visit that country. First he visited Iran along with his wife Pritima Devi and J.J. Babai, the Head Priest of the Parsi Anjuman of India in the afternoon of 1932. The Minister of Cultural Affairs with a group of Iranian scholars received him. He stayed at a literary society called "Bagh -e- Nayyar - uddauleh where his seventieth Birthday was celebrated with eclat. After a short stay at Teheran he along with his companians set out for Shiraz and finally via Hamadan and Kirmanshah, they moved towards Mesopotamia. This time his only purpose to visit Iran was to invite an Iranian Professor to teach Persian language and literature at the University which he had founded.

In 1934, Tagore re-visited Iran to participate in the Firdausi Millinnium Celebrations and to visit several literary institutes. This visit of Tagore to Iran proved very fruitful in strengthening the cultural relations and promoting the age old friendship between the two nations of India and Iran.

Rabindra Nath Tagore shall always shine in the vast firmament of global culture and civilization and in Iran - the land of civilization, sufism and literature; Tagore is profoundlyadored and his name is eternally inscribed in the annals of the East. I conclude this paper with the prophecy of the great man: "I shall not commit the sin of losing my faith in man and about his future and foresee an age when the great tragedy will come to the end and a new chapter in the history of man will begin. Once again the world will be bereft of lusts. Perhaps there will be a silver lining in this horizon of the East where from even the Sun rises. At that time, the undefeated man, inspite of all the obstructions and impediments, will plan for his victories with a view to regain his lost heritage".(12)

philosophy through the centuries. Those days, inspite of geographical distance and all sorts of hurdles, we had continued to keep our spiritual contacts. In recent past, our relations were snaped which adversely affected our friendships. But we have not altogether forgotten our age old ties and especially now, when the process of awakening has begun in Asia. We shall once again try to revive our life time friendship. Having heard about this awakening, you have come to India so that we may be able to re-ignite our lamps and revamp our Indo-Iranian civilizations side by side. With our common songs we will arouse enthusiasm in Asia to achieve our truthful ends."

Iran shall never forget Tagore. In 1961, the University of Teheran celebrated the Tagore Centenary for two days. Iran had also sent its delegates at the Tagore Centenary held at Delhi from 12-17 Novermber, 1961. Besides speeches high lighting the greatness of Tagore, the Committee of Teheran University had also decided to adorn one of the halls of an academic institute with a tablet in the memory of Tagore's visits to Iran and to name a high-school after him. Moreover, the Committee had also recommended the translation of some of his works into Persian and it was in the fitness of the things that a special issue of a journal on Tagore was brought out by the Arts Faculty of the Teheran University.

The encyclopaedias in the Persian language have paid rich tributes to Tagore. The Encyclopaedia Dehkhuda in the biography of Tagore calls him "a great scholar" while our learned Professor Qaznavi remembers him as "a great contemporary historical personality".

The love and admiration of Tagore for the culture, philosophy and literature of Iran twice impelled

and thus exposing the malice and prejudice of the Britishers against Iran. The first decade of the 20th Century was withnessing unrest and turbulence in the sub-continent. While the terrorist activities were on the increase, a faction of the nationalists nurtured the idea of achieving India's independence through force and political assassinations. Against the back drop of hostilities and bloodbath, Tagore emerged with the gospels of humanism safeguard civilization and protect the barriers of society against all sorts of dangers and threats. He tried to bring about a change in the medieval thinking of the Indians through his powerful writings. The great thinker d'spelled superstitions and vehemently condemned the rites of Sati as heinous sin.(10) He never abandoned his efforts to gain the freedom of man and his country so much that when he forthwith returned the coveted title of "Sir" to the British Vicerory, saying:

"The time has come when honours and awards are being looked down upon. On my part, without such awards, I want to be in the midst of my countrymen who are being contemptuously and inhumanely treated. Therefore, I shall request you to take back the honour bestowed upon me by His Imperial Crown."(11)

It left a tremendous impact upon the people of India and helped them to realize a new spirit in themeselves.

On 9th January 1933, Tagore had written a welcome address with his red ink in honour of Professor Pour-e-Daud which displays his love and regards for Iran:

Mr Pour-e-Daud,

I welcome you to India as a messenger of the great Iran. History proves that we the people of India and Iran are brothers and have been enjoying close relationships in the realms of art, literature and

Pazargadae in a volume entitled The Gret Man which was published by the University of Teheran in 1962.

The other works of Tagore rendered into Persian are:
The Hundred Verses of Tagore by Ziauddin Behroosh (1935, Caluttta), and again The Hundred Verses of Tagore by Professor Pour-e-daud (1961, University of Teheran) whose verses were selected by Tagore himself and is regarded as the first Persian translation of Tagore. The Commandments of Zoraster by Abdul Husain Sepanta, The Gardener by K. Khatir (1955 Teheran), Crisis In Civilization by Mohammad Tafazzoli, Our Songs In a Child's Dream by Naseeruddin Doost (1963, Meshad), Chitra by Dr. Fathul-lah Majtabai (Neel Publication 1955, Teheran), Fruit Gathering by Naseeruddin Dost (1955, Teheran). 14th April, 1941, on his Eightieth Birthday, Tagore personally delivered an address in which he had analysed the causes of the War and had also presented his proposals for global peace. The address is considered as a master piece of prose work and was published with the heading - "The Religion of Man" in persian. The Eternal Songs by G.L. Tikku (1961 Teheran), The Wrecked Ship by Abdul Mohammad Aeiyeti (1965, Teheran), The Cresent Moon by Mohammad Mehr Yar (1962, Faculty of Arts, University of Isfehan), Who was Zoraster, what was his contribution? by Abdul Husain Sepanta (1930, Iran League, Bombay).

Tagore loved Iran. he had sweet memories associated with his visits to that country. During those days, the Britishers had bitter relations with Iran so they used to distort her image in the newspapers published by them in India. As her real admirer Tagor used to do his bit of work by projecting her true picture to the Indians

might have happened in the case of the Persian translation of Tagore because the experts of Indian poetry maintain that the poetry of Tagore is rich in new metrical patterns, elegant, phymes and fine pictorial thoughts which infact defy translation.(9) However, as a result of the keen interest of the Iranians in Tagore in particular and in the rich cultural heritage of India in general, the following works of Tagore have been made available in Persian:

The Gitanjali is the book of verse, containing mystical songs and elements of Indian philosophy, which has conferred immortality upon Tagore. In it, the poet glorifies GOD and puts MAN on a high pedestal by determining his position in different religions and schools or philosophy. The book contains a message of truth and beacons those who are groping in darkness. It is the first book of the East to win the Nobel prize for its author in 1913. Husain Shahbaz translated it into Persian from its English translation done by Tagore, himself. In the winter of 1984, five thousand copies of Gitanjali were published by the Elmi Publicaion in Teheran.

Sacrifice containing the plays: Sacrifice, the Post Office, the Ascetic, Malini, the King and Queen, was translated into Persian by Faridun Gargani. In a single volume, it was twice published in 1961 and 1980 by the Bureau of Translation and Publication in Teheran.

Seventy articles of Tagore with the headings: Changes In Nature, Problems of Education, Then what? The presidential Address, The East And the West, Indian University, In the Process of Movement, thy will Be Done, The Centre of Indian Civilization, Lessons In Unity, The Voice of Truth, Struggles for Freedom, The School of A Poet, The City And The Village, Co-operation, The Transitory Period, Crisis In Civilization were translated into Persian by Dr. Allaudding

in Bengali and have not been adequately translated, therefore, Tagore has not got the apt recognition in the world which he rightly deserves. At the ripe age of seventy he began to paint and incourse of ten years he produced three thousand paintings and some ofthem are marvellous indeed.

Though, Tagore is a man of many parts but primarily he is a poet as good as Victor Hugo or Goethe. He admits himself"Now, when I am at the fag end of my life, in retrospect I see a poet in me.... I do not claim that I am a scholar of devinity or a political leader nor do I claim that I am a xocial reformer or a religious head but I simply say that I am a poet".(7)

The late Ibrahim Pour-e-Daud, professor of Persian Literature at the University of Teheran writes about Tagore in his reminiscences: While talking, Tagore has repeatedly told me, "I think nobody knows me in Teheran because none ofmy works has been translated into Persian". When I heard him saying it more than once, I promised him that I would do it with the help of one of the teachers there named Ziauddin who was rather acquainted with Persian. I translated a humdred poems of Tagore from Bengali into Persian.(8)

Unlike those days, today, Tagore is famous as the greatest Bengali Savant and the most outstanding Indian poet in Iran. Though the rendering of the works of Tagore in to Persian is a difficult task, nontheless, most of his works have been translated into Persian. His works are originally in Bengali of which some have been translated into English by Tagore himself, a few by others into English and various languages but the fact remains that in the process of translation the poetic beauty withers away and at times the subjectivity of the translators ovrshadows the original piece. Perhaps this

"The fault is (in him) who sees nothing but fault: how should the Pure Spirit of the Invisible see fault?

Fault arises only in relation to the ignorant creature, not in relation to the Lord of favour (clemency).

Infidelity, too, is wisdom in relation to the creator, (but) When you impute it to us, infidelity is a noxious thing.

And if there be on fault together with a hundred advantages (excellences) it resembles the wood (woody stalk) in the sugar-cane.

Both (sugar and stalk) alike are put into the scales, because they both are sweet like body and soul".(6)

The influence of the political thoughts of Tagore can be ascertained from the song he had composed for the Indian National Congress which became the National Anthem of India. Tagore begins it with a hymn and depicts Him as the Eternal Charioteer. The message of the muse is universal and holds good for entire human race through the ages.

Tagore is a prolific writer andfew can be compared to him in literary out-put. His works include more than a thousand poems, two thousand songs, innumerable stories, plays, novels, operas and articles on wide range of subjects such as education and learning, social reforms, ethical problems etc, which are qualitatively valuable as well. Since his works are mainly

And if he cannot make the ugly, he is deficient (in skill) Hence, He (God) is the creator of (both) the infidel and the sincere (faithful).

From this point of view, then (both) infidelity and faith are bearing witness (ti Him) both are bowing down in worship before His Lordliness".(5)

Tagore spells out that the biggest problem confronting man in his world is the existence of evil. Man shall always remain inflicted by the grief and sorrow which are undoubtedly indespensible for him, here. By talking about evil in life one also proves the point of human imperfection. Therefore, it should be accepted without any hesitation that beneath every human-creation generally lies an imperfection.

Similar to Tagore, Rumi also does not deny the existence of evil and believes in the fact taht nothing is vicious in the world, however, it is man who percieves it as good or bad. Infidelity is considered to be detrimental to human-being but God sees in it a great wisdom. Every work performed by man is out of his nexessity or urge. Rumi illustrates the point by citing the example of a sugar candy and says that in its preparation ■ stick is fixed in the centre around which the syrup crystallizes. Though the stick appears odd in sugar candy, nonetheless, it is necessarily there. He believes that evil does not exist in life, if it is at all there, the existence of it is akin to the stick in the sugar candy. None of the souls and bodies are undesirable, in fact, they are the specimens of His craftsmanship:

full of concepts that bear ample similitudes with the thoughts of Tagore. In fact, the close cultural ties between India and Iran became manifest in mysticism and ethics of the two ancient civilizations and further blossomed in various forms in the literature produced in India and Iran. For example, the ideas of Tagore in his book "Sadhana" reveal complete ideological resemblance to the thoughts of Rumi in his "Mathnavi". Sadhana is considered to be one of the most difficult works of Tagore and significant as far as the genius of human mind is concerned. It contains eight chapters dealing with topics such as: man and existence, soul and consience, human problems, man and his study in respect of love and action, beauty and eternity.

They are the same problems upon which the philosophers of Iran like Mulla Sadra and others have reflected. Rumi, too, has discussed them at length in his Mathnavi. For instance, as regards the cause of the birth of evil which is one the subject matters of Sadhana, Rumi sees eye to eye with Tagore and frankly admits that evil is unavoidable in human life:

> "A painter made two kinds of pictures - beautiful pictures and pictures devoid of beauty.
> He painted Joseph and fair-formed houris, he paintd ugly afreets and devils.
> Both kinds of pictures are (evidence of) his mastery: those (ugly ones) are not (evidence of) his ugliness; they are (evidenceof) his bounty.
> He makes the ugly of extreme ugliness - it is invested with all possible ugliness-
> In order that the perfection of his skill may be displayed (and that) the denier of his mastery may be put ot shame.

ideology of an Iranian poet-philosopher Naser-e-Khusrou;

"All human-beings are the saplings of One God, thou shalt not uproot and trample any one of them".(3)

Tagore considers DEATH as an apparent transformation of a condition which in the natural course gives place to REBIRTH. He construes human mortality as a change of life in the cycle of nature. In his famous poem "CHITRA" Tagore says, "It is clear tome that a life unable to reach perfection by means of love does not totally die. I know very well that the flowers which fade away on this earth and the rivers which dry up in wilderness, do not cease to exist. I know it for sure that an object which does not have life and movement or moves too stealthily in the world, does not die. I know that my dreams have not yet turned into reality and the music which I have not yet composed exists in your instrument and it shall never die". In this poem the thoughts of Tagore bear sharp similarity with the narrative of our mystic Rumi:

> "I died to the inorganic state and became endowed with growth, and (then I died to (vegetable) growth and attained to the animal).
> I died from animality and became Adam (man):
> Why, then, should I fear? When I become less by dying?
> At the next remove, I shall die to man, that I may soar and lift up my head amongst the angels;
> And I must escape even from (the state of) the angels:
> Everything is perishing except His Face."(4)

The similarity of thoughts that has been discussed above is not the only instance of its kind in the study of Tagore and Iran. The vast and rich Persian literature is

Iranian philosophy and literature. It is said about his father that he used to begin his day with recitation from some parts of the Upanishad and the ghazals of Hafiz. On account of his piety and austerity, he was called the "MAHARSHI".

The unremitting and fruitful efforts of Tagore for the advancement of national education and learning by innovative means and his struggles against racism and casteism in Santineketan, the great seat of learning which was founded by him, shall remain unforgetable and effulgent in the annals of education.

Tagore always cherished the desire to replace social inequality and obnoxious recism with egalitarian values in human society. The address under the heading "Amendments in Education" which he delivered in Bengali in 1892, left a deep impact upon the education system of the undivided India. Undoubtedly the present education system in India owes a great deal of its evolution to the contributions of Tagore.

After his demise, the said address was rendered into English in 1947.

Tagore had high regards for truth, virtue and beauty. Moreover, in his eyes religion occupies a high place, for, it performs the most vital and crucial role in promoting understanding, friendship, co-operation and morals among nations. He is of the opinion that all men are the children of one God and they should not kill each other, not even shed a drop of blood. Instead, they should pay full attention to the complete development of human personality. Human values develop from convictions and chastity. Close acquaintance of Tagore with the literature, mysticism and philosophy of Iran is quite vivid in his works. The perceptions of Tagore are in line with the

BY: DR. RAZA MUSTAFAVI,
ALLAMA TABATABAI UNIVERSITY,
TEHERAN, IRAN.
Translation: Syed Akhtar Husain
C.A.A.L., S.L., J.N.U.,
NEW DELHI-INDIA.

TAGORE AND IRAN

"Life of my life, I shall ever try to keep my body pure, Knowing that thy living touch is upon all my limbs.

I shall ever try to keep all untruths out from my thoughts, knowing that thou art that which has kindled the light of reason in my mind.

I shall ever try to drive all evils away from my heart and keep my lover in flower, knowing that thou hast thy seat in the inmost shrine of my heart.

And it shall be my endeavour to reveal thee in my actions, knowing it is thy power givers me strength to act."(1)

Great thinkers and Literary geniuses are not confined to a particular society. Tagore who was a great poet, a noble philosopher, a sublime thinker, a powerful writer of fiction and drama, an excellent painter and a marvellous composer,(2) is equally adored in Iran as any well-known Iranian thinker, poet or scholar.

For us, Tagore is a symbol for spiritual movement and holy aspiration which goes as a long way to create awakening among the nations of the world. He takes firm and effective steps to champion the cause of humanity and uplift mankind.

Acquaintance of the cultured family of Tagore, particularly that of his father with the civilization and mysticism of Iran, especially the ghazals of Hafiz, inevitably led Tagore to come into close contact with

DANESH

QUARTERLY JOURNAL

Chief Editor:
Cultural Counsellor Islamic Republic of Iran

Editor:
Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi

Honorary Advisor:
Dr. S. Ali Raza Naqvi

Published by:
Office of The Cultural Counsellor
EMBASSY OF THE ISLAMIC
REPUBLIC OF IRAN
House No. 25, Street No. 27, F/6-2
Islamabad, Pakistan.
210149/210204

DANESH

Quarterly Journal

of the
Office of the Cultural Counsellor
Islamic Republic of Iran,
Islamabad

Spring & Summer 1992
(Sl. No: 29-30)

A collection of research articles
with background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent.